

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

جزوه منطق^۳ (تلخیص المنطق مرحوم مظفر (ره)) استاد: یوسفی سوته

قال علی علیه السلام: «فَضْلُ فِكْرٍ وَ تَفَهُّمٍ اَنْجَعُ مِنْ فَضْلِ تَكَرُّارٍ وَ دِرَاسَةٍ»^۱.

الباب الخامس: الحجج و هیئت تألیفه أو مباحث الإستدلال

تصدیر (مقدمه):

در این مقدمه ۳ مطلب بیان می شود:

مطلب اول: هدف اصلی و نهایی از مباحث منطق، همین مباحث حجه است؛ بنابراین تمام مطالبی که از اول کتاب تا اکنون خواندیم مقدمه ای بود برای این بحث زیرا گفته شد که:

هدف منطق: فراگیری روش درست فکر کردن است.

فایده منطق: تصحیح افکار ماست.

فکر: تلاش ذهن برای تبدیل مجهول به معلوم.

اقسام مجهول:

۱. یا مجهول تصویری است که در منطق تصورات روش تبدیل مجهول تصویری به معلوم تصویری را یاد گرفتید که از طریق تعریف (معرف) بود.

۲. یا مجهول تصدیقی است که در منطق تصدیقات روش تبدیل مجهول تصدیقی به معلوم تصدیقی را فرا خواهید گرفت که از طریق استدلال یا همان حجه یا دلیل می باشد.

فایده منطق تصدیقات: روش درست استدلال کردن را یاد خواهیم گرفت.

مطلب دوم: تعریف حجت (استدلال یا دلیل):

منظور از استدلال در این مبحث همان استدلال غیر مباشر است که تعریفش را قبلاً ذکر شد: کنار هم قرار دادن دو یا چند قضیه مناسب که ارتباط خاصی باهم دارند با رعایت قواعد منطقی برای رسیدن به نتیجه (مطلوب).

^۱ « ارزش و فضیلت اندیشیدن و فهمیدن سودمندتر از ارزش و فضیلت تکرار کردن و گفت و شنود می باشد». تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۷.

مطلب سوم: سرمایه اصلی برای هر استدلالی قضایای بدیهی هستند (زیرا هر استدلالی از قضیه‌هایی تشکیل شده است که آن قضایا اگر بدیهی نباشند خودشان نیاز به استدلال خواهند داشت بنابراین یا باید قضایای که در استدلال بکار می‌روند بدیهی باشند یا باید ختم به بدیهی شوند).

طُرُق استدلال (اقسام حجت):

۱. قیاس: استدلالی که در آن از حکم کلی به حکم جزئی (مطلوب) می‌رسیم.
نکته: قیاس محکم‌ترین راه استدلال است و مفید یقین است.
مثال: سقراط انسان است؛ هر انسانی متفکر است. نتیجه: سقراط متفکر است.
۲. تمثیل: استدلالی است که در آن، حکم یک جزئی را به جزئی دیگر سرایت می‌دهیم به خاطر وجه شباهتی که دارند.

نکته: تمثیل، مفید احتمال یا ظن ضعیف است.
مثال: علی و رضا دوقلو هستند؛ علی باهوش است. نتیجه: رضا باهوش است.
۳. استقراء: استدلالی است که در آن با بررسی برخی از جزئیات، حکم کلی برای همه می‌دهیم.
نکته: استقراء، مفید ظن است مگر در موردی که استقراء تام باشد که مفید یقین است.
مثال: بررسی هوش دانش‌آموزان کلاس الف: علی باهوش است، حسن باهوش است. حسین باهوش است. نتیجه: همه دانش‌آموزان کلاس الف باهوش هستند.

تعریف قیاس: قول مؤلف من قضایا متی سلّمت لزم عنه لذاته قول آخر.

قیاس، قولی است که تشکیل شده از دو یا چند قضیه که اگر این قضایا پذیرفته شوند، لازم می‌آید از آن‌ها، از خود آن‌ها قول دیگری که نتیجه نام دارد.

نکته‌های مهم:

۱. قول: جنس برای قیاس است.
۲. مؤلف من قضایا متی سلّمت لزم عنه لذاته قول آخر: فصل برای قیاس است.
پس این تعریف از قیاس، تعریف به حدتام است. (جنس + فصل)

۳. متی سلامت: با این قید حکم صدق و کذب نتیجه قیاس را مطرح می کند. یعنی از صدق مقدمات، حتما نتیجه صادق خواهد بود ولی از کذب مقدمات، حکم نتیجه مشخص نیست.

مثال ۱: سقراط انسان است (صادق)؛ هر انسانی متفکر است (صادق). پس سقراط متفکر است (صادق)

مثال ۲: هر انسانی سنگ است (کاذب)؛ هر سنگی ناطق است (کاذب). پس هر انسانی ناطق است (صادق)

مثال ۳: هر انسانی سنگ است (کاذب)؛ هر سنگی درخت است (کاذب). پس هر انسانی درخت است (کاذب)

و همچنین از کذب نتیجه، پی ببریم که حتما یکی یا هر دو مقدمه کاذب بوده است ولی از صدق نتیجه نمی توانیم حکم مقدمات را مشخص کنیم.

۴. لزوم عنه: با این قید استقراء و تمثیل را خارج می کند.

۵. لذاته: با این قید قیاس مساوات را خارج می کند.

اصطلاحات عمومی قیاس:

صورت قیاس: نحوه چینش و ترکیبی که بین قضایای قیاس برقرار است.

مقدمه قیاس: قضایای که در قیاس بکار می روند مقدمه یا ماده قیاس نام دارند.

مطلوب: تصور ذهنی نتیجه، قبل از فراهم آوردن مقدمات را مطلوب می گویند.

نتیجه: همان مطلوب است اما بعد از استنباط از مقدمات.

حدود: اجزای ذاتی مقدمات قیاس را که بعد از تفکیک و تجزیه هر قضیه ای باقی می ماند را حدود قیاس گویند.

اقسام قیاس به حسب ماده: برهان، جدل، خطابه، شعر، مغالطه.

اقسام قیاس به حسب هیئت (صورت):

۱. قیاس استثنایی: قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه بطور کامل در یکی از مقدمات آمده باشد.

وجه تسمیه: چون مقدمه دوم آن بوسیله ادات استثناء (لکن، اما، ...) از مقدمه اول جدا می شود. (توضیح بیشتر بعدا خواهد آمد)

مانند: اگر باران ببارد زمین خیس می شود؛ لکن باران باریده است. پس زمین خیس است.

۲. قیاس اقرانی: قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه بطور کامل در یکی از مقدمات نیامده بلکه اجزای نتیجه در مقدمات پخش شده است.

وجه تسمیه: اقران از قرین و همراه بودن گرفته شده است. در این نوع قیاس، اجزای نتیجه در مقدمات پخش است و هر جزئی از نتیجه در یکی از مقدمات آمده است.

اقسام قیاس اقرانی:

۱. قیاس اقرانی حملی: قیاسی که هر دو مقدمه اش حملیه باشد.

مانند: هر امامی معصوم است؛ هر معصومی صالح است. پس هر امامی صالح است.

۲. قیاس اقرانی شرطی: قیاسی که یکی یا هر دو مقدمه اش شرطیه باشد. (توضیحات کامل بعدا خواهد آمد)

الاقترانی الحملی

حدود قیاس اقرانی حملی (البته این حدود برای اقرانی شرطی هم بکار می رود):

به مثال توجه کنید:

مقدمه اول: بعضی مردم متکبر هستند. (صغری)

مقدمه دوم: هر متکبری احمق است. (کبری)

نتیجه: پس بعضی مردم احمق هستند.

حد اصغر حد اکبر

حد اصغر: موضوع نتیجه.

حد اکبر: محمول نتیجه.

صغری: مقدمه ای که حد اصغر در آن آمده

کبری: مقدمه ای که حد اکبر در آن آمده

حد وسط: حد مشترک بین صغری و کبری می باشد. که در مثال زیر «متکبر» حد وسط است.

(به حد وسط، واسطه در اثبات و حجت هم گفته می شود).

آشنایی با اشکال قیاس اقترانی (به لحاظ جایگاه قرار گرفتن حدوسط در صغری و کبری):

شکل اول: حدوسط محمول در صغری و موضوع در کبری.

صغری: هر ب م است.

کبری: هر م ج است.

نتیجه: پس هر ب ج است.

شکل دوم: حدوسط محمول در هر دو مقدمه.

صغری: هیچ ب م نیست.

کبری: هر ج م است.

نتیجه: پس هیچ ب ج نیست.

شکل سوم: حدوسط موضوع در هر دو مقدمه.

صغری: هر م ب است.

کبری: هر م ج است.

نتیجه: پس بعضی ب ج است.

شکل چهارم: حدوسط موضوع در صغری و محمول در کبری.

صغری: هر م ب است.

کبری: هر ج م است.

نتیجه: پس بعضی ب ج است.

طریقه نوشتن نتیجه قیاس اقترانی حملی:

۱- ابتدا شکل قیاس اقترانی را تشخیص می دهید و شرایط انتاج عمومی و اختصاصی را بررسی می کنید.

۲- در صورت دارا بودن شرایط انتاج باید نتیجه آن را بنویسیم و الا عقیم است و نتیجه ندارد.

۳- برای نوشتن نتیجه: حدوسط را از هر دو مقدمه حذف کرده، حداصغر را موضوع در نتیجه و حداکبر را محمول در نتیجه قرار می دهیم.

۴- از نظر کم و کیف نیز نتیجه تابع اخس^۳ مقدمتین است. (اخص یعنی پست تر).

کم قضیه یا کلیه است یا جزئیه: جزئیه اخس و کلیه اشرف

کیف قضیه یا موجب است یا سالبه: سالبه اخس و موجب اشرف

بنابراین برای نوشتن کیف نتیجه باید به کیف صغری و کبری نگاه کنیم:

اگر هر دو مقدمه موجب باشد: نتیجه موجب

اگر هر دو مقدمه سالبه باشد: عقیم

اگر یکی موجب و دیگری سالبه باشد: نتیجه سالبه

و برای نوشتن کم قضیه هم باید به کم صغری و کبری نگاه کنیم:

اگر هر دو مقدمه جزئیه باشد: عقیم

اگر یکی جزئیه و دیگری کلیه باشد: نتیجه جزئی

اگر هر دو کلیه باشد: در اشکال ۱ و ۲ حتما نتیجه کلیه و در شکل ۳ حتما نتیجه جزئیه ولی در شکل ۴

نتیجه در برخی ضروب جزئیه و در برخی ضروب کلیه است (بعدها خواهد آمد)

قواعد عمومی اشکال قیاس اقترانی:

۱. تکرار حد وسط.

حد وسط باید بدون هیچ اختلافی در هر دو مقدمه ذکر شده باشد یعنی هم در لفظ و هم در معنا عینا تکرار

شود.

مثال: پنجره باز است؛ باز پرنده است. پس پنجره پرنده است.

۲. هر دو مقدمه سالبه نباشند. (حتما یکی از مقدمات باید موجب باشد)

اگر هر دو مقدمه سالبه باشد حد وسط نمی تواند رابطه ثابت و همیشگی بین صغری و کبری برقرار کند

در این صورت در برخی موارد نتیجه صادق و در برخی موارد نتیجه کاذب در می آید.

مثال ۱: هیچ انسانی اسب نیست؛ هیچ اسبی پرنده نیست. پس هیچ انسانی پرنده نیست. (در این مثال

حد وسط با حداصغر و حد اکبر رابطه تباین دارد و حداصغر و اکبر هم با رابطه تباین دارند).

مثال ۲: هیچ انسانی اسب نیست؛ هیچ اسبی ناطق نیست. پس هیچ انسانی ناطق نیست. (در این مثال حدوسط با حداصغر و حد اکبر رابطه تباین دارد ولی حداصغر و اکبر تباین ندارند)

۳. هر دو مقدمه جزئی نباشند. (حداقل یکی از مقدمه ها کلیه باشد)

زیرا اگر هر دو مقدمه جزئی باشد در این صورت:

(الف) یا هر دو «موجبه جزئی» هستند.

مانند: بعضی انسان ها حیوان هستند؛ بعضی حیوان ها اسب هستند. پس بعضی انسان ها اسب هستند. (نتیجه کاذب است زیرا حد وسط نمی تواند بین اکبر و اصغر در همه مصادیق رابطه برقرار کند)

(ب) یا هر دو «سالبه جزئی» هستند. در این صورت چون هر دو مقدمه سالبه اند قیاس عقیم است بنابر قاعده دوم که توضیح داده شد.

(ج) یا یکی از مقدمات «موجبه جزئی» و دیگری «سالبه جزئی» است.

مانند: بعضی انسان ها حیوان هستند؛ بعضی حیوان ها مهره دار نیستند. پس بعضی انسان ها مهره دار نیستند. (نتیجه کاذب است زیرا حد وسط نمی تواند بین اکبر و اصغر در همه مصادیق رابطه برقرار کند)

۴. نتیجه تابع اخص مقدمتین است چون مقدمات اصل و نتیجه فرع بر آن هاست لذا فرع نمی تواند از اصل قوی تر باشد و باید پست تر باشد. (توضیح آن در طریقه نوشتن نتیجه قیاس گذشت)

۵. اگر صغری سالبه کلیه است، کبری موجبه جزئی نباشد.

زیرا اگر صغری «سالبه کلیه» و کبری «موجبه جزئی» باشد، حدوسط نمی تواند رابطه ثابت و همیشگی بین صغری و کبری برقرار کند در این صورت در برخی موارد نتیجه صادق و در برخی موارد نتیجه کاذب در می آید.

مثال ۱: هیچ انسانی سنگ نیست؛ برخی سنگ ها سفید هستند. پس برخی انسان ها سفید نیستند. (صادق)

مثال ۲: هیچ انسانی سنگ نیست. برخی سنگ ها جسم هستند. پس برخی انسان ها جسم نیستند. (کاذب)

قواعد اختصاصی اشکال قیاس اقتراعی:

شکل اول: مُغْ کُبْ (موجبه بودن صغری و کلیه بودن کبری).

شکل دوم: خَینْ کُبْ (اختلاف دو مقدمه در کیف (یکی موجبه و یکی سالبه) و کلیه بودن کبری).

شکل سوم: مُغْ کَاینْ (موجبه بودن صغری و کلیه بودن یکی از دو مقدمه).

شکل چهارم:

۱. هیچ کدام از مقدمات سالبه جزئیه نباشد.
۲. مین کُغ (موجبه بودن هردو مقدمه و کلیه بودن صغری).
۳. خین کاین (اگر مقدمات اختلاف در کیف داشتند، حداقل یکی از مقدمات کلیه باشد).

تمرین: نتیجه قیاس های زیر را بنویسید.

- ۱- بعضی حیوانات سیاه هستند؛ هیچ حیوانی جماد نیست.
- ۲- هر حیوانی حساس است؛ هیچ جمادی حساس نیست.
- ۳- هر انسانی جسم است؛ هر انسانی ناطق است.
- ۴- دیوار موش دارد؛ موش گوش دارد.
- ۵- هیچ دیوانه ای کنجکاو نیست؛ هر طالب علمی کنجکاو است.
- ۶- بعضی شکل ها مربع اند؛ بعضی شکل ها دایره اند.

توضیح تفصیلی اشکال اربعه قیاس اقترانی

شکل اول

۱- جایگاه حدوسط در شکل اول: حدوسط محمول در صغری و موضوع در کبری است.

صغری: هر ب م است.

کبری: هر م ج است.

نتیجه: پس هر ب ج است.

۲- ویژگی شکل اول: نسبت به شکل های دیگر اهمیت و ارزش بیشتری دارد چون جایگاه حداصغر و حداکبر در نتیجه و در مقدمات حفظ شده است. و همین باعث می شود که شکل اول متناسب با طبع انسان باشد و منتج بودن آن یک امر بدیهی و بین الثبوت باشد و نیاز به دلیل نداشته باشد.

به همین خاطر شکل اول را نخستین شکل قرار داده و سایر شکل ها را با آن اثبات می کنند.

۳- اثبات شرایط انتاج اختصاصی شکل اول: موجه بودن صغری و کلیه بودن کبری. (مغ کب)

الف) چرا در شکل اول، صغری باید موجه باشد؟ زیرا اگر سالبه باشد، حدوسط نمی تواند رابطه ثابت و همیشگی بین صغری و کبری برقرار کند در این صورت در برخی موارد نتیجه صادق و در برخی موارد نتیجه کاذب در می آید.

مثال ۱: هیچ سنگی گیاه نیست؛ هر گیاهی رشد کننده است. پس هیچ سنگی رشد کننده نیست. (صادق)

مثال ۲: هیچ انسانی گیاه نیست؛ هر گیاهی رشد کننده است. پس هیچ انسانی رشد کننده نیست. (کاذب)

ب) چرا در شکل اول، کبری باید کلیه باشد؟ زیرا اگر کبری جزئیه باشد آنگاه ممکن است حدوسطی که در صغری بر اصغر حمل می شود از نظر معنایی همان حدوسطی که در کبری بر اکبر حمل می شود نباشد (عدم تکرار حدوسط در معنا)

مثال: صغری: هر انسانی حیوان است؛

کبری: بعضی حیوان ها اسب هستند.

نتیجه: عقیم است و نتیجه ندارد. زیرا حیوان در صغری به معنای حیوان ناطق و در کبری به معنای

حیوان صاهل است.

۴- ضروب شکل اول: منظور از ضروب، حالت های مختلفی است که برای صغری و کبری از ناحیه کم

و کیف نسبت به هم وجود دارد. زیرا از ناحیه کم و کیف، چهار حالت برای صغری و چهار حالت برای

کبری قابل فرض است. چهار ضرب در چهار می شود شانزده. پس با توجه به کنار هم قرار گرفتن صغری و کبری برای تشکیل قیاس، شانزده حالت می توان برای کم و کیف آنها فرض گرفت که از میان آنها فقط چهار فرض منتج و ۱۲ فرض دیگر عقیم هستند.

پس ضروب منتج شکل اول عبارتند از:

ضرب اول: کل ب م (صغری موجب کلیه) * کل م ج (کبری موجب کلیه) = کل ب ج (نتیجه موجب کلیه)

ضرب دوم: کل ب م (صغری موجب کلیه) * لا م ج (کبری سالبه کلیه) = لا ب ج (نتیجه سالبه کلیه)

ضرب سوم: ع ب م (صغری موجب جزئیه) * کل م ج (کبری موجب کلیه) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئیه)

ضرب چهارم: ع ب م (صغری موجب جزئیه) * لا م ج (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئیه)

تمرین: با توجه به شرایط عمومی و اختصاصی اشکال، نتیجه قیاس های زیر را بنویسید.

۱- برخی سائلین فقیرند؛ هر فقیری مستحق صدقه است.

۲- هیچ انسانی درخت نیست؛ همه درخت ها متنفس هستند.

۳- هر شرابی مسکر است؛ هر مسکری حرام است.

۴- همه گل ها زیبا هستند؛ برخی زیبا ها قرمز هستند.

۵- برخی سائلین ثروتمند هستند؛ هیچ ثروتمندی مستحق صدقه نیست.

۶- همه ماستها از شیر هستند؛ همه شیرها برای اسهال مضر هستند.

شکل دوم

۱- جایگاه حدوسط در شکل دوم: حدوسط محمول در هر دو مقدمه است.

صغری: هیچ ب م نیست.

کبری: هر ج م است.

نتیجه: پس هیچ ب ج نیست.

۲- ویژگی شکل دوم: جایگاه حد اصغر در نتیجه و صغری یکسان است (در هر دو موضوع) و چون موضوع به ذهن نزدیک تر و متناسب با طبع انسان است از اینرو شکل دوم از اشکال سوم و چهارم بهتر است.

اما چون جایگاه اکبر در نتیجه و کبری متفاوت است، همین امر سبب شده که شکل دوم نسبت به شکل اول از مقتضای طبع دور بوده و منتج بودن آن بین و بدیهی نباشد از اینرو باید دلیل و علت، منتج بودن قیاس آن را اثبات نمود.

۳- اثبات شرایط انتاج اختصاصی شکل دوم: خَیْنُ کُبُ (اختلاف دو مقدمه در کیف یکی موجهه و یکی سالبه) و کلیه بودن کبری).

الف) چرا در شکل دوم باید دو مقدمه در کیف اختلاف داشته باشند؟

زیرا اگر کیف هر دو مقدمه یکسان باشد در این صورت:

۱. یا حد اصغر و اکبر با هم تباین دارند (یعنی هیچ مصداق مشترکی ندارند مثل انسان و اسب) در این صورت اگر هر دو مقدمه موجهه باشند نتیجه کاذب می شود و اگر هر دو مقدمه سالبه باشند شرط انتاج عمومی را ندارد و در برخی مثال ها نتیجه کاذب و برخی صادق می شود.
مثال ۱: هر انسانی حیوان است؛ هر اسبی حیوان است. (هر انسانی اسب است). (کاذب)
مثال ۲: هیچ انسانی سنگ نیست؛ هیچ اسبی سنگ نیست. (هیچ انسانی اسب نیست) (صادق)
۲. یا حد اکبر و اصغر با هم تلاقی دارند (یعنی حداقل یک مصداق مشترکی دارند). در این صورت اگر هر دو مقدمه موجهه باشند نتیجه کاذب می شود و اگر هر دو مقدمه سالبه باشند شرط انتاج عمومی را ندارد و عقیم است.

مثال ۱: هر انسانی ضاحک است؛ هر کاتبی ضاحک است. (هر انسانی کاتب است). (کاذب)

مثال ۲: هیچ انسانی سنگ نیست؛ هیچ کاتبی سنگ نیست. (هیچ انسانی کاتب نیست) (کاذب)

بنابراین در شکل دوم حتما باید دو مقدمه اختلاف در کیف داشته باشند.

ب) چرا در شکل دوم، کبری باید کلیه باشد؟

زیرا اگر کبری جزئیه باشد، بنابراین که در الف گفتیم مقدمه ها باید اختلاف در کیف هم داشته باشند پس:

یا صغری و کبری هر دو جزئیه هستند. این احتمال باطل است چون شرط انتاج عمومی را ندارد.

یا صغری کلیه و کبری جزئیه است. در این صورت چون مشخص نیست که آیا حد اصغر و حداکبر با هم

تلاقی دارند یا تنافی، پس نتیجه همواره صادقی نخواهیم داشت بلکه:

اگر تلاقی داشته باشند نتیجه کاذب است.

مانند: هر نشخوارکننده **سُم دار** است؛ صغری

بعضی حیوانها **سُم دار** نیستند. کبری

پس بعضی نشخوارکننده ها حیوان نیستند. (کاذب)

و اگر تنافی داشته باشند نتیجه صادق است.

مانند: هر نشخوارکننده **سُم دار** است؛ صغری

بعضی پرنده ها **سُم دار** نیستند. کبری

پس بعضی نشخوارکننده ها پرنده نیستند. (صادق)

۴- ضروب منتج شکل دوم:

ضرب اول: کل ب م (صغری موجه کلیه) * لا ج م (کبری سالبه کلیه) = لا ب ج (نتیجه سالبه کلیه)

ضرب دوم: لا ب م (صغری سالبه کلیه) * کل ج م (کبری موجه کلیه) = لا ب ج (نتیجه سالبه کلیه)

ضرب سوم: ع ب م (صغری موجه جزئیه) * لا ج م (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئیه)

ضرب چهارم: س ب م (صغری سالبه جزئیه) * کل ج م (کبری موجه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئیه)

تمرین: با توجه به شرایط عمومی و اختصاصی انتاج، نتیجه قیاس های زیر را بنویسید.

۱- هیچ ممکنی دائمی نیست، هر حقی دائمی است.

۲- بعضی جسم ها فلز نیستند؛ هر طلایی فلز است.

۳- بعضی پرندگان سفید هستند؛ هر نمکی سفید است.

۴- بعضی انسان ها زودرنج هستند؛ هیچ دارای صعه صدري زودرنج نیست.

۵- اثبات ضروب شکل دوم

برای اثبات ضروب منتج اشکال دوم، سوم و چهارم می توان از طریق های زیر اقدام کرد:

۱. برهان ردّ
۲. برهان خلف
۳. دلیل افتراض

در مبحث اثبات ضروب شکل دوم، با برهان رد و خلف آشنا می شویم. و در شکل چهارم با دلیل افتراض.

۱- برهان ردّ (بازگرداندن): از آنجایی که شکل اول بین الثبوت و بدیهی است بنابراین اگر بتوانیم هر یک از ضروب اشکال دوم، سوم و چهارم را به شکل اول برگردانیم، اثبات می شوند. بدین منظور به دو صورت عمل می کنیم:

(الف) یا فقط مقدمات قیاس را با یکدیگر جایجا می کنیم و شکل اول بدست می آید مثل ضروب شکل چهارم که اگر مقدمات را جایجا کنیم به شکل اول تبدیل می شوند. (بعدا در توضیح شکل چهارم خواهد آمد)

(ب) یا از یکی از مقدمات قیاس عکس مستوی یا نقض می گیریم و اگر لازم باشد مقدمات را هم جایجا می کنیم و در برخی موارد لازم است که از نتیجه هم عکس مستوی گرفت.

مثال ۱: اثبات ضرب اول از شکل دوم از طریق برهان رد:

صغری: کل ب م ← خود صغری را می نویسیم: کل ب م
کبری: لا ج م ← عکس مستوی کبری را می نویسیم: لا م ج
نتیجه: لا ب ج نتیجه: لا ب ج

مثال ۲: اثبات ضرب دوم از شکل دوم از طریق برهان رد:

صغری: لا ب م ← خود کبری را به جای صغری قرار می دهیم: کل ج م
کبری: کل ج م ← عکس مستوی صغری را کبری قرار می دهیم: لا م ب
نتیجه: لا ب ج نتیجه: لا ج ب ← عکس مستوی لا ب ج

مثال ۳: اثبات ضرب سوم از شکل دوم از طریق برهان رد:

صغری: ع ب م ← خود صغری را می نویسیم: ع ب م
 کبری: لا ج م ← عکس مستوی کبری را می نویسیم: لا م ج
 نتیجه: س ب ج نتیجه: س ب ج

مثال ۴: ضرب چهارم از شکل دوم را نمی توان از طریق برهان رد اثبات کرد زیرا صغری سالبه جزئی است و عکس مستوی ندارد و اگر از کبری هم عکس مستوی بگیریم موجب جزئی می شود و قیاس شکلی که منتج به نتیجه نیست تشکیل می دهد که اشتباه است. بنابراین این ضرب را باید از طریق برهان خلف اثبات نمود.

صغری: س ب م ← خود صغری را می نویسیم: س ب م
 کبری: کل ج م ← عکس مستوی کبری را می نویسیم: ع م ج
 نتیجه: س ب ج نتیجه: ع م ج

۲- برهان خُلف (کذب نقیض):

الف) برای توضیح این برهان ابتدا باید با دو اصطلاح مفروض و مدعا آشنا شوید:
 مفروض: همان مقدمات قیاس را گوئیم که فرض می گیریم صادق هستند.
 مدعا: همان مطلوب (یا به عبارتی نتیجه) ماست که ادعا می کنیم از فرض صدق مقدمات، این قضیه هم صادق است.

صغری (مفروض ۱)؛ کبری (مفروض ۲). نتیجه (مدعا)

ب) مراحل انجام برهان خلف :

در برهان خلف از کذب مدعا حرکت می کنیم به کذب مفروض می رسیم با انجام مراحل زیر:

۱. اگر مدعا (نتیجه یا مطلوب)، کاذب باشد پس نقیض آن صادق است.
۲. نقیض مدعا را با یکی از دو مفروض که می تواند قیاس منتج تشکیل دهد کنار هم قرار داده و از قیاس بدست آمده نتیجه گیری می کنیم.

۳. سپس نتیجه بدست آمده را با آن مفروض باقی مانده که از آن استفاده نکردیم، مقایسه می کنیم. یا باهم رابطه تناقض دارند یا تضاد یا داخلاق تحت تضاد. بنابراین با توجه به این که نتیجه قیاس همواره صادق است نقیض یا تضاد آن که مفروض ماست، کاذب خواهد بود و این خلاف فرض است و محال. پس ثبت المطلوب که مدعی ما صادق است.

مثال: اثبات ضرب چهارم از شکل دوم از طریق برهان خلف

صغری: س ب م (مفروض ۱)

کبری: کل ج م (مفروض ۲)

نتیجه: س ب ج (مدعا)

۱. اگر س ب ج (مدعا) صادق نباشد، نقیض آن «کل ب ج» صادق است.

۲. «کل ب ج» با مفروض ۲ می تواند قیاس منتج شکل اول تشکیل دهد:

کل ب ج

کل ج م

نتیجه: کل ب م (ص)

۳. اگر «کل ب م» صادق باشد نقیض آن «س ب م» کاذب است و این خلاف «مفروض ۱» که فرض صدق گرفته بودیم می باشد.

پس ثبت المطلوب که مدعا یعنی «س ب ج» صادق است.

تمرین: ضروب اول، دوم و سوم از شکل دوم را از طریق برهان خلف اثبات کنید.

شکل سوم

۱- جایگاه حدوسط در شکل سوم: حدوسط موضوع در هر دو مقدمه است.

صغری: هر م ب است.

کبری: هر م ج است.

نتیجه: پس بعضی ب ج است.

۲- ویژگی شکل سوم: چون جایگاه حد اصغر در نتیجه و صغری مختلف است از اینرو این شکل نسبت به شکل دوم از مقتضای طبع انسان دورتر است اما چون جایگاه حداکبر در کبری و نتیجه یکی است از شکل چهارم بهتر است.

۳- اثبات شرایط انتاج اختصاصی شکل سوم: مُغْ کاین (موجبه بودن صغری و کلیه بودن یکی از دو مقدمه).

الف) چرا در شکل سوم، صغری باید موجب باشد؟

زیرا سالبه باشد رابطه حدوسط با حداکبر و حداصغر از جهت تلاقی یا تنافی مشخص نخواهد بود و حتی رابطه حداکبر و حداصغر با یکدیگر هم نامشخص خواهد بود. در این صورت در برخی موارد نتیجه صادق و در برخی موارد نتیجه کاذب می شود.

مثال: هیچ ناطقی **اسب** نیست؛ هر ناطقی **حیوان** است.

ناطق با اسب تنافی دارد ولی با حیوان تلاقی دارد. اسب و حیوان هم با هم تلاقی دارند در این صورت چون نتیجه تابع اخس مقدمتین است و در این جا نتیجه سالبه باید نوشته شود کاذب در می آید:

پس هیچ اسبی حیوان نیست. (کاذب)

حتی اگر به صورت جزئی هم نتیجه را بنویسم کاذب است: پس بعضی اسب ها حیوان نیستند.

ب) چرا در شکل سوم، حداقل یکی از دو مقدمه باید کلیه باشد؟

زیرا اگر هر دو مقدمه جزئی باشد شرط انتاج عمومی را که قبلا مطرح کردیم نخواهد داشت و عقیم است.

۴- ضروب شکل سوم: شش ضرب منتج دارد و نتیجه همه ضروب هم جزئی است حتی ضروب اول و

دوم که هر دو مقدمه اش کلیه هستند نیز نتیجه شان باید جزئی نوشته شود زیرا فقط بصورت جزئی نتیجه

آنها صادق خواهد بود و نتیجه این دو ضرب به صورت کلیه در همه موارد صادق نمی باشد خصوصا در هنگامی که حد اصغر اعم از حد اکبر باشد.

مثال: همه انسان ها حیوان هستند؛ همه انسان ها ناطق هستند. (حیوان < ناطق)

نتیجه این مثال را اگر به صورت کلیه بنویسم: « پس همه حیوانها ناطق هستند» کاذب است اما به صورت جزئی صادق است: « پس بعضی حیوان ها ناطق هستند».

ضرب اول: کل م ب (صغری موجب کلیه) * کل م ج (کبری موجب کلیه) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئی)

ضرب دوم: کل م ب (صغری موجب کلیه) * لا م ج (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئی)

ضرب سوم: ع م ب (صغری موجب جزئی) * کل م ج (کبری موجب کلیه) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئی)

ضرب چهارم: کل م ب (صغری موجب کلیه) * ع م ج (کبری موجب جزئی) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئی)

ضرب پنجم: کل م ب (صغری موجب کلیه) * س م ج (کبری سالبه جزئی) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئی)

ضرب ششم: ع م ب (صغری موجب جزئی) * لا م ج (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئی)

۵- اثبات ضروب شکل سوم

الف) همه ضروب شکل سوم را از طریق برهان رد می توان اثبات کرد به جز ضرب پنجم. (قبلا در شکل دوم توضیح این برهان گذشت).

تمرین: ضروب اول، دوم، سوم، چهارم و ششم از شکل سوم را با برهان رد اثبات کنید.

ب) همه ضروب شکل سوم را از طریق برهان خلف می توان اثبات کرد. (قبلا توضیح این برهان در شکل دوم گذشت)

تمرین: ضروب اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم از شکل سوم را با برهان خلف اثبات کنید.

شکل چهارم

۱- جایگاه حدوسط در شکل چهارم: حدوسط موضوع در صغری و محمول در کبری است.

صغری: هر م ب است.

کبری: هر ج م است.

نتیجه: پس بعضی ب ج است.

۲- ویژگی شکل چهارم: چون جایگاه حدصغر و حداکبر در نتیجه با جایگاه آنها در صغری و کبری اختلاف دارد به همین دلیل نسبت به همه اشکال سابق از مقتضای طبع دورتر است و منتج بودن آن برای ذهن غیر واضح است.

۳- شرایط انتاج اختصاصی شکل چهارم:

۱. هیچ کدام از مقدمات سالبه جزئیه نباشد.

۲. مین کُغ (اگر هر دو مقدمه موجب باشد، صغری باید کلیه باشد)

۳. خین کاین (اگر مقدمات اختلاف در کیف داشتند، حداقل یکی از مقدمات کلیه باشد).

۴- ضروب شکل چهارم: پنج ضرب منتج دارد که همه نتایج جزئیه است به جز نتیجه ضرب سوم که باید به صورت کلیه نوشته شود.

ضرب اول: کل م ب (صغری موجب کلیه) * کل ج م (کبری موجب کلیه) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئیه)

ضرب دوم: کل م ب (صغری موجب کلیه) * ع ج م (کبری موجب جزئیه) = ع ب ج (نتیجه موجب جزئیه)

ضرب سوم: لا م ب (صغری سالبه کلیه) * کل ج م (کبری موجب کلیه) = لا ب ج (نتیجه سالبه کلیه)

ضرب چهارم: کل م ب (صغری موجب کلیه) * لا ج م (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئیه)

ضرب پنجم: ع م ب (صغری موجب جزئیه) * لا ج م (کبری سالبه کلیه) = س ب ج (نتیجه سالبه جزئیه)

۵- اثبات ضروب شکل چهارم

الف) همه ضروب شکل چهارم را از طریق برهان رد می توان اثبات کرد.

تمرین: ضروب اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم از شکل چهارم را با برهان رد اثبات کنید.

ب) همه ضروب شکل چهارم را از طریق برهان خلف می توان اثبات کرد.

تمرین: ضروب اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم از شکل چهارم را با برهان خلف اثبات کنید.

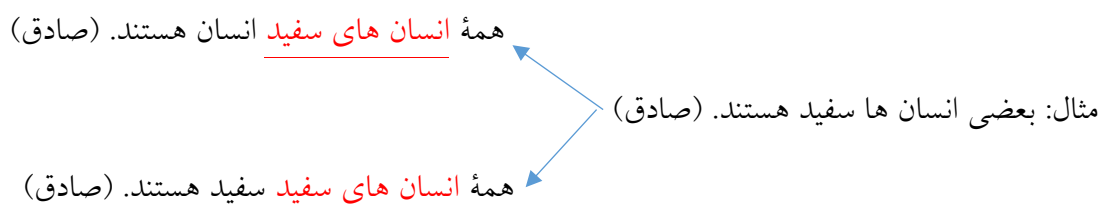
ج) برخی از ضروب شکل چهارم و همچنین ضروب شکل دوم و سوم را از طریق دلیل افتراض هم می توان اثبات کرد. در ادامه به توضیح این دلیل پرداخته می شود.

۶- دلیل افتراض

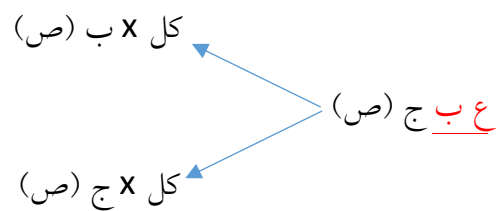
قبل از بیان مراحل نوشتن این دلیل، به نکات زیر توجه کنید:

نکته ۱: از دلیل افتراض فقط برای اثبات ضروبی می توان استفاده کرد که یکی از مقدمات آنها جزئیه باشد.

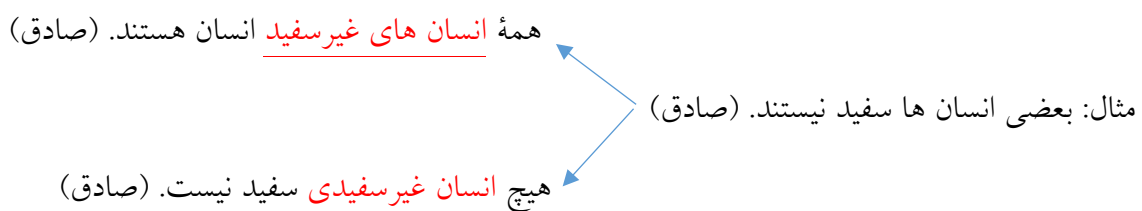
نکته ۲: اگر قضیه ای «موجبه جزئیه» باشد، می توان دو قضیه «موجبه کلیه» از آن استخراج کرد.



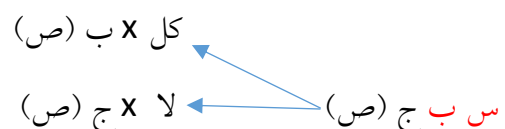
به صورت رمزی این طوری می نویسیم:



نکته ۳: اگر قضیه ای «سالبه جزئیه» باشد، می توان دو قضیه کلیه که یکی «موجبه کلیه» و دیگری «سالبه کلیه» است، از آن استخراج کرد.



به صورت رمزی این طوری می نویسیم:

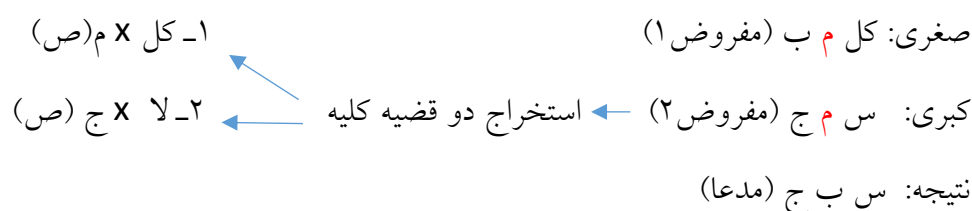


مراحل نوشتن دلیل افتراض:

۱- ابتدا باید این موارد را مشخص کنیم: صغری (مفروض ۱)؛ کبری (مفروض ۲). نتیجه (مدعا)

- ۲- از آن مقدمه ای از قیاس که جزئیه است، طبق نکاتی که گفته شد، دو مقدمه کلیه استخراج می کنیم.
- ۳- با یکی از این قضیه های استخراج شده از مقدمه جزئیه که می تواند با مقدمه دیگر قیاس که کلیه است، قیاس منتج تشکیل دهد، قیاس می سازیم و از آن نتیجه گیری می کنیم.
- ۴- نتیجه بدست آمده را کنار قضیه بعدی که استخراج کرده و استفاده نکرده ایم قرار داده و قیاس منتج تشکیل می دهیم و نتیجه می گیریم. نتیجه آن در واقع همان مدعا است. پس ثبت المطلوب که ادعای ما بر صدق مطلوب درست بوده است.

مثال: اثبات ضرب پنجم از شکل سوم از طریق دلیل افتراض



- با قضیه «کل X م» و مفروض ۱، قیاس منتج شکل اول می نویسیم: کل X م (صغری)
- کل م ب (کبری)
- کل X ب (نتیجه)

نتیجه بدست آمده «کل X ب» را با قضیه «لا X ج» قیاس منتج می سازیم:

(صغری) کل X ب

(کبری) لا X ج

قیاس فوق چون شکل سوم است با یک عکس مستوی گرفتن از صغری، آن را به شکل اول تبدیل می کنیم

تا بدیهی الانتاج شود: ع ب X (صغری)

لا X ج (کبری)

نتیجه: س ب ج (ص) ثبت المطلوب

تمرین: ضروب سوم، چهارم و ششم از شکل سوم و همچنین ضروب سوم و چهارم از شکل دوم و همچنین ضروب دوم و پنجم از شکل چهارم را با دلیل افتراض اثبات کنید.

***تمرین:** نتیجه قیاس های اقترانی زیر را در صورت انتاج، با ذکر دلیل بنویسید و در صورت عدم انتاج، علت عقیم بودن را بیان کنید.

- ۱- هر شیعه ای مسلمان است؛ هر شیعه ای موحد است.
- ۲- هر ژاپنی ای آسیایی است؛ هیچ آلمانی آسیایی نیست.
- ۳- هیچ کبوتری خزنده نیست؛ هر خزنده ای خونسرد است.
- ۴- بعضی پرندگان کبوتر هستند؛ هر کلاغی پرنده است.
- ۵- همه چارپایان حیوان هستند؛ هر اسبی چارپاست.
- ۶- بعضی کتاب ها مضر هستند؛ هیچ مضر خوبی نیست.
- ۷- همه امامان معصوم هستند؛ بعضی امامان زنده نیستند.
- ۸- همه گربه ها حیوانند؛ برخی حیوانات گیاه خوار هستند.
- ۹- هر مایعی تبخیر شونده است؛ هیچ آهنی مایع نیست.
- ۱۰- هیچ درختی پروانه نیست؛ همه میوه دارها درخت هستند.
- ۱۱- عشق کلمه است؛ کلمه نقطه ندارد.
- ۱۲- هر قیاسی حجت است؛ هیچ قیاسی تمثیل نیست.
- ۱۳- س ب م؛ کل م ج.
- ۱۴- کل م ب؛ س م ج.
- ۱۵- ع ب م؛ لا م ج.
- ۱۶- کل م ب؛ لا ج م.
- ۱۷- لا م ب؛ کل م ج.
- ۱۸- لا م ب؛ کل ج م.
- ۱۹- کل ب م؛ کل ج م.
- ۲۰- کل ب م؛ ع م ج.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ برکاتہ

(پایان قیاس اقترانی حملی باب خامس) ۹۷/۷/۱۳ یوسفی سوتہ

الإقترانی الشرطی

یادآوری ۱: همانطوری که قبلاً گفته شد؛ قضیه شرطیه بر دو قسم است:

مقدم تالی

۱. شرطیه متصله (اگر موضوع A + محمول B آنگاه موضوع C + محمول D)
مانند: گاهی اوقات چنین است که هرگاه آسمان ابری باشد باران نیارد.

۲. شرطیه منفصله (یا موضوع A + محمول B یا موضوع C + محمول D)
مانند: همواره چنین است که یا عدد زوج است یا عدد فرد است.

یادآوری ۲: قضیه شرطیه محصوره دارای چهار حالت است: موجب کلیه، موجب جزئیه، سالبه کلیه، سالبه جزئیه

- تعریف قیاس اِقتِرانی شرطی: قیاسی است که نتیجه یا نقیض نتیجه به طور کامل در یکی از مقدمات نیامده است بلکه اجزای نتیجه در هر دو مقدمه پخش شده است و هر دو مقدمه و یا یکی از آن دو، شرطیه هستند.

حدوسط

مثال ۱: هرگاه آب، جاری باشد معتصم است. (صغری: شرطیه متصله)

هر گاه آب معتصم باشد با ملاقات نجاست، نجس نمی شود. (کبری: شرطیه متصله)

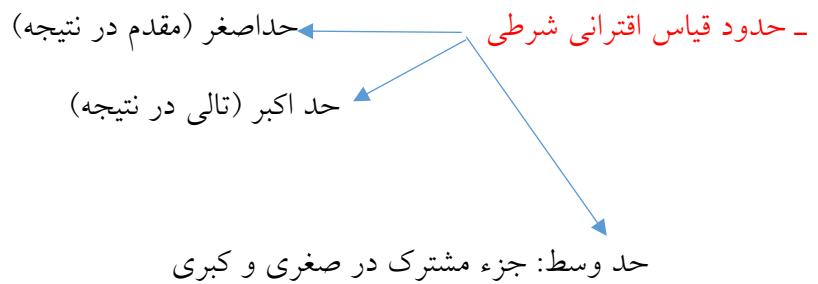
پس هرگاه آب، جاری باشد با ملاقات نجاست، نجس نمی شود. (نتیجه)

حداکبر حداصغر

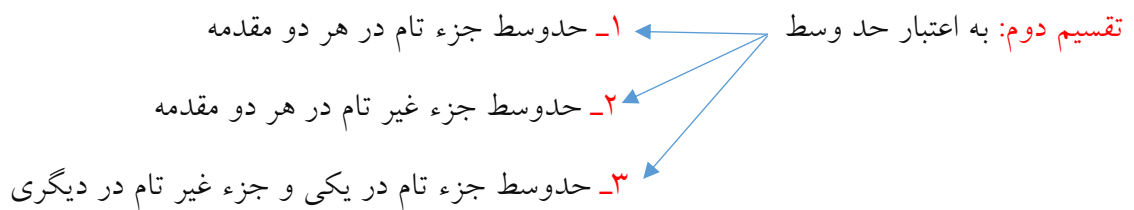
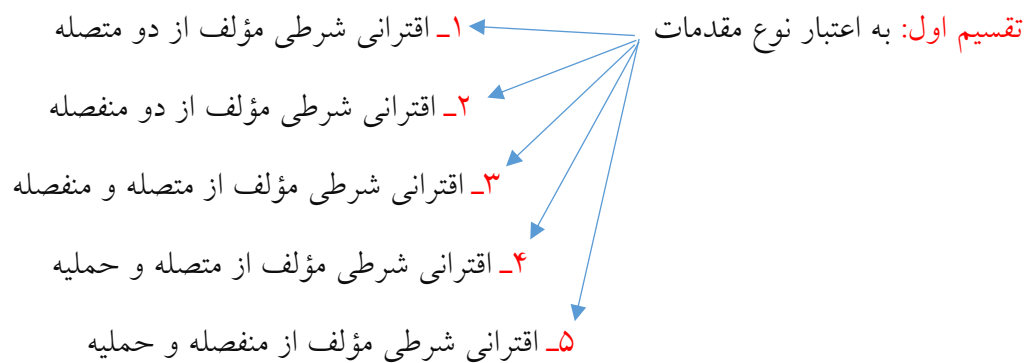
مثال ۲: هر اسمی کلمه است. (صغری: حملیه)

همواره چنین است که یا کلمه مبنی است یا کلمه معرب است. (کبری: شرطیه منفصله)

همواره چنین است که یا اسم مبنی است یا اسم معرب است. (نتیجه)



- تقسیمات قیاس اقترانی شرطی به اعتبارات مختلف:



نکته: مراد از جزء تام ← **در قضیه حملیه:** هر کدام از موضوع و محمول به تنهایی، جزء تام محسوب می شوند.

← **در قضیه شرطیه:** هر کدام از مقدم و تالی به تنهایی، جزء تام محسوب می شوند اما اجزای مقدم و تالی (موضوع و محمول آنها) جزء غیر تام می باشند.

معرفی تقسیم دوم :

۱- قیاس اقترانی شرطی که حدوسط در هر دو مقدمه، **جزء تام** باشد.

مانند:

صغری: هرگاه انسان عاقل باشد به آنچه دارد قانع است. (حدوسط: تمام تالی صغری)

کبری: هرگاه انسان به آنچه دارد قانع باشد احساس بی نیازی می کند. (حدوسط: تمام مقدم کبری)

نتیجه: هرگاه انسان عاقل باشد احساس بی نیازی می کند.

۲- قیاس اقترانی شرطی که حدوسط در هر دو مقدمه، **جزء غیر تام** باشد.

مانند:

صغری: اگر قرآن، معجزه باشد پس قرآن، جاودانه است. (حدوسط: محمول تالی صغری)

کبری: اگر معنای جاودانگی بقاء است پس جاودانه تغییر ناپذیر است. (حدوسط: موضوع تالی کبری)

نتیجه: اگر قرآن، معجزه باشد اگر معنای جاودانگی بقاء است پس قرآن تغییر ناپذیر است.

نکته مهم: از این قسم از قیاس اقترانی شرطی، به دو دلیل بحث نمی شود ← حرف در آن زیاد است.
← مخالف با طبع انسان است.

۳- قیاس اقترانی شرطی که حدوسط در یک مقدمه **جزء تام** و در دیگری **جزء غیر تام** باشد. برای این قسم، دو حالت وجود دارد:

الف) یا یکی از مقدمات، حملیه و دیگری شرطیه است.

مانند:

صغری: هرگاه فلز طلا باشد آن گاه آن فلز کمیاب است. (حدوسط: محمول تالی صغری)

کبری: هر کمیابی گرانبه است. (حدوسط: موضوع کبری)

نتیجه: هرگاه فلز طلا باشد آن گاه آن فلز گرانبه است.

ب) یا هر دو مقدمه شرطیه است در این صورت حتما یکی شرطیه مرکبه و دیگری شرطیه بسیطه است.

مانند:

حدوسط: جزء غیر تام (تالی تالی صغری)

صغری: اگر نبوت از جانب خدا باشد پس اگر محمد(ص) پیامبر باشد امتش را بدون امام رها نمی کند.

کبری: اگر امتش را بدون امام رها نمی کند پس واجب است امامی منصوب کرده باشد.

حدوسط: جزء تام (مقدم کبری)

نتیجه: اگر نبوت از جانب خدا باشد پس اگر محمد(ص) پیامبر باشد واجب است امامی منصوب کند.

نکته مهم: از این قسم از قیاس اقترانی شرطی، به دو دلیل بحث نمی شود ← حرف در آن زیاد است. مخالف با طبع انسان است.

نکته: با توجه به این که تقسیمات قیاس اقترانی شرطی به دو اعتبار فوق، در عرض هم هستند و با هم تداخل دارند پس در ادامه فقط به بررسی اقسام قیاس اقترانی شرطی به اعتبار نوع مقدمات می پردازیم که در خلال آن به اعتبار حد وسط هم بررسی می شود.

توضیح تقسیم اول (به اعتبار نوع مقدمات)

۱- المُوَلَّفِ مِنَ الْمُتَّصِلَاتِ

قیاس اقترانی شرطی ای که هر دو مقدمه آن، شرطیه متصله باشد دو حالت قابل فرض است:

الف) یا حدوسط جزء غیرتام در هر دو مقدمه است. (به دلیل طولانی بودن کلام و مخالفت با طبع بررسی نمی شود)

ب) یا حدوسط جزء تام در هر دو مقدمه است: این قسم از تمام جهات، شبیه قیاس اقترانی حملی است.

۱. از جهت اشکال أربعه

۲. از جهت شرایط عمومی و اختصاصی انتاج

۳. از جهت طریقه نوشتن نتیجه

۴. از جهت ضروب منتج و اثبات آنها از طریق براهین رد، خلف و افتراض.

نکته: شرطیه متصله ای که در قیاس بکار می رود حتما باید متصله لزومیّه باشد نه اتفاقیّه، زیرا در شرطیه اتفاقیه بین مقدم و تالی، ارتباط حقیقی و ذاتی برقرار نیست لذا در همه حالات نمی تواند نتیجه لازم الصدق داشته باشد.

***تمرین:** نتایج قیاس اقترانی شرطی زیر را در صورت انتاج بنویسید و گرنه علت عقیم بودن را ذکر کنید.

۱- پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: « هرکس فاطمه (س) را اذیت کند مرا اذیت کرده است؛ هرکس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است.»

۲- حضرت علی علیه السلام می فرماید: « مَنْ سَأَلَ عِلْمَ مَنْ عِلْمَ عَمَلٍ ».

۳- حضرت علی علیه السلام می فرماید: « مَنْ عَقَلَ فَهِمٌ؛ مَنْ عَقَلَ عَفٌّ ».

۴- همواره چنین است که هرکس امام باشد تبعیت از او واجب است؛ هرگز چنین نیست که هرکس غیر معصوم باشد تبعیت از او واجب باشد.

۵- مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانِ عَلَيْنَا؛ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا فَفِي دَرَكِ الْأَسْفَلِ.

۶- همواره چنین است هرکس طاعت الهی را بجا آورد رستگار می شود؛ همواره چنین است هرکس جهاد با نفس نکند رستگار نمی شود.

۲- الْمُؤَلَّفُ مِنَ الْمُفْصَلَاتِ

دو قضیه شرطیه منفصله به خودی خود نمی توانند قیاس اقترانی تشکیل دهند زیرا در قضیه شرطیه منفصله بین طرفین، عناد و جدایی وجود دارد. بنابراین حدوسط نمی تواند رابطه ثابت و همیشگی بین اصغر و اکبر برقرار کند و نتیجه لازم الصدقی در همه موارد دهد زیرا حدوسط قطعا با اصغر و اکبر عناد دارد، ولی عناد بین حداصغر و حد اکبر معلوم نیست:

۱- یا بین حداصغر و حداکبر عناد و تنافری نیست در این صورت نتیجه کاذب می شود.

مثل:

صغری: عدد یا زوج است یا فرد است.

کبری: عدد یا فرد است یا قابل قسمت بر دو است.

نتیجه: عدد یا زوج است یا قابل قسمت بر دو است. (کاذب)

۲- یا بین حداکبر و حداصغر عناد و تنافر است در این صورت نتیجه صادق می شود.

مثل:

صغری: جسم یا سفید است یا سیاه است.

کبری: جسم یا سیاه است یا قرمز است.

نتیجه: جسم یا سفید است یا قرمز است. (صادق)

با توجه به دو مثال فوق روشن شد که قیاس اقترانی مؤلف از دو منفصله نمی تواند نتیجه همواره صادقی داشته باشد در این صورت اگر کسی اصرار داشته باشد که بخواهد از آن دو نتیجه بگیرد باید مراحل زیر را طی کند:

۱- تبدیل منفصله ها به متصله:

۱. منفصله موجه کلیه ← متصله موجه کلیه

۲. منفصله موجه جزئیه ← متصله موجه جزئیه

۳. منفصله سالبه کلیه ← متصله سالبه جزئیه

۴. منفصله سالبه جزئیه ← متصله سالبه جزئیه

۲- از بین قضایای متصله حاصله، آنهایی را که می توانند قیاس منتج تشکیل دهند کنار هم قرار داده و نتیجه گیری می کنیم.

۳- نتیجه حاصله را که شرطیه متصله است به شرطیه منفصله تبدیل می کنیم.

توضیح مرحله اول: (چگونه شرطیه منفصله را به متصله تبدیل کنیم؟)

یادآوری: قبلاً گفته شد که قضیه شرطیه منفصله بر سه قسم است:

۱- منفصله حقیقیه ← موجه: اجتماع محال و ارتفاع محال مثل: عدد یا زوج است یا فرد.

سالبه: اجتماع ممکن و ارتفاع ممکن مثل: چنین نیست که اسم یا معرب باشد یا مرفوع.

۲- مانع الجمع ← موجه: اجتماع محال و ارتفاع ممکن مثل: جسم یا سفید است یا سیاه.

سالبه: اجتماع ممکن و ارتفاع محال مثل: چنین نیست مکافات عمل یا در دنیا باشد یا در آخرت.

۳- مانعه الخلو ← موجبه: اجتماع ممکن و ارتفاع محال **مثل:** موجود یا علت است یا معلول.

سالبه: اجتماع محال و ارتفاع ممکن **مثل:** چنین نیست که جسم یا سفید باشد یا سیاه.

الف) تبدیل منفصله موجبه به متصله موجبه

۱- حقیقیه موجبه ← اگر موجبه کلیه باشد به چهار متصله موجبه کلیه تبدیل می شود.

اگر موجبه جزئیه باشد به چهار متصله موجبه جزئیه تبدیل می شود.

طریقه تبدیل منفصله حقیقیه:

دو تا متصله که مقدم آنها عین یک طرف منفصله و تالی آنها نقیض طرف دیگر منفصله است.

دو تا متصله که مقدم آنها نقیض یک طرف متصله و تالی آنها عین طرف دیگر منفصله است.

مثال: همواره چنین است که عدد یا زوج است یا فرد.

۱. اگر عدد زوج باشد فرد نیست.

۲. اگر عدد فرد باشد زوج نیست.

۳. اگر عدد زوج نباشد فرد است.

۴. اگر عدد فرد نباشد زوج است.

۲- مانعه الجمع: بنابر این که اجتماع طرفین محال است فقط دو تا متصله از آن می توان نوشت:

دو متصله که مقدم آنها عین یک طرف منفصله و تالی آنها نقیض طرف دیگر منفصله است.

مثال: جسم یا سفید است یا سیاه.

۱. اگر جسم سفید باشد سیاه نیست.

۲. اگر جسم سیاه باشد سفید نیست.

۳- مانعه الخلو: بنابراین که ارتفاع طرفین محال است فقط دو تا متصله می توان از آن نوشت:

دو تا متصله که مقدم آنها نقیض یک طرف متصله و تالی آنها عین طرف دیگر منفصله است.

مثال: زید یا در آب است یا غرق نمی شود.

۱. اگر زید در آب نباشد غرق نمی شود.

۲. اگر زید غرق شود، در آب است.

***تمرین: قضایای منفصله زیر را به متصله تبدیل کنید.**

- ۱- اسم یا معرب است یا مبنی. (حقیقیه)
- ۲- نسبت بین مصادیق دو مفهوم کلی یا تساوی است یا تباین. (مانعه الجمع)
- ۳- موجود یا علت است یا معلول. (مانعه الخلو)
- ۴- کلمه یا اسم است یا فعل. (مانعه الجمع)
- ۵- طلبه یا در آزمون قبول می شود یا رد. (حقیقیه)
- ۶- مکافات عمل یا در دنیا است یا در آخرت. (مانعه الخلو)

ب) تبدیل منفصله سالبه به متصله سالبه

از قضیه منفصله سالبه چه کلیه باشد چه جزئی، فقط می توان **متصله سالبه جزئی** استخراج کرد به همان طریقی که در موجه ها مطرح شد.

مثال ۱: هیچ گاه چنین نیست که اسم یا معرب باشد یا مرفوع. (حقیقیه سالبه کلیه)

۱. گاهی چنین نیست که اگر اسم معرب باشد مرفوع نباشد.
۲. گاهی چنین نیست که اگر اسم مرفوع باشد معرب نباشد.
۳. گاهی چنین نیست که اگر اسم معرب نباشد مرفوع باشد.
۴. گاهی چنین نیست که اگر اسم مرفوع نباشد معرب باشد.

مثال ۲: گاهی چنین نیست که مکافات عمل یا در دنیا باشد یا در آخرت. (مانعه الجمع سالبه جزئی)

۱. گاهی چنین نیست که اگر مکافات عمل در دنیا باشد در آخرت نباشد.
۲. گاهی چنین نیست که اگر مکافات عمل در آخرت باشد در دنیا نباشد.

مثال ۳: هیچ گاه چنین نیست که شکل یا دایره باشد یا مربع. (مانعه الخلو سالبه کلیه)

۱. گاهی چنین نیست که اگر شکل دایره نباشد مربع باشد.
۲. گاهی چنین نیست که اگر شکل مربع نباشد دایره باشد.

توضیح مرحله سوم: (چگونه شرطیه متصله را به منفصله تبدیل کنیم؟)

شرطیه متصله لزومیه چه موجب باشد چه سالبه به دو قضیه شرطیه منفصله که یکی مانعه الجمع و دیگری مانعه الخلو است تبدیل می شود که در کم و کیف با آن هماهنگی دارد.

طریقه تبدیل متصله به منفصله:

۱. منفصله مانعه الجمع از عین مقدم متصله و نقیض تالی آن تشکیل می شود.

۲. منفصله مانعه الخلو از نقیض مقدم متصله و عین تالی آن تشکیل می شود.

مثال: اگر باران ببارد زمین خیس می شود.

مانعه الجمع: یا باران باریده است یا زمین خیس نیست.

مانعه الخلو: یا باران نباریده است یا زمین خیس است.

*تمرین: قضایای شرطیه متصله را به منفصله (مانعه الجمع و مانعه الخلو) تبدیل کنید.

۱- اگر برق قطع شود لامپ خاموش می شود.

۲- اگر زید غرق شده است پس در آب بوده است.

۳- اگر خورشید طلوع کند روز موجود است.

۴- اگر همه مردم نیکوکار باشند مدینه فاضله تشکیل می شود.

سوال: اثبات شود که چرا منفصله مانعه الجمع را از عین مقدم متصله و نقیض تالی آن تألیف می کنیم؟

مفروض: قضیه شرطیه، متصله لزومیه است.

مدعا: برای نوشتن منفصله مانعه الجمع از عین مقدم متصله و نقیض تالی آن استفاده می شود.

*اقامه برهان مستقیم: (از مفروض حرکت کرده و با انجام یکسری عملیات عقلی به اثبات مدعا می رسیم)

مقدمه ۱: بنابر مفروض، چون قضیه شرطیه متصله لزومیه است پس بین مقدم و تالی رابطه ذاتی برقرار است در این صورت هرگاه مقدم موجود باشد حتما تالی نیز موجود است پس عین مقدم با عین تالی جمع می شود. (اجتماع مقدم و تالی ممکن)

مقدمه ۲: اگر عین مقدم با عین تالی جمع شود آنگاه با نقیض تالی جمع نخواهد شد چون مستلزم اجتماع نقیضین است و محال.

مقدمه ۳: در شرطیه منفصله مانعه الجمع، اجتماع طرفین با هم محال است.

نتیجه: پس از عین مقدم متصله با نقیض تالی می تواند منفصله مانعه الجمع تألیف شود.

سوال: اثبات شود که چرا منفصله مانعه الخلو را از نقیض مقدم متصله و عین تالی آن تألیف می کنیم؟

مفروض ۱: قضیه شرطیه، متصله لزومیه است.

مفروض ۲: اجتماع عین مقدم متصله با نقیض تالی آن محال است. (در برهان قبلی اثبات شد)

مدعا: برای نوشتن منفصله مانعه الخلو از نقیض مقدم متصله و عین تالی آن استفاده می شود. (ارتفاع نقیض مقدم و عین تالی محال است)

*اقامه برهان خلف (از خلاف مدعا حرکت می کنیم و با انجام یکسری عملیات عقلی به خلاف مفروض می رسیم)

مقدمه ۱: اگر بنابر خلاف مدعا، ارتفاع نقیض مقدم و عین تالی محال نباشد پس جایز است که نقیض مقدم موجود نباشد عین تالی هم موجود نباشد.

مقدمه ۲: بنابراین که ارتفاع نقیضین محال است پس اگر نقیض مقدم موجود نباشد حتما عین مقدم موجود است. و همچنین اگر عین تالی موجود نباشد حتما نقیض تالی موجود است. در این صورت عین مقدم با نقیض تالی باهم موجود خواهند شد و اجتماع عین مقدم با نقیض تالی ممکن می شود که این خلاف مفروض ۲ است و محال.

*توضیح مرحله دوم: چگونه از قضایای متصله حاصل شده در مرحله اول، قیاس تشکیل دهیم؟

به مثال زیر توجه کنید:

صغری: این لکه یا خون است یا جوهر. (مانعه الجمع)

کبری: این لکه یا خون است یا با شستن پاک نمی شود. (مانعه الخلو)

نتیجه: ؟؟؟

بنابر دیدگاه برخی یا اکثر منطقیون با دو شرط می توان مستقیما از قیاس مولف از دو منفصله نتیجه گرفت :

۱. هر دو مقدمه موجب باشد.

۲. هر دو مقدمه مانعه الجمع و یا هر دو مقدمه حقیقیه نباشد.

اما مرحوم مظفر ره نظریه فوق را رد می کند و می گوید اگر منفصله ها را به متصله تبدیل کنیم لازم به رعایت شروط فوق نیست بلکه فقط باید بتوان از متصله های حاصل شده، قیاس منتج تشکیل داد.

با توجه به توضیحات داده شده، برای نوشتن نتیجه قیاس فوق مراحل زیر را به ترتیب انجام می دهیم:

مرحله اول: (تبدیل منفصله ها به متصله)

صغری: این لکه یا خون است یا جوهر (مانعه الجمع) ← ۱- اگر این لکه خون باشد جوهر نیست.

۲- اگر این لکه جوهر باشد خون نیست.

کبری: این لکه یا خون است یا با شستن پاک نمی شود. (مانعه الخلو)

۳- اگر این لکه خون نباشد با شستن پاک نمی شود.

۴- اگر این لکه با شستن پاک شود خون است.

مرحله دوم: باید بین دو متصله ای که از صغری بدست آمده با دو متصله ای که از کبری بدست آمده مقایسه کنیم که کدام یک از آن دو می توانند قیاس منتج تشکیل دهند: شماره ۱ و ۴ حدوسط دارند و می توانند قیاس شکل اول تشکیل دهند. (البته شماره ۲ و ۳ هم می توانند قیاس منتج تشکیل دهند ولی همان یک قیاس کافی است)

صغری: اگر این لکه با شستن پاک شود خون است.

کبری: اگر این لکه خون باشد جوهر نیست.

نتیجه: اگر این لکه با شستن پاک شود جوهر نیست.

مرحله سوم: (تبدیل نتیجه فوق به منفصله)

همانطور که گفته شد هر قضیه متصله را به دو منفصله تبدیل می کنیم:

۱- مانعه الجمع: عین مقدم + نقیض تالی

یا این لکه با شستن پاک می شود یا جوهر است.

۲- مانعه الخلو: نقیض مقدم + عین تالی

یا این لکه با شستن پاک نمی شود یا جوهر نیست.

*تمرین: نتایج قیاس های زیر را بنویسید.

۱- همواره جسم یا سفید است یا سیاه (مانعه الجمع)؛ همواره جسم یا سفید است یا غیر سفید. (حقیقه)

۲- هیچگاه چنین نیست جسم یا سفید باشد یا سیاه (سالبه مانعه الخلو)؛ همواره جسم یا سفید است یا غیر سفید. (حقیقه)

۳- هرگز چنین نیست اسم یا معرب باشد یا مرفوع (سالبه حقیقه)؛ اسم یا معرب است یا مبنی. (حقیقه)

۳- المؤلف من المتصله و المنفصله

قیاس مؤلف از متصله و منفصله براساس اینکه حدوسط در آن جزء تام باشد یا غیرتام، سه قسم قابل فرض است:

۱. یا حدوسط جزء تام در هر دو مقدمه است.**
۲. یا حدوسط جزء غیر تام در هر دو مقدمه است.
۳. یا حدوسط جزء تام در یکی و غیرتام در دیگری است.

اصناف قسم اول:

اگر حدوسط جزء تام در متصله و منفصله باشد، بنابراین که هر کدام از متصله و منفصله، صغری قرار بگیرند یا کبری، دو حالت زیر قابل فرض است:

۱- صغری، متصله و کبری، منفصله باشد.

یا حدوسط، مقدم در متصله است.

مانند: هرگاه **جسم سیاه باشد** نور را جذب می کند.

جسم یا سفید است یا سیاه.

یا حدوسط، تالی در متصله است.

مانند: هرگاه شیء ناطق باشد **انسان است**.

شیء یا سنگ است یا **انسان**.

۲- صغری، منفصله و کبری، متصله باشد.

یا حدوسط، مقدم در متصله است.

مانند: **دائما جسم یا سیاه است** یا سفید.

هرگاه **جسم سیاه باشد** نور را جذب می کند.

یا حدوسط، تالی در متصله است.

مانند: **دائما شیء یا سنگ است یا انسان**.

هرگاه شیء ناطق باشد **انسان است**.

شروط قسم اول و طریقه انتاج آن

۱- شرط مرحوم مظفر ره: به شرطی می توان از قیاس مؤلف از متصله و منفصله نتیجه گرفت که:

۱. ابتدا منفصله را به متصله تبدیل کرد.

۲. با متصله حاصله و مقدمه دیگر قیاس که متصله بود بتوان یکی از اشکال منتج قیاس اقترانی تألیف نمود و گرنه عقیم خواهد بود.

مثال: صغری: هرگاه جسم سیاه باشد نور را جذب می کند.

کبری: جسم یا سیاه است یا سفید. (مانعه الجمع)

مرحله اول: تبدیل کبری که منفصله است به متصله؛ قبلاً یاد گرفتیم که منفصله مانعه الجمع به دو تا متصله با این فرمول تبدیل می شود: مقدم ها عین یک طرف منفصله و تالی ها نقیض طرف دیگر منفصله.

۱. اگر جسم سیاه باشد سفید نیست.*

۲. اگر جسم سفید باشد سیاه نیست.

مرحله دوم: با متصله شماره ۱ و صغری که حدوسط دارند می توان قیاس منتج تشکیل داد:

صغری: هرگاه **جسم سیاه باشد** نور را جذب می کند.

کبری: اگر **جسم سیاه باشد** سفید نیست.

نتیجه: گاهی چنین است که اگر جسم نور را جذب کند سفید نیست.

۲- شرط برخی از منطق دانان: مقدمه ای که منفصله است نباید سالبه باشد. مرحوم مظفر می گوید: این شرط تا حدودی درست است زیرا قبلاً یاد گرفتیم که منفصله سالبه (چه کلیه چه جزئیه) فقط به متصله سالبه جزئیه تبدیل می شود و از سالبه جزئیه در اکثر موارد، قیاس منتج تشکیل نمی شود مگر در ضرب ۵ از شکل ۳ و ضرب ۴ از شکل ۲.

مثال: صغری: هیچگاه چنین نیست که این شیء یا انسان است یا اسب. (مانعه الخلو سالبه)

کبری: هرگاه این شیء انسان باشد حیوان است.

مرحله اول: تبدیل منفصله (صغری) به متصله و چون مانعه الخلو است با این فرمول: مقدم ها نقیض یک طرف منفصله و تالی ها عین طرف دیگر منفصله. و از طرفی چون سالبه است به متصله سالبه جزئیه تبدیل می شود.

۱. گاهی چنین نیست که اگر این شیء انسان نباشد اسب باشد.

۲. گاهی چنین نیست که اگر این شیء اسب نباشد انسان باشد.

مرحله دوم: تشکیل قیاس از متصله شماره ۲ و کبری چون حدوسط دارند.

صغری: گاهی چنین نیست که اگر این شیء اسب نباشد **انسان باشد**.

کبری: هرگاه **این شیء انسان باشد** حیوان است.

نتیجه: عقیم است چون شکل ۱ است ولی شرط انتاج شکل یک یعنی موجه بودن صغری را

ندارد.

***تمرین:** نتایج قیاس های زیر را در صورت انتاج بنویسید وگرنه علت عقیم بودن را ذکر نمایید.

۱- دائما شیء یا سنگ است یا انسان. (مانعه الجمع)؛ هرگاه شیء ناطق باشد انسان است.

۲- هیچ گاه چنین نیست که این شیء یا انسان باشد یا اسب؛ هرگاه شیء ناطق باشد انسان است.

۴- المؤلف من الحملیه و المتصله

بر اساس حدوسط فقط یک قسم برای این نوع قیاس، قابل تصور است: حدوسط در حملیه جزء تام و در متصله جزء غیر تام باشد.

اصناف این نوع قیاس بر اساس اینکه کدام یک از صغری و کبری، حملیه یا متصله باشند دو تا است:

یا حدوسط در مقدم متصله است.

مانند: اگر فلز **طلا** باشد کمیاب است.

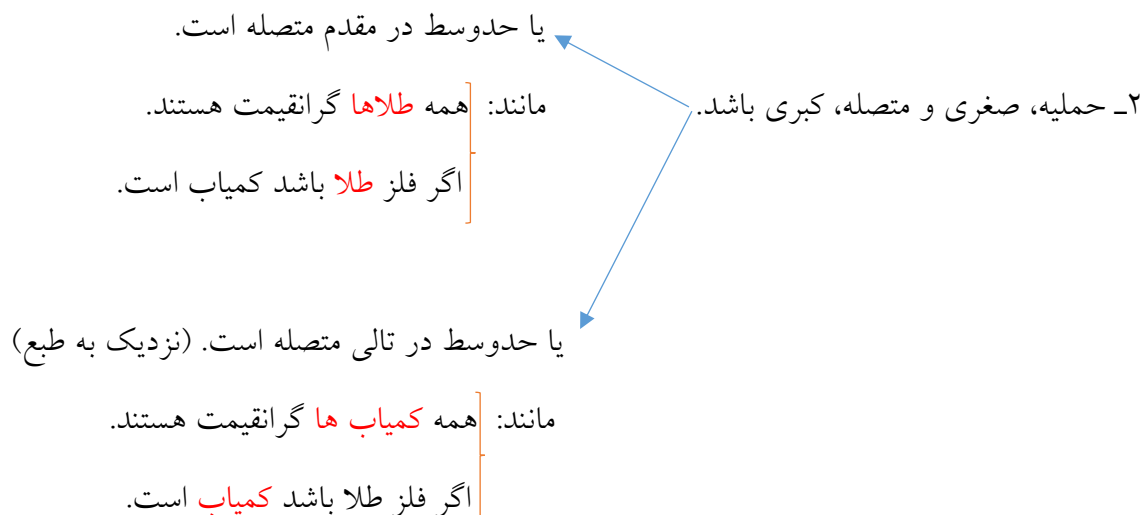
همه **طلاها** گرانبقیمت هستند.

۱- متصله، صغری و حملیه، کبری باشد.

یا حدوسط در تالی متصله است. (نزدیک به طبع)

مانند: اگر فلز طلا باشد **کمیاب** است.

همه **کمیاب ها** گرانبقیمت هستند.



شروط انتاج و نحوه نوشتن نتیجه در این نوع قیاس

- ۱- مقدمه حملیه باید بتواند با آن قسمتی از متصله که حدوسط در آن آمده است، یکی از اشکال منتج قیاس اقترانی حملی تشکیل دهد.
- ۲- مقدمه متصله باید موجه باشد و گرنه اگر سالبه باشد باید با نقض التالی گرفتن، آن را به موجه تبدیل کرد.
- ۳- برای نوشتن نتیجه، باید نتیجه قیاس اقترانی حملی را به باقی مانده متصله اضافه کنیم.

مثال ۱- صغری: هرگاه فلز طلا باشد **کمیاب** است.

کبری: همه **کمیابها** گرانبقیمت هستند.

نتیجه:؟؟

مرحله اول: چون متصله موجه است، ابتدا تالی متصله که حدوسط در آن آمده است را با حملیه کنار هم قرار داده و قیاس اقترانی حملی درست می کنیم:

صغری: آن فلز **کمیاب** است.

کبری: همه **کمیابها** گرانبقیمت هستند.

نتیجه: آن فلز گرانبقیمت است.

مرحله دوم: نتیجه مرحله اول را به باقیمانده متصله اضافه می کنیم تا نتیجه نهایی بدست آید:

هرگاه فلز طلا باشد **آنگاه آن فلز گرانبقیمت است.**

مثال ۲- صغری: هیچ گاه چنین نیست که اگر دولتی ظالم باشد بعضی از مردم آزاده باشند.

کبری: هر خوشبختی آزاده است.

نتیجه:؟؟

مرحله اول: از آن جایی که متصله سالبه است ابتدا باید با نقض التالی گرفتن آن را به متصله موجهه تبدیل کرد و سپس آن قسمت از متصله موجهه را که حدوسط در آن است کنار مقدمهٔ حمله قرار داده و قیاس اقترانی حمله تشکیل داد:

قبلا در احکام قضایا با نوشتن نقض المحمول آشنا شدیم که در حمله ها انجام می گیرد، دقیقا با همان فرمول در شرطیه ها هم می توان نقض التالی گرفت:

۱. موجهه کلیه تبدیل به سالبه کلیه می شود و بالعکس.

۲. موجهه جزئی تبدیل به سالبه جزئی می شود و بالعکس.

۳. از تالی نیز تناقض گرفته می شود.

هیچ گاه چنین نیست که اگر دولتی ظالم باشد بعضی از مردم آزاده باشند. (متصله سالبه کلیه)

نقض التالی: همواره چنین است که اگر دولتی ظالم باشد هیچ یک از مردم آزاده نیستند. (متصله موجهه کلیه)
تشکیل قیاس اقترانی حمله:

صغری: هیچ یک از مردم آزاده نیستند.

کبری: هر خوشبختی آزاده است.

نتیجه: هیچ یک از مردم خوشبخت نیستند.

مرحله دوم: نتیجه مرحله اول را به باقیمانده متصله اضافه می کنیم تا نتیجه نهایی بدست آید:

همواره چنین است که اگر دولتی ظالم باشد هیچ یک از مردم خوشبخت نیستند.

***تمرین:** نتیجه قیاس های زیر را نوشته و در صورت عدم انتاج، علت عقیم بودن را ذکر کنید.

۱- هیچ انسان آزاده ای خوار و ذلیل نیست؛ هرگاه حکومت ظالم باشد همهٔ مردم آن کشور خوار و ذلیل خواهند شد.

۲- هرگاه انسان امام باشد معصوم است؛ همه پیامبران معصوم هستند.

۳- هیچگاه چنین نیست که اگر بعضی امامان غایب باشند همهٔ مردم گمراه باشند؛ هر امامی معصوم است.

۵- المؤلف من الحملیه و المنفصله

این نوع از قیاس بر اساس حدوسط فقط یک قسم دارد: حدوسط جزء تام در حملیه و جزء غیر تام در منفصله است.

اصناف این نوع قیاس بر اساس اینکه کدام یک از صغری و کبری، حملیه یا منفصله باشند دو تا است:

یا حدوسط در هر دو طرف منفصله تکرار شده است. (نزدیک طبع)

۱- حملیه، صغری و منفصله، کبری باشد.

مانند: سه عدد است.

یا عدد زوج است یا عدد فرد است.

نتیجه: یا سه زوج است یا سه فرد است.

یا حدوسط فقط در یک طرف منفصله ذکر شده است.

مانند: زوج قابل قسمت بر دو است.

یا عدد زوج است یا عدد فرد است.

نتیجه: یا عدد قابل قسمت بر دو است یا عدد فرد است.

یا حدوسط در هر دو طرف منفصله تکرار شده است. (نزدیک طبع)

۲- منفصله، صغری و حملیه، کبری باشد.

مانند: یا عدد زوج است یا عدد فرد است.

سه عدد است.

نتیجه: یا سه زوج است یا سه فرد است.

یا حدوسط فقط در یک طرف منفصله ذکر شده است.

مانند: یا عدد زوج است یا عدد فرد است.

زوج قابل قسمت بر دو است.

نتیجه: یا عدد قابل قسمت بر دو است یا عدد فرد است.

نحوه نتیجه گیری از این نوع قیاس:

حدوسط ها را حذف می کنیم و جزء باقی مانده حملیه را به جای حدوسط ها در شرطیه منفصله جایگزین می کنیم.

***تمرین: نتیجه قیاس های زیر را در صورت انتاج بنویسید(با ذکر مراحل) و در صورت عدم انتاج، دلیل را ذکر کنید.**

۱- هرکس امام باشد تبعیت از او واجب است؛ هرگز چنین نیست که هرکس غیر معصوم باشد تبعیت از او واجب باشد.

۲- دائما عدد طبیعی یا زوج است یا فرد(حقیقه)؛ فرد عددی است که بر دو بخش پذیر نیست.

۳- همواره لباس یا پاک است یا نجس(حقیقه)؛ اگر لباس پاک نباشد نمی توان با آن نماز خواند.

۴- سنگ جسم است؛ جسم یا نبات است یا غیر نبات.(حقیقه)

۵- همواره چنین است که اگر افتاب بر دریا بتابد ابر تشکیل می شود؛ همواره چنین است که اگر ابر تشکیل شود بر زمین سایه می افکند.

۶- هرگز چنین نیست که اگر حکومت ستمگر باشد همه مردم خوشبخت باشند؛ همه مومنان خوشبخت هستند.

۷- هیچ گاه چنین نیست که قضیه یا حملیه باشد یا متصله(مانعه الخلو سالبه)؛ قضیه شرطیه یا متصله است یا منفصله.(حقیقه)

۸- هیچ گاه چنین نیست که دلالت یا لفظی باشد یا طبعی(مانعه الخلو سالبه)؛ هرگاه دلالت التزامی باشد لفظی است.

۹- هر انسانی حیوان است؛ حیوان یا سفید است یا غیر سفید.(حقیقه)

۱۰- هر درختی جسم است؛ هر گیاهی یا درخت است یا گل.(مانعه الجمع)

۱۱- هرگز چنین نیست که نسبت بین دو مفهوم یا تساوی است یا تباین(مانعه الخلو سالبه)؛ اگر نسبت بین دو مفهوم تباین باشد هیچ مصداق مشترکی ندارند.

۱۲- علی یا در کنکور قبول می شود یا مردود می شود(حقیقه)؛ اگر علی در کنکور قبول شود به دانشگاه می رود.

والسلام علیکم ورحمه الله برکاته

اتمام قیاس اقترانی شرطی

یوسفی سوته ، ۱۳۹۷/۷/۳۰

آدرس الکترونیکی: sooteh۹۵@gmail.com

القياس الاستثنائي

تعريف قياس استثنائي: قياسی است که در آن، نتیجه یا نقيض نتیجه به طور کامل در مقدمه اول تصريح شده است.

مثال ۱: مقدمه اول: همواره چنین است که اگر انسان عالم باشد **احترامش واجب است**.
مقدمه استثناء: لکن انسان عالم است.

نتیجه: پس **انسان احترامش واجب است**.

مثال ۲: مقدمه اول: دائما عدد یا **زوج است** یا فرد.
مقدمه استثناء: لکن عدد فرد است.

نتیجه: پس **زوج نیست**.

نکات تعريف

۱- قياس استثنائي، قياس کاملی است که از ذات مقدمات آن، نتیجه حاصل می شود نه این که مانند قياس مساوات برای حصول نتیجه نیازمند صدق قضیه خارجی ای باشد.

۲- محال است که در قياس استثنائي، نتیجه یا نقيض نتیجه به عنوان یک مقدمه مستقل محسوب شود زیرا در این صورت نتیجه دهی قياس، مصادره بر مطلوب خواهد بود یعنی از خود شیء برای اثباتش استفاده شده است. (مستلزم دور و باطل)، از اینرو نتیجه یا نقيض نتیجه به عنوان جزئی از یکی از مقدمات می باشد.

۳- واجب است مقدمه اول در قياس استثنائي، قضیه شرطیه باشد تا نتیجه یا نقيض نتیجه جزئی از شرطیه (مقدم آن یا تالی آن) محسوب شود. زیرا نتیجه یا نقيض آن، خودش یک قضیه است و اگر بخواهد جزئی از قضیه دیگر باشد آن قضیه دیگر باید شرطیه باشد نه حملیه.

۴- مقدمه دوم قياس استثنائي با ادات استثناء (لکن، اما، ولی، ...) از مقدمه اول جدا شده است. به همین دلیل به این قياس، استثنائي گویند.

اقسام قياس استثنائي به اعتبار نوع قضیه شرطیه

- استثنائي اتصالي
- استثنائي انفصالي

شروط عمومي قياس استثنائي

- ۱- هر دو مقدمه جزئی نباشد.

- ۲- شرطیه آن، اتفایه نباشد.

- ۳- مقدمه شرطیه اگر متصله است سالبه نباشد و گرنه باید با نقض التالی، به موجه تبدیل شود.

شروط انتاج قیاس استثنایی اتصالی

۱- از استثناء عین مقدم ← نتیجه: عین تالی

۲- از استثناء نقیض تالی ← نتیجه: نقیض مقدم

به مثالهای زیر توجه کنید:

۱- اگر باران بیارد زمین خیس می شود. لکن باران باریده است. (استثناء: عین مقدم) پس زمین خیس است. (نتیجه: عین تالی)	۲- اگر باران بیارد زمین خیس می شود. لکن باران نباریده است. (استثناء: نقیض مقدم) نتیجه: عقیم
۳- اگر باران بیارد زمین خیس می شود. لکن زمین خیس است (استثناء: عین تالی) نتیجه: عقیم	۴- اگر باران بیارد زمین خیس می شود. لکن زمین خیس نیست. (استثناء: نقیض تالی) پس باران نباریده است. (نتیجه: نقیض مقدم)

چرا قیاس استثنایی اتصالی فقط در دو صورت فوق، منتج است؟ و در دو صورت دیگر، عقیم می باشد؟

زیرا بنابراینکه قضیه شرطیه متصله، لزومیه است بین مقدم و تالی رابطه لازم و ملزومی برقرار است (مقدم ملزوم و تالی لازم آن می باشد). از اینرو:

الف) یا لازم (تالی) نسبت به ملزوم (مقدم)، لازم اخص است یعنی ملزوم، علت منحصراً این لازم می باشد. در این صورت، در هر چهار حالت فوق، نتیجه قیاس استثنایی، یقینی خواهد بود. مانند:

مقدم: علت منحصراً آب تالی: معلول (لازم)

اگر دو هیدروژن با یک اکسیژن ترکیب شود آب تولید می شود.

در اینصورت اگر مقدم محقق باشد حتماً تالی هم محقق است و اگر مقدم محقق نباشد تالی هم نیست. و بالعکس یعنی اگر این تالی محقق باشد حتماً مقدم محقق بوده است و اگر این تالی نباشد مقدم محقق نبوده است.

ب) یا لازم(تالی) نسبت به ملزوم(مقدم)، لازم اعم است یعنی ملزوم، علت منحصراً این لازم نمی باشد بلکه این لازم، معلول علت های دیگری نیز می تواند باشد لذا در صورت نبودن هر کدام از این علل، علت دیگری می تواند موجب وجود این معلول گردد. در این صورت، در چهار حالت فوق، نتیجه قیاس استثنایی یقینی نخواهد بود بلکه فقط در دو صورت یقینی است. مانند:

مقدم: علت جایگزین پذیر تالی: معلول
 اگر آتش روشن شود اتاق گرم می شود.

در این صورت اگر مقدم محقق باشد حتما تالی هم محقق است. ولی اگر تالی محقق باشد نمی توان نتیجه یقینی به وجود این مقدم گرفت چون ممکن است این تالی از علت دیگری صادر شده باشد.

۱] اگر آتش روشن شود اتاق گرم می شود.
] لکن آتش روشن است. (عین مقدم)

پس اتاق گرم است. (عین تالی) نتیجه یقینی است چون از وجود علت حتما به وجود معلول می رسیم.

۲] اگر آتش روشن شود اتاق گرم می شود.
] لکن اتاق گرم است. (عین تالی)

نتیجه: آیا می توان با گرم بودن اتاق، صددرصد یقین به وجود آتش پیدا کرد یا احتمال اینکه اتاق توسط علت دیگری مثل نور خورشید یا جریان الکتریسیته گرم شده باشد وجود دارد؟ لذا چون آتش، علت منحصراً گرما نیست با وجود گرما نمی توان به طور یقین به وجود آتش رسید. از اینرو نتیجه یقینی نخواهد بود. و همین طور است در موارد زیر:

۳] اگر آتش روشن شود اتاق گرم می شود.] عقیم
] لکن آتش روشن نیست. (نقیض مقدم)
 ۴] اگر آتش روشن شود اتاق گرم می شود.
] لکن اتاق گرم نیست. (نقیض تالی)
 نتیجه: پس آتش روشن نیست.

پس با توجه به توضیحاتی که در الف و ب داده شد، قدرمتیقن از قیاس استثنایی اتصالی فقط در دو حالت انتاجی است که ذکر شد.

***تمرین : نتیجه قیاس های زیر را در صورت انتاج بنویسید و الا علت عقیم بودن را ذکر کنید.**

۱- هیچ گاه چنین نیست که اگر انسان امین باشد برخی سخنانش دروغ باشد. لکن برخی سخنان زید دروغ است.

۲- هرگاه آب جاری باشد معتصم است. لکن جاری نیست.

۳- اگر امام(علیه السلام) ظهور نماید جهان پر از عدل و داد می شود. لکن ظهور نکرده است.

۴- هرگز چنین نیست هنگامی که انسان دروغگو باشد همه کارهایش پسندیده باشد. لکن زید دروغگو است.

شروط انتاج قیاس استثنایی انفصالی

از آنجایی که قضیه شرطیه منفصله بر سه قسم است: حقیقیه، مانعه الجمع و مانعه الخلو، پس قیاس استثنایی انفصالی هم بر سه قسم است و شرایط انتاج آنها هم متفاوت است:

شروط انتاج قیاس استثنایی انفصالی حقیقیه

از آنجایی که در منفصله حقیقیه، هم اجتماع طرفین با هم محال است و هم ارتفاع. چهار حالت برای قیاس آن، وجود دارد که در همه چهار حالت منتج است. این چهار حالت را با دو فرمول زیر می توان نوشت:

۱- دو حالت از قیاس: استثناء ها عین یک طرف ← نتیجه: نقیض طرف دیگر.

۲- دو حالت دیگر قیاس: استثناء ها نقیض یک طرف ← نتیجه: عین طرف دیگر.

مثال: عدد یا زوج است یا فرد.

حالت اول: عدد یا زوج است یا فرد. لکن زوج است. پس فرد نیست.	حالت دوم: عدد یا زوج است یا فرد. لکن فرد است. پس زوج نیست.
حالت سوم: عدد یا زوج است یا فرد. لکن زوج نیست. پس فرد است.	حالت چهارم: عدد یا زوج است یا فرد. لکن فرد نیست. پس زوج است.

شروط انتاج قیاس استثنایی انفصالی مانعه الجمع

از آنجایی که در منفصله مانعه الجمع، اجتماع طرفین با هم محال است پس اگر یک طرف محقق باشد طرف دیگر محقق نیست. از اینرو فقط به صورت زیر منتج است:

دو حالت از قیاس: استثناء عین یک طرف ← نتیجه: نقیض طرف دیگر.

مثال: دائما جسم یا سفید است یا قرمز.

حالت اول: دائما جسم یا سفید است یا قرمز.

حالت دوم: دائما جسم یا سفید است یا قرمز.

لکن این جسم سفید است.

لکن این جسم قرمز است.

پس قرمز نیست.

پس سفید نیست.

شروط انتاج قیاس استثنایی انفصالی مانعه الخلو

از آنجایی که در منفصله مانعه الخلو، ارتفاع طرفین با هم محال است پس اگر یک طرف محقق نباشد طرف دیگر محقق است. از اینرو فقط به صورت زیر منتج است:

دو حالت از قیاس: استثناء نقیض یک طرف ← نتیجه: عین طرف دیگر.

مثال: دائما انسان شرور یا به خود بد می کند یا به دیگران.

حالت اول: دائما انسان شرور یا به خود بد می کند یا به دیگران.

لکن به خود بد نکرده است.

پس به دیگران بد کرده است.

حالت دوم: دائما انسان شرور یا به خود بد می کند یا به دیگران.

لکن به دیگران بد نکرده است.

پس به خود بد کرده است.

نکته: اگر شرطیه منفصله در قیاس استثنایی انفصالی بیش از دو طرف داشته باشد آنگاه برای تشکیل قیاس منتج و طریقه نوشتن نتیجه آن، باید به شیوه های زیر عمل کرد:

۱. اگر عین یک طرف استثناء شود، آنگاه نتیجه آن به صورت حملیه های سالبه و به تعداد طرفین باقی مانده می باشد. مانند:

کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف است.

لکن این کلمه اسم است. (استثناء: **عین یک طرف**)

پس این کلمه، فعل نیست و حرف نیست.

۲. اگر نقیض یک طرف استثناء شود، آنگاه نتیجه آن به صورت قضیه منفصله ای است که طرفین آن

همان طرفین باقی مانده است. مانند:

کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف است.

لکن این کلمه اسم نیست. (استثناء: **نقیض یک طرف**)

پس این کلمه یا فعل است یا حرف است.

در این قسم، چون نتیجه هنوز مردد بین دو طرف است، لذا می توان قیاس را به صورت ذیل ادامه داد تا در

نهایت به حمله برسیم. مانند:

کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف است.

لکن این کلمه اسم نیست. (استثناء: **نقیض یک طرف**)

پس این کلمه یا فعل است یا حرف است.

لکن این کلمه حرف نیست.

پس این کلمه فعل است.

به این روش که تمام طرفین احتمالی مورد بررسی قرار می گیرند تا در نهایت یک طرف از منفصله، متعین

گردد برهان **سبر** و تقسیم، یا دوران و تردید و یا استقصاء گویند.

(کنجکاوی کردن)

*تمرین: نتیجه قیاس های زیر را در صورت انتاج بنویسید و الا علت عقیم بودن را ذکر کنید.

۱- دلالت یا تضمنی است یا التزامی. (مانعه الجمع)، لکن این دلالت، تضمنی نیست.

۲- دلالت یا غیرطبعیه است یا غیرعقلیه. (مانعه الخلو)، لکن این دلالت غیر طبعیه است.

۳- شکل یا دایره است یا مربع. (مانعه الجمع)، لکن این شکل دایره است.

۴- مکافات عمل یا در دنیا است یا در آخرت (مانعه الخلو)، لکن در دنیا است.

۵- لفظ مرکب یا تام خبری است یا تام انشائی است یا ناقص است. لکن تام خبری است.

۶- تعریف یا به حد تام است یا به حد ناقص یا به رسم تام یا به رسم ناقص. لکن حد تام نیست.

خاتمة فی لواحق القیاس

مرحوم مظفر ره در مبحث پایانی قیاس، یکسری مباحثی را مطرح می کند که از جهاتی مربوط به قیاس است که در ادامه به آنها پرداخته می شود:

قیاس ضمیر یا مضمَر

به مثال های زیر توجه کنید آیا آنها قیاس هستند؟

مثال ۱: زهرا درس خوان است چون عینکی است.

مثال ۲: مریم چادری است پس مؤدب و بااخلاق است.

شاید در نگاه ابتدایی نتوانید تشخیص دهید که مثال های فوق همگی قیاس هستند. ما در گفته ها و نوشته هایمان، بدون آنکه توجه کنیم، انواع قیاس را بکار می بریم اما غالباً صورت منطقی قیاس را رعایت نمی کنیم. به چنین قیاس هایی که « نتیجه یا یکی از مقدمات آن، حذف می باشد **قیاس مضمَر** گویند». مضمَر یعنی پنهان و پوشیده، که به سه دلیل ممکن است متکلم، قیاس را به صورت مضمَر بکار برد:

۱. یا وضوح و روشنی آن مقدمه یا نتیجه باعث می شود که در قیاس ذکر نشود.

۲. یا به خاطر تیزهوشی مخاطب در فهم آن است.

۳. یا به خاطر غفلت متکلم است.

انواع قیاس مضمَر:

۱- قیاس مضمَری که فقط **نتیجه** آن حذف می شود.

مثال: اینجا مدرسه است و هر مدرسه ای هم جای درس خواندن است.

(نتیجه محذوف: پس اینجا جای درس خواندن است)

۲- قیاس مضمَری که فقط **صغرای** آن حذف می شود.

مثال: علامه طباطبایی مورد احترام است **چون** هر عالمی مورد احترام است.

(صغرای محذوف: علامه طباطبایی عالم است)

نکته: کلماتی مانند: «چون، زیرا، ...» دلالت بر علت می کنند. بنابراین برای تشخیص نوع قیاس مضمَر اگر چنین کلماتی در قیاس آمده باشد جمله قبل از آن، نتیجه قیاس است. با توجه به نتیجه قیاس، حد اصغر و اکبر را پیدا کنید و سپس در جمله بعد از کلمات « چون، زیرا و ...» اگر حد اکبر آمده باشد معلوم می شود

که این مقدمه کبری است و صغری محذوف می باشد. با توجه به کبری، حدوسط را بیابید و با حدصغرو حدوسط بدست آمده، مقدمه صغری را بازنویسی کنید.)

۳- قیاس مضمیری که فقط **کبرای** آن حذف می شود. به چنین قیاس مضمیری، **ضمیر** گویند. و علت حذف کبری، می تواند وضوح و روشنی آن باشد و یا به دلیل کاذب بودن کبری، آن را مخفی کرده اند.

مثال: زید شب گرد است **پس** دزد است.

(کبرای محذوف: هر شب گردی دزد است).

(نکته: کلمه « پس » دلالت بر نتیجه می کند. یعنی جمله بعد آن، حتما نتیجه قیاس است. از اینرو با داشتن نتیجه به راحتی می تواند حدصغرو و حداکبر را پیدا کرد و با مقدمه ای که قبل از « پس » آمده، حدوسط را یافت سپس مقدمه محذوف را نوشت)

***تمرین: قیاس های مضمیر زیر را به شکل صحیح منطقی بازگردانید.**

۱- این کار خیر است؛ هرکار خیری پسندیده است.

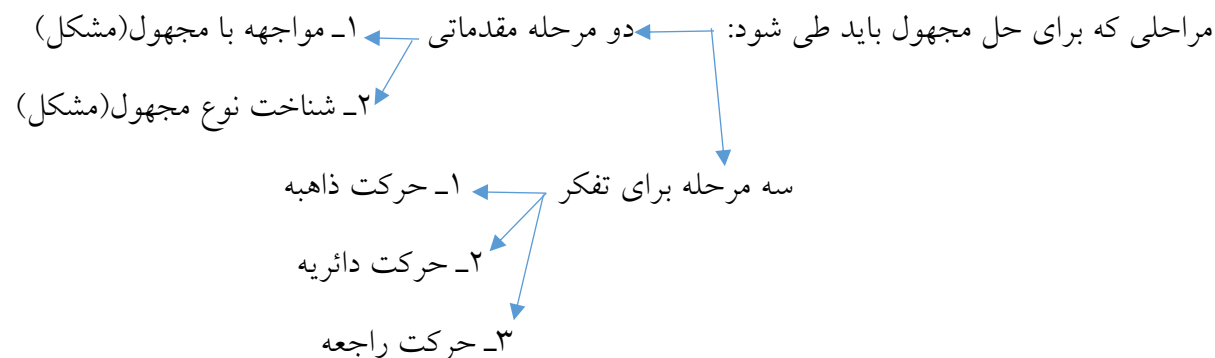
۲- زید متدین است زیرا ریش دارد.

۳- الامام لطفٌ فیجبُ نصبُهُ علی الله تعالی.

۴- بوعلی سینا متفکر است چون هر انسانی متفکر است.

کسب المقدمات بالتحلیل

در پایان منطق تصورات، طریقه تحلیل عقلی برای بدست آوردن تعریف مجهول تصویری بیان شد. در این بحث نیز مرحوم مظفر ره در صدد بیان مراحل تفکر برای بدست آوردن مقدمات استدلال است تا بدین وسیله چگونگی تحلیل عقلی برای تبدیل مجهول تصدیقی به معلوم تصدیقی را نشان دهد.



مثال: آیا زید متفکر است؟ (مواجهه با مجهول)

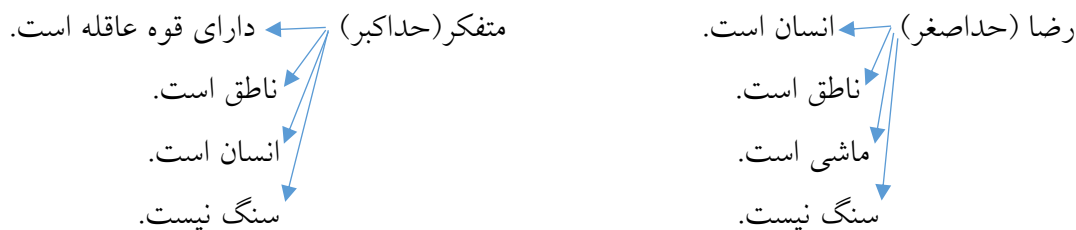
وقتی انسان با مجهولی مواجه می شود در اثر جهل به آن دچار حیرت و سرگردانی می شود بنابراین به دنبال راه حل آن می گردد. و نوع مجهول را شناسایی می کند. ← هم از جهت هیأت ← حملیه است یا شرطیه
 و هم از جهت ماده: یعنی از کدام دسته از علوم و معارف است؟
 بدیهی است یا نظری و ...
 متصله است یا منفصله
 موجبه است یا سالبه
 معدوله است یا محصله و ...

با تشخیص نوع مجهول، به سمت معلومات بایگانی شده در ذهن که مربوط به آن مجهول است حرکت می کند. (حرکت ذاهبه) و در میان آن معلومات جستجو می کند تا معلوماتی که برای تشکیل قیاس لازم است بدست آورد. این مرحله از تفکر یعنی حرکت عقل میان معلومات (دائریه) از مهمترین و دشوارترین مراحل است زیرا اگر اشتباه کند قطعا دچار خطا و لغزش در تفکر می شود. از نظر مرحوم مظفر ره، قاعده و اصول خاصی برای کشف مقدمات وجود ندارد اما یک روش عمومی می توان ارائه داد که نام آن روش را «تحلیل» می گذارد. روش تحلیل در قیاس اقترانی و استثنایی متفاوت است:

الف) روش تحلیل در قیاس اقترانی (حملی و شرطی)

با توجه مثال داده شده: « آیا رضا متفکر است؟ »، این مجهول یک قضیه حملیه است. (مطلوب) مراحل زیر را بر روی مطلوب انجام می دهیم:

- مطلوب را به موضوع و محمول تجزیه می کنیم. موضوع: حداصغر قیاس / محمول: حداکبر قیاس
- هر چه را که بتوان بر حداصغر و حداکبر حمل کرد و یا سلب کرد از جمله جنس، فصل، عرضی خاصه، و ... را بدست می آوریم. مانند:



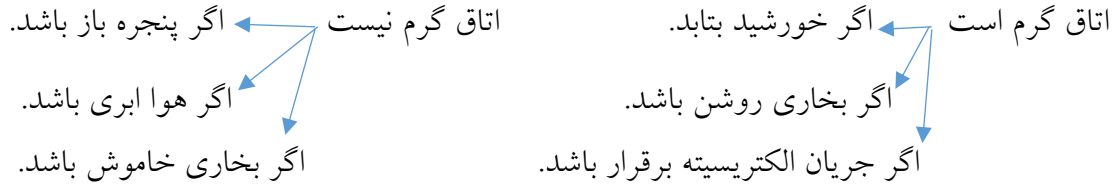
- قضایای که در مرحله قبل بدست آمده را با هم مقایسه می کنیم تا بتوانیم از میان آنها دو قضیه ای که بتوانند قیاس اقترانی حملی منتج تشکیل دهند استخراج کنیم. مانند: رضا انسان است. هر انسانی متفکر است. پس رضا متفکر است. (ثبت المطلوب)

نکته: اگر مطلوب، قضیه شرطیه باشد نیز به همین ترتیب عمل می کنیم.

ب) روش تحلیل در قیاس استثنایی

با توجه به مطلوب: « آیا اتاق گرم است؟ » مراحل زیر انجام می شود:

۱. همه ملزومات و لوازم مطلوب و همه ملزومات و لوازم نقیض مطلوب را بدست می آوریم.
مانند:



۲. همه آنچه که با مطلوب یا نقیض آن در صدق و کذب یا تنها در صدق یا تنها در کذب عناد دارد بدست می آوریم. مانند: اتاق گرم است. / اتاق سرد است.

۳. یا از قضایای بدست آمده در مراحل قبل، شرطیه متصله تشکیل می دهیم و قیاس استثنایی اتصالی منتج می سازیم و نتیجه می گیریم. یا شرطیه منفصله می سازیم و قیاس استثنایی انفصالی منتج می سازیم و نتیجه گیری می کنیم.
مانند:

اگر خورشید بتابد اتاق گرم می شود. لکن خورشید تابیده است. پس اتاق گرم است. (ثبت المطلوب)
یا اتاق گرم است یا سرد، لکن سرد نیست. پس گرم است. (ثبت المطلوب)

آخرین مرحله تفکر، حرکت عقل از معلومات به سمت مجهول است. (حرکت راجعه) یعنی هرگاه انسان توانست یک قیاس منتج تشکیل دهد این مرحله سپری شده است چون توانسته به حل مشکل نائل آید.

القیاسات المركبه

تمهید و تعریف

در بحث قبلی با روش تحلیل در قیاس آشنا شدید. نکته مهم در تحلیل این است که برای اقامه برهان باید به مقدمات بدیهی رسید. رسیدن به مقدمات بدیهی:

۱. گاهی در همان مرحله نخست به دو مقدمه بدیهی می رسیم و از آن دو مقدمه بدیهی، مطلوب را اثبات می کنیم. به چنین قیاسی، قیاس بسیط گویند. (از یک قیاس به تنهایی به نتیجه می رسیم)

مانند: صغری: سقراط انسان است. (بدیهی)

کبری: هر انسانی ناطق است. (بدیهی)

نتیجه: سقراط ناطق است.

۲. گاهی در مرحله نخست، به دو مقدمه ای می رسیم که هر دو یا یکی از آنها بدیهی نیست و خودش نیاز به استدلال دارد. پس مجبوریم برای آن مقدمات نیز به روش تحلیل، برهان اقامه کنیم. به چنین قیاسی که مشتمل بر چند قیاس مترتب بر هم است **قیاس مرکب** گویند.

اقسام قیاس مرکب (به اعتبار ذکر نتایج میانی)

۱. قیاس مرکب موصول: قیاس مرکبی که نتیجه ها در آن حذف نشده باشد بلکه یکبار به عنوان نتیجه قیاس ماقبل و بار دیگر به عنوان مقدمه قیاس مابعد آورده شود.

مانند:

مقدمه ۱- هر شاعری حساس است.	}
مقدمه ۲- هر حساسی دردمند است.	
مقدمه ۳- هر شاعری دردمند است. (نتیجه مقدمات ۱ و ۲)	
مقدمه ۴- هر دردمندی پرعاطفه است.	

نتیجه: هر شاعری پر عاطفه است.

۲. قیاس مرکب مفصول: قیاس مرکبی است که نتیجه های میانی از آن جدا و حذف شده اند.

مانند:

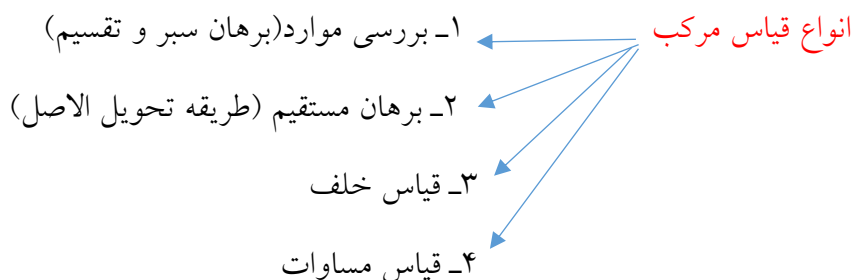
مقدمه ۱- هر شاعری حساس است.	}
مقدمه ۲- هر حساسی دردمند است.	
مقدمه ۳- هر دردمندی پرعاطفه است.	

نتیجه: هر شاعری پر عاطفه است.

نکته: قیاس مفصول در علوم کاربرد بیشتری دارد زیرا غالباً بر وضوح نتایج میانی تکیه می شود لذا آنها را حذف می کنند.

*تمرین: موصول یا مفصول بودن قیاس های مرکب زیر را مشخص کنید.

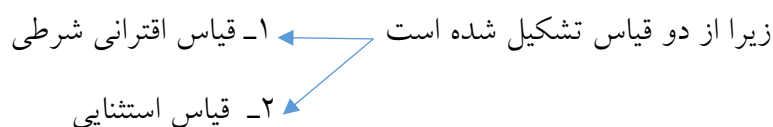
- ۱- جهان متغیر است. هر متغیری حادث است. هر حادثی نیازمند علت است. پس جهان نیازمند علت است.
- ۲- درد ادراک است. هر ادراکی امر وجودی است. درد امر وجودی است. درد شر است. پس برخی امور وجودی شر هستند.
- ۳- نصب امام لطف است. لطف بر خدا واجب است. پس نصب امام بر خدا واجب است.



قیاس مرکب خلف (برهان بر کذب نقیض)

تعریف: قیاس مرکبی است که مطلوب را از راه ابطال نقیض مطلوب بدست می آورد.

چرا به آن مرکب گویند؟



تاکنون هم در مبحث احکام قضایا و هم در مبحث ضروب منتج اشکال قیاس با این روش آشنا شدید اما به شکل کلاسیک که در قالب مرکب از دو قیاس اقترانی شرطی و استثنایی باشد نشان داده نشد با این حال می توان همه آن هایی را که فراگرفته اید در قالب فرمول زیر قرار دهید و به صورت خلف مرکب، مرتب نمایید:

مرحله اول: (مشخص کردن مفروض و مدعا)

مرحله دوم: تشکیل قیاس اقترانی شرطی مولف از متصله و حملیه (در بحث اثبات ضروب)

مقدمه اول - شرطیه متصله: اگر مدعا (... صادق نباشد آنگاه نقیض مدعا (... صادق است.

مقدمه دوم - حملیه: یکی از مقدمات مفروض است که می تواند با تالی متصله (با نقیض مدعا) قیاس منتج تشکیل دهد.

نتیجه: شرطیه متصله است: مقدم آن همان مقدم مقدمه اول است و تالی آن، نتیجه قیاسی است که مقدمه دوم با تالی متصله (نقیض مدعا) تشکیل داد.

(نکته: قبل از ورود به مرحله بعدی، باید تالی نتیجه فوق را با مقدمه دیگری از مفروض که استفاده نکرده ایم مقایسه کنیم اگر رابطه تناقض یا تضاد داشته باشند وارد مرحله سوم می شویم و گرنه مجبوریم به گونه ای مثلا عکس مستوی گرفتن از این تالی، رابطه آن را با مفروض باقی مانده پیدا کنیم تا بتوانیم وارد مرحله سوم شویم).

مرحله سوم: تشکیل قیاس استثنایی از شرطیه ای که نتیجه مرحله دوم است که نقیض تالی، استثناء می شود.

مثال: ضرب چهارم از شکل دوم را از طریق برهان خلف در قالب قیاس مرکب اثبات کنید.

۱- مفروض: }
 س ب م (مفروض ۱)
 کل ج م (مفروض ۲)

نتیجه: س ب ج (مدعا)

۲- تشکیل قیاس اقترانی شرطی مولف از متصله و حملیه:

مقدمه ۱: اگر مدعا «س ب ج» صادق نباشد، آنگاه نقیض آن، «کل ب ج» صادق است. (متصله)

مقدمه ۲: بنابر مفروض ۲، «کل ج م» صادق است. (حملیه)

نتیجه: اگر مدعا «س ب ج» صادق نباشد، پس «کل ب م» صادق است.

۳- تشکیل قیاس استثنایی

اگر مدعا «س ب ج» صادق نباشد، پس «کل ب م» صادق است.

لکن «کل ب م» صادق نیست. (زیرا نقیض آن «س ب م» که مفروض ۱ است صادق می باشد)

نتیجه: پس مدعا «س ب ج» صادق است.

نکته: باید دقت شود که شیوه برهان خلف که در قبل گفته شد با بحث امروز هیچ فرقی ندارد بلکه فقط همان برهان را به صورت قیاس خلف نشان داده ایم. از اینرو برای اینکه دچار اشتباه نشوید ابتدا به شیوه گذشته برهان خلف را بنویسید و سپس در این قالب قرار دهید.

***تمرین ۱:** تمام براهین خلفی که در اثبات احکام قضایا انجام داده اید را در قالب قیاس خلف مرکب مرتب کنید. (در احکام قضایا؛ تشکیل قیاس اقترانی شرطی مولف از دو متصله + قیاس استثنایی می باشد).

***تمرین ۲:** تمام براهین خلفی که در اشکال اربعه قیاس اقترانی حملی انجام داده اید را در قالب قیاس خلف مرکب مرتب کنید. مانند:

۱- } ع ب م لا ج م .. س ب ج	۲- } کل م ب کل م ج .. ع ب ج	۳- } کل م ب لا م ج .. س ب ج	۴- } س ب م کل ج م .. س ب ج
-------------------------------------	--------------------------------------	--------------------------------------	-------------------------------------

قیاس المساواة

یکی از قیاس های دشواری که می توان آن را به قیاس مرکب برگرداند قیاس مساوات است.

۱. چرا به آن قیاس مساوات گویند؟

به خاطر مثال معروف قیاس: « الف مساوی ب است. ب مساوی ج است. پس الف مساوی ج است.» در حالی که قیاس مساوات، اختصاص به مورد تساوی ندارد بلکه موارد دیگری مثل قیاس های زیر را هم شامل می شود:

۱۰- قیاس مماثله: « الف مثل ب است. ب مثل ج است. پس الف مثل ج است.»

۲- قیاس مشابهه: « الف شبیه ب است. ب شبیه ج است. پس الف شبیه ج است.»

۳- قیاس ملازمه: « الف ملازم(علت) ب است. ب ملازم(علت) ج است. پس الف ملازم(علت) ج است.»

۴- قیاس جزء: « الف جزء ب است. ب جزء ج است. پس الف جزء ج است.»

۵- قیاس مقوم: « الف مقوم ب است. ب مقوم ج است. پس الف مقوم ج است.»

۶- قیاس اعم: « الف اعم از ب است. ب اعم از ج است. پس الف اعم از ج است.»

۷- قیاس اخص: « الف اخص از ب است. ب اخص از ج است. پس الف اخص از ج است.»

۲. آیا نتیجه قیاس مساوات صادق است؟ چرا؟

اگر به هیأت قیاس مساوات توجه کنیم در می یابیم که حدوسط عیناً در هر دو مقدمه ذکر نشده است. پس ما چگونه نتیجه آن را بپذیریم؟

مثال: (صغری) الف مساوی ب است.

(کبری) ب مساوی ج است.

نتیجه: الف مساوی ج است.

حدصغر حداکبر

برای پذیرش نتیجه قیاس مساوات، باید مقدمه خارجی ای را به آن ضمیمه کنیم. اگر آن مقدمه خارجی صادق باشد پس نتیجه قیاس مساوات هم صادق خواهد بود وگرنه نتیجه آن کاذب است.

مقدمه های خارجی ای که صادق هستند مانند:

۱- مساوی مساوی هر چیزی مساوی همان چیز است.

- ۲- مثل مثل هر چیزی مثل همان چیز است.
- ۳- شبیه شبیه هر چیزی شبیه همان چیز است.
- ۴- ملازم ملازم هر چیزی ملازم همان چیز است.
- ۵- جزء جزء هر چیزی جزء همان چیز است.
- ۶- مقوم مقوم هر چیزی مقوم همان چیز است.
- ۷- اعم اعم هر چیزی اعم از آن چیز است.
- ۸- اخص اخص هر چیزی اخص از همان چیز است.

مقدمه های خارجی ای که کاذب هستند. مانند:

- ۱- نصف نصف هر چیزی نصف همان چیز است.
 - ۲- مابین مابین هر چیزی مابین همان چیز است.
 - ۳- ثلث ثلث هر چیزی ثلث همان چیز است.
- مثال ۱: (صغری) چهار **نصف هشت** است.
 (کبری) **هشت** نصف شانزده است.
- نتیجه: چهار نصف شانزده است. (کاذب)

مثال ۲: (صغری) انگشت **جزء دست** است.

(کبری) **دست** جزء بدن است.

نتیجه: انگشت جزء بدن است. (صادق)

۳- چگونه می توان قیاس مساوات را به قیاس مرکب تبدیل کرد؟

برای تبدیل قیاس مساوات به مرکب باید از بدیهیه منطقیه یادآوری داشته باشیم که در انتهای باب رابع گفته شد. بنابر بدیهیه منطقیه اگر به طرفین یک قضیه به طور یکسان، چیزی اضافه شود صدق آن قضیه به هم نمی خورد. مانند: انسان حیوان است. (ص)

سر انسان **سر** حیوان است. (ص)

انسان **سفید** حیوان **سفید** است. (ص)

در تبدیل قیاس مساوات به قیاس مرکب، مراحل زیر را انجام دهید:

۱- کلمه اضافه ای که بر سر حدوسط صغری قرار دارد بر سر حدوسط کبری و حداکبر در کبری اضافه می کنیم. (بنابر بدیهیه منطقیه صدق باقی است) و نتیجه قیاس جدید را می نویسیم.

۲- نتیجه قیاس جدید را صغری قرار می دهیم و مقدمه خارجی را که صادق است کبری قرار می دهیم و قیاس دیگری تشکیل می دهیم و نتیجه گیری می کنیم.

مثال: (صغری) الف مساوی ب است. ← الف مساوی ب است.

(کبری) ب مساوی ج است. ← مساوی ب مساوی ج است.

نتیجه: پس الف مساوی ج است. پس الف مساوی مساوی ج است.

(صغری) الف مساوی مساوی ج است.

(کبری) مساوی مساوی ج مساوی ج است. (طبق مقدمه خارجی: مساوی مساوی هر چیزی مساوی

نتیجه: الف مساوی ج است. همان چیز است).

***تمرین: صدق نتیجه در قیاس های زیر را تحلیل کنید و به صورت قیاس مرکب بنویسید.**

۱- خدا علت انسان است؛ انسان علت افعالش است. پس خدا علت افعال انسان است.

۲- جسم اعم از نبات است؛ نبات اعم از حیوان است. پس جسم اعم از حیوان است.

۳- هیدروژن جزئی از آب است. آب جزئی از بدن انسان است. پس هیدروژن جزئی از بدن انسان است.

۴- سه ثلث نه است؛ نه ثلث بیست و هفت است. پس سه ثلث بیست و هفت است.

۵- حسنین (علیهما السلام) فرزندان زهرا (علیها سلام) هستند. زهرا (علیها سلام) فرزند پیامبر (صلی الله علیه

و آله) است. پس حسنین (علیهما السلام) فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند.

۶- حرارت لازمه آتش است. آتش لازمه حیات است. پس حرارت لازمه حیات است.

۷- صدق اصل مستلزم صدق عکس نقیض مخالف است؛ صدق عکس نقیض مخالف مستلزم صدق عکس

مستوی است. پس صدق اصل مستلزم صدق عکس مستوی است.

۲- الاستقراء

یکی دیگر از اقسام استدلال غیر مباشر که در آن از خاص به سمت عام حرکت می شود، استقراء است.

تعریف استقراء: بررسی تک تک جزئیات و رسیدن به حکم کلی.

اقسام استقراء

۱. استقراء تام: هرگاه افراد یک مجموعه محدود و محصور باشد و محقق بتواند همه آنها را مورد بررسی قرار دهد و صفت مشترکی از آنها انتزاع نماید به گونه ای که حکم کلی برای همه افراد آن مجموعه بدهد **استقراء تام** است.

مانند: در آمار گیری از میزان هوش دانش آموزان کلاس اول، تک تک آنها را مورد امتحان قرار دادند:

مریم باهوش است، زهرا باهوش است، هاجر باهوش است، ...، فاطمه باهوش است.
نتیجه: پس همه دانش آموزان کلاس اول باهوش هستند.

نکته: نتیجه استقراء تام، مفید یقین است زیرا طبق قول برخی از منطقیون نوعی از قیاس محسوب می شود. یعنی می توان آن را به **قیاس مُقسَّم** برگرداند. (رک: رهبر خرد، ص ۲۴۷)
مانند: هر شکلی یا کروی است یا مضلع.

هر شکل کروی متناهی است، هر شکل مضلعی متناهی است.

نتیجه: هر شکلی متناهی است.

۲. استقراء ناقص: هرگاه افراد یک مجموعه نامحدود و نامحصور باشد و یا اگر محدود و محصور است امکان بررسی همه افراد آن نیست، بنابراین محقق نمی تواند همه آنها را مورد بررسی قرار دهد بلکه با بررسی تعدادی از افراد که در دسترس هستند صفت مشترکی از آنها انتزاع می نماید ولی حکم کلی برای همه افراد آن مجموعه می دهد، در این صورت استقراء او، **استقراء ناقص** است.
مانند: بررسی حیوانات در دارابودن یک صفت مثل:

اسب هنگام جویدن، فک پایین را تکان می دهد؛

گربه هنگام جویدن، فک پایین را تکان می دهد،

سگ هنگام جویدن، فک پایین را تکان می دهد

.....

نتیجه: **همه** حیوانات هنگام جویدن، فک پایین را تکان می دهند.

نکته: نتیجه استقراء ناقص، طبق نظر اکثر منطقیون، مفید ظن است. اما طبق نظر مرحوم مظفره و برخی از متأخرین، در همه موارد مفید ظن نیست.

مرحوم مظفره برای اثبات ادعای خود، شبهه زیر را مطرح و پاسخ می دهد.

شبهه مستعصیه

این شبهه مبتنی بر مقدماتی به ترتیب زیر است:

- ۱- رکن و پایه استدلال های عقلی، قیاس است که موجب یقین می باشد.
- ۲- در هر قیاسی حداقل یکی از مقدمه ها باید کلیه باشد و دو مقدمه جزئی، نتیجه لازم الصدقی در همه موارد ندارند.
- ۳- هر مقدمه کلیه، حکم عمومی برای همه افراد موضوع است بنابراین پس از بررسی تک تک جزئیات به این حکم کلیه رسیده ایم. لذا هر مقدمه کلیه ای از راه استقراء حاصل می شود.
- ۴- افراد و مصادیق یک کلی گاهی محدود و محصورند لذا می توان به راحتی استقراء تام نمود و حکم کلی داد که نتیجه آن یقین آور است. اما اکثر قواعد عمومی و کلی ای که در علوم بکار می روند دارای افراد نامحدود هستند در چنین مواردی استقراء تام ممکن نیست و تنها استقراء ناقص ممکن است درحالی که استقراء ناقص مفید ظن می باشد.

در نتیجه: اکثر قواعد کلی ای که برای تشکیل قیاس ها به آنها اعتماد می کنیم ظنی هستند. پس در علوم و فنون، غالب قیاسها ظنی و بیشتر دلیل ها غیر برهانی است.

جواب شبهه:

مسئله نمی توان گفت اکثر استقراءها تام هستند و یقین آور چون خلاف وجدان است. بنابراین باید گفت استقراء ناقص در برخی موارد باید یقین آور باشد.

برای استقراء ناقص چهار حالت قابل فرض است:

۱. یا استقراء ناقص، مبتنی بر صرف مشاهده است. یعنی با دیدن صفت مشترک در برخی مصادیق، حکم کلی برای همه مصادیق داده اند. ← این قسم از استقراء، مسلماً ظن آور است چون امکان دارد مورد خلاف و نقض پیدا شود.
۲. یا استقراء ناقص، مبتنی بر مشاهده و تعلیل است. یعنی با دیدن صفت مشترک در برخی مصادیق، علت واقعی آن صفت را هم کشف می کنیم و چون تخلف معلول از علت تامه اش محال است لذا

اگر علت آن صفت مشترک را حتی در یک مورد هم کشف کنیم می توانیم آن صفت را به همه موارد آن نوع تعمیم دهیم. **مانند:** گیاه فلان، مسهل است به دلیل وجود فلان ماده در آن. این قسم از استقراء، یقین آور است.

۳. یا استقراء ناقص، **مبتنی بر بداهت عقل** است. یعنی صرف تصور موضوع و محمول و نسبت بین آنها کفایت می کند که عقل آنرا بپذیرد و حکم به آن کند حتی اگر هیچ فردی از آن را هم نبیند. این قسم از استقراء، یقین آور است.

مانند: کل بزرگتر از جزء است. (بدیهی عقلی)

(نکته: این قسم در حقیقت از مقوله استقراء خارج است چون عقل بدون بررسی افراد هم می تواند به آن حکم کند مثل اجتماع نقیضین محال است)

۴. یا استقراء ناقص، **مبتنی بر وجود مماثلت و مشابهت کامل** است. یعنی با استقراء و بررسی یک یا چند فرد، متوجه وجود خصوصیتی ذاتی و تکوینی آنها می شود بنابراین حکم کلی برای همه افرادش می دهد. ← این قسم از استقراء، یقین آور است. **مانند:** مجموع زوایای داخلی مثلث برابر دو قائمه است.

۳- التمثیل

قسم سوم از اقسام استدلال غیر مباشر که در آن از حکم یکی جزئی به حکم جزئی دیگر می رسیم تمثیل است.

تعریف تمثیل: اثبات حکمی در یک جزئی به دلیل ثبوت آن حکم در جزئی دیگری که با آن جزئی اول مشابهت داشته و میان آن دو وجه شباهتی وجود دارد. به عبارت دیگر، سرایت دادن حکم یک جزئی به جزئی دیگر به خاطر شباهت میان آن دو را تمثیل گویند).

نکته ۱- تمثیل منطقی همان قیاس فقهی است.

نکته ۲- ارکان تمثیل: هر تمثیلی بر چهار رکن استوار است که اگر هر کدام نباشند تمثیل از بین می رود:

۱. **اصل:** جزئی ای که حکم آن معلوم و مشخص است.

۲. **فرع:** جزئی ای که حکم آن معلوم نیست و می خواهیم حکم اصل را به آن سرایت دهیم.

۳. **جامع:** وجه اشتراک و شباهت بین اصل و فرع را گویند.

۴. **حکم:** وصفی که به طور یقین برای اصل ثابت است.

مثال: طیبه و طاهره دو قلو هستند. **طیبه** باهوش است. پس **طاهره** باهوش است.

نکته ۳- ارزش علمی تمثیل

۱. تمثیل به خودی خود مفید احتمال است. زیرا از صرف تشابه دو چیز در یک امر یا چند امر لازم نمی آید که آن دو در همه امور همانند باشند
۲. اگر وجه شبهه میان اصل و فرع قوی باشد، تمثیل مفید ظن است.
۳. اگر به طور قطعی اثبات شود که وجه شبهه، علت تامه حکم برای اصل است در این صورت چون تخلف معلول از علت تامه اش محال است، پس آن حکم به طور قطعی و یقینی برای فرع هم ثابت است. تمثیل از این جهت همان استقراء مبتنی بر تعلیل است که نوعی قیاس برهانی یقین آور می باشد.

چگونه می توان اثبات کرد جامع (وجه شبهه)، علت تامه حکم است؟

الف) در امور طبیعی: نیازمند جستجو و کاوش فراوان است و دستیابی به علت تامه حتی در امور طبیعی، چندان سهل و آسان نیست.

ب) در امور شرعی: راهی جز تمسک به کلمات شارع نیست. اگر از ناحیه خود شارع، علت حکم با صراحت بیان شده باشد فقها بدون هیچ اختلاف نظری آن را برای فرع نیز ثابت می کنند.

مانند: در روایت آمده: خمر حرام است چون مسکر است.

فقها به این روایت، استناد کرده و به هر مایعی که مسکر باشد مانند: نبیذ و فقاغ، حکم حرمت را سرایت می دهند.

(شراب خرما) (شراب جو)

نکته: در چنین مواردی که جامع، علت تامه برای حکم بیان شده، می توانیم آن تمثیل را به قیاس برهانی تبدیل کنیم:

حدوسط = جامع (وجه شبهه)

حد اصغر = فرع

حد اکبر = حکم

صغری: نبیذ مسکر است.

کبری: هر مایعی که مسکر باشد حرام است.

نتیجه: پس نبیذ حرام است.

الجزء الثالث

الباب السادس: الصناعات الخمس

مباحث المنطق در سه جزء بیان شده است، جزء تصورات، جزء تصدیقات، جزء صناعات خمس. تاکنون با دو جزء تصورات و تصدیقات آشنا شده اید که حکم مقدمه را برای این جزء سوم دارند زیرا بحث اصلی از مطالب منطقی، همین جزء سوم می باشد که متأسفانه در کتابهای منطقی حوزوی مثل شرح شمسیه و حاشیه ملاعبدالله بسیار مختصر بیان شده است. مرحوم مظفر ره تلاش نموده تا در این جزء، هدف منطقی را که مصونیت از خطای در تفکر است محقق سازد.

تمهید

خطای در تفکر ← گاهی از جهت **هیأت و صورت استدلال** است. (مثلاً استدلال قیاسی، شرایط

عمومی و اختصاصی انتاج را نداشته باشد)

مانند: } زید انسان است. ص

} بعضی انسان ها مونث هستند. ص

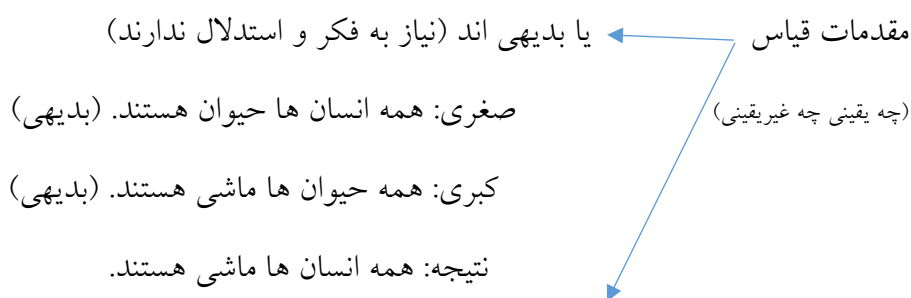
نتیجه: زید مونث است. (کاذب)

گاهی از جهت **ماده و مقدمات قیاس** است. (ارزش مقدمات از جهاتی مانند یقینی یا ظنی و ... با یکدیگر متفاوت است و وجود هر کدام از آنها در مقدمات

استدلال، بر نتیجه آن تاثیر گذار است)

استدلال از جهت ماده و مقدمات، دارای پنج قسم است که به آنها **صناعات خمس** گفته می شود: برهان، جدل، خطابه، شعر، مغالطه. قبل از آشنایی با این صناعات، لازم است با مقدماتی که در آنها بکار می رود (**مبادی اقیسه**) آشنا شویم.

المقدمة في مبادئ الاقيسه



يا نظري اند يعني نياز به فكر و استدلال دارند و آن استدلالی که آنها بوسیله آن اثبات

می شوند باید از **مقدمات بدیهی** تشکیل شده باشد و گرنه آنها نیز به استدلال نیاز خواهند

داشت و این سلسله تا جایی ادامه دارد که بالاخره به **مقدمات بدیهی** ختم گردد زیرا اگر به

مقدمات بدیهی ختم نشود تسلسل لازم می آید و محال. در این صورت انسان، هرگز به هیچ علمی

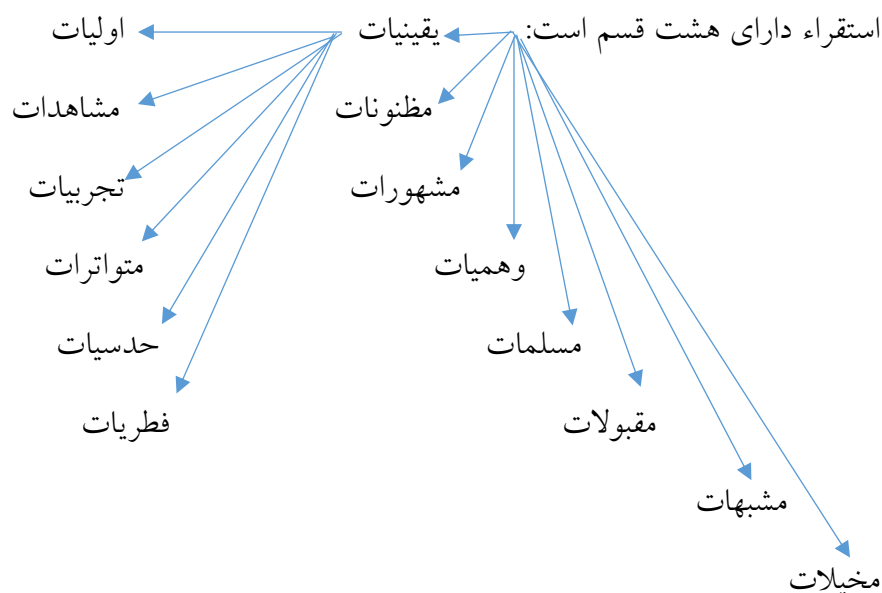
دست نمی یابد و تا آخر در جهل باقی می ماند.

صغرى: همه ب م هستند. (نظري) ← نياز به استدلالی که مقدماتش بدیهی هستند دارد والا ...

كبرى: همه م ج هستند. (نظري) ← نياز به استدلالی که مقدماتش بدیهی هستند دارد والا ...

نتيجه: همه ب ج هستند.

به این مقدمات بدیهی که پایه و اساس هر استدلالی هستند **مبادئ اقيسه** یا **مبادئ مطالب** می گویند که بنابر



۱- الیقینیات

یقین در اصطلاح منطق، در دو معنا بکار می رود:

۱. **یقین به معنای اعم:** تصدیق جازم (اعتقاد قلبی به درستی یا نادرستی مضمون خبر)

فرقی هم نمی کند که ← این تصدیق جازم، مطابق واقع باشد یا نه.

و این تصدیق از چه راهی حاصل شده است ← از راه تقلید
یا جهل مرکب
یا اجتهاد و استدلال عقلی

۲. **یقین به معنای اخص:** « تصدیق جازم مطابق با واقع »

یعنی اعتقاد به درستی یا نادرستی مضمون یک خبر به گونه ای که:

اول: احتمال درست بودن نقیض آن را هم نمی دهد. مثلا: انسان ناطق است. ۱۰۰٪ صادق

انسان ناطق نیست. ۰٪ صادق

دوم: این اعتقاد از راه تقلید هم بدست نیامده است بلکه از راه اجتهاد و استدلال حاصل شده است.

سوم: این اعتقاد، کاملا مطابق با واقع است یعنی جهل مرکب نیست.

نکته ۱: منظور از یقینیات در منطق، یقین به معنای اخص می باشد. که یقین منطقی یا یقین برهانی نام دارد.

نکته ۲: یقین به معنای اخص بر دو پایه استوار است ← ۱- اعتقاد جازم: احتمال درست بودن نقیض آن داده

نمی شود. (این عنصر شامل هر دو

یقین می شود).

۲- اعتقاد زوال ناپذیر: از روی استدلال و اجتهاد شخصی

(به سبب حکم یا تجربه درونی خود شخص)

حاصل شده است نه از روی تقلید از دیگران.

نکته ۳: یقین به معنای اخص ← یا بدیهی است: سبب و علت ایجاد این یقین، نزد عقل حاضر است.

و نیاز به تفکر ندارد.

یا نظری است: سبب و علت ایجاد این یقین، نزد عقل حاضر نیست و نیاز به

تفکر دارد.

نکته ۴: یقین بدیهی دارای شش قسم است که به آنها **یقینیات بدیهیات** یا **اصول یقینیات** گویند زیرا هر یقین

نظری باید به این اصول یقینی ختم شود وگرنه مستلزم تسلسل است و محال.

۱-۱- یقینیات اولیات

تعریف اولیات: قضایایی که ذاتا مورد تصدیق عقل هستند یعنی صرف تصور موضوع و محمول و نسبت بین آنها برای تصدیق کفایت می کند.

اقسام اولیات :

۱. **اولیات جلیه:** قضایای یقینی بدیهی ای که برای همه مردم آشکار و واضح اند و اختصاص به فرد و گروهی ندارد. هم تصور و هم تصدیق آنها برای همه مردم بدیهی است حتی برای کودکان.
مثال ۱: اجتماع نقیضین محال است.
مثال ۲: کل بزرگتر از جزء است.

۲. **اولیات خفیه:** قضایای یقینی بدیهی ای که نزد برخی از مردم پوشیده و پنهان است چون تصور صحیحی از موضوع یا محمول آن ندارند ولی هرگاه تصور صحیحی از موضوع یا محمول برایشان حاصل شود بی درنگ اعتقاد جازم به آن پیدا می کنند.
الف) خفیه گاهی در ناحیه موضوع است: مانند قضایایی که در علم کلام در بخش خداشناسی مطرح می شود و موضوع آنها، واجب الوجود است. اگر کسی تصور صحیحی از واجب الوجود لذاته داشته باشد حتما تصدیق خواهد کرد. مانند: واجب الوجود غنی است.
ب) خفیه گاهی در ناحیه محمول است: تصور صحیحی از ناحیه محمول نیست. مانند: وجود موجود است.

۱-۲- یقینیات مشاهدات

تعریف مشاهدات: قضایای بدیهی منطقی ای که صرف تصور موضوع و محمول و نسبت بین آنها برای تصدیق کافی نیست بلکه نیاز به واسطه ای به نام **حس** است تا بواسطه بکارگرفتن آن، تصدیق حاصل شود لذا به آنها **محسوسات** نیز گفته می شود. و اگر حس مربوطه را نداشته باشد از علم به آن نیز محروم است.

حس بر دو قسم است ← **حس ظاهری:** مشاهداتی که توسط حس ظاهری ادراک می شوند **حسیات** گویند.

حس ظاهری

بصره: رنگ این لباس زیبا است.

سامعه: صدای مریم بلند است.

ذائقه: این خرما شیرین است.

شامه: بوی این عطر، خوش است.

لامسه: هوای این اتاق سرد است.

حس باطنی: اموری که با حس باطنی

درک می شوند را **وجدانیات** گویند.

مانند: ترس، درد، عشق، گرسنگی

۱-۳. یقینیات مجربّات (تجربیات)

تعریف تجربیات: قضایای بدیهی ای که برای تصدیق جازم به آن‌ها، علاوه بر تصور موضوع و محمول و نسبت بین آنها و استفاده از حواس، نیاز به دو عامل دیگر هم هست:

۱. تکرار مشاهده

در مشاهدات، یک بار مشاهده صورت می‌گیرد و قضیه به صورت شخصیه مطرح می‌شود. مانند: این خرما شیرین است.

اما در تجربیات، باید تعداد مشاهده تکرار گردد و قضیه به صورت کلیه مطرح شود: مانند: همه خرماها شیرین هستند.

بیشتر مسائل علوم طبیعی و تجربی از قبیل فیزیک، شیمی و اکثر مسائل طب از این قبیل هستند.

۲. تشکیل قیاس مرکب خفیّ

در هر تجربه ای، شخص در نهان خانه جانش قیاس مرکبی تشکیل می‌دهد بدون آنکه اصلاً خودش هم به آن توجهی داشته باشد. بلکه در مقام تجزیه و تحلیل، به آن قیاس پی می‌بریم.

هر تجربه ای در حقیقت، استقراء ناقص مبتنی بر تعلیل است که اگر به درستی به علت واقعی برسیم حکم را تعمیم داده و به افرادی که تجربه نشده اند هم سرایت می‌دهیم چون قانون کلی این است که تخلف معلول از علت تامه محال است.

آن قیاس مرکب خفیّ شامل دو قیاس زیر است:

الف) قیاس استثنایی اتصالی

اگر حصول این اثر، معلول علتی نباشد دائمی نخواهد بود. لکن دائمی است. (نقیض تالی) پس حصول این اثر، معلول علتی است. (نقیض مقدم)

ب) قیاس اقتراعی حملی شکل اول

حصول این اثر، معلول علتی است. هر معلول علتی، تخلفش از علت تامه اش محال است. پس حصول این اثر، تخلفش از علت تامه اش محال است.

نکته: آیا هر تجربه ای موفق بوده و شخص مجربّ را به یک نتیجه قطعی و جزمی می‌رساند یا خیر؟

خیر، زیرا بسیاری از اموری که مردم بر اساس تجربیات خود به آن حکم می‌کنند خطاست؛ چون:

۱- یا آنچه را علت واقعی اثری نبوده، علت پنداشته‌اند.

مانند: فردی هرگاه در وسط خیابان، اجتماعی مشاهده کرده صحنه تصادف یا دعوا بوده، حال اگر امروز دوباره اجتماعی را مشاهده نمود قاطعانه نمی تواند بگوید: باز تصادفی شده یا دعوا شده چون شاید علت دیگری برای این اجتماع باشد

۲- یا آنچه که علت ناقصه بوده، علت تامه پنداشته است.

مانند: انسانی که با خودکار مطلبی را می نویسد نمی توان علت تامه را انگشتان دست او دانست بلکه علت تامه اراده انسان است.

۳- مابالعرض را به جای مابالذات گرفته اند.

مانند: هرگاه صفتِ صفتِ یک شیء را به آن شیء نسبت دهند. مانند فردی که در افریقا متولد شده و هیچ انسان سفید پوستی ندیده، فکر می کند که: «هر انسانی سیاه پوست است». در حالی که سیاه پوست بودن، صفتِ انسانِ آفریقایی است نه انسان بما هو انسان. لذا صفتِ صفتِ انسان را به انسان نسبت داده است.

سرّ خطای مردم این است مشاهداتی که در طی تجربه های خود انجام می دهند آن اندازه دقیق نیست که برای صدق مقدمه دوم قیاس استثنایی کفایت کند. زیرا گاهی پیدایش یک اثر در واقع همیشگی نیست اما مشاهده گر با تکیه بر چند مورد تصادفی، که او آن را دائمی پنداشته، گمان کرده پیدایش آن همیشگی است و منشأ این پندار یا جهل است یا غفلت یا ضعف اندیشه و یا شتاب در حکم.

۱-۴- یقینات متواترات

تعریف متواترات: هرگاه افراد بسیاری خبری را گزارش دهند و از گزارش آنها برای شنونده یقین و تصدیق به آن خبر حاصل شود آن خبر را **متواتر** گویند البته به شرطی که اولاً: احتمال تبانی آن افراد بر کذب و ثانیاً: احتمال فهم اشتباه آنها در آن واقعه عادتاً محال باشد.

مانند: قرآن کریم بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است.

نکته ۱: آیا در تواتر، عدد خاصی ملاک است؟

برخی از فقها اعدادی را ذکر کرده اند: ۴ نفر، ۱۲ نفر، ۴۰ نفر، ۷۰ نفر، ۱۱۴ نفر و ...

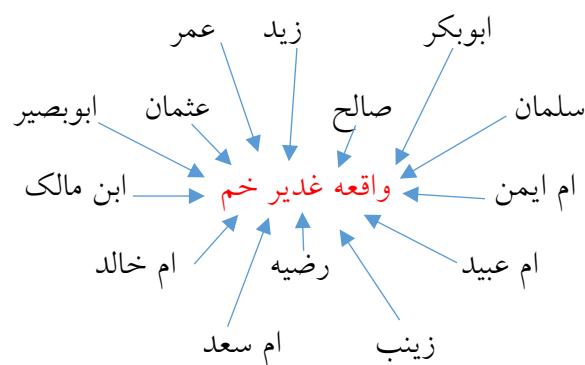
اما از نظر مرحوم مظفر ره، مطلب درست این است که از اخبار جماعت، یقین حاصل شود به صورتی که عادتاً تبانی آنها بر کذب و فهم اشتباه همه آنها محال باشد و گرنه عدد خاصی ملاک نیست و دلیلی هم بر آن نداریم.

نکته ۲: شرط تواتر آن است که مستند به حس ظاهر باشد. تواتر در عقلیات نبوده و منحصر در حسّیات است.

نکته ۳: خبری که بصورت مُعَنَّع نقل شود **خبر واحد** محسوب می گردد و متواتر نیست بلکه در خبر متواتر باید همه راویان، خودشان مستقیماً آن واقعه را دیده و شنیده باشند نه این که از دیگران شنیده باشند و آن را فقط نقل کنند.

خبر واحد مانند: سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ وُلْدِهِ: «إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۱.

خبر متواتر مانند: واقعه غدیر خم که هزاران نفر در آن جا حضور داشتند و با چشمان خود دیدند و با گوش های خود شنیدند که حضرت رسول اکرم (صلی الل علیه و آله) دست امیرالمومنین علی علیه السلام را بالا برد و با صدای رسا اعلان کرد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...»^۲.



نکته ۴: در متواترات هم قیاس استثنایی خفی، نهفته است:

اگر این خبر دروغ بود همه این افراد، آن را نقل نمی کردند.

لکن همه این افراد، این خبر را نقل کرده اند. (نقیض تالی)

پس این خبر دروغ نیست. (نقیض مقدم)

^۱ « از تنبلی و کم ظرفیتی (نگرانی و دلتنگی)، برحذر باش زیرا این دو مانع از بهره مندی از دنیا و آخرت هستند». کلینی، محمد بن یعقوب،

الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵؛ ص ۸۵.

^۲ طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱؛ ص ۶۰.

۱-۵. یقینیات حدسیات

تعریف حدسیات: قضایای بدیهی یقینی ای هستند که در اثر تکرار مشاهده، از قوه حدس قوی ناشی می شود به گونه ای که نفس به مضمون آن، اذعان و اعتقاد دارد.

مثال ۱: نور ماه از خورشید است.

کسی که اولین بار این قضیه را مطرح کرد با دیدن تغییرات نور ماه حدس زد که نور ماه از خودش نیست بلکه از خورشید است.

مثال ۲: زمین کروی است نه مسطح.

نکته ۱: بین حدسیات و مجربات چه شباهتی است؟

همانطوری که در مجربات، دو عامل: تکرار مشاهده و تشکیل قیاس خفی شرط می باشد در حدسیات هم این دو عامل موثر است.

مثلا گفته می شود:

اگر تغییرات نور ماه تصادفی باشد یا در اثر عاملی غیر از خورشید باشد آنگاه با اختلاف نسبتش با خورشید نباید تغییر کند و یا در طول زمان به نحو یکسان عمل کند. لکن چنین نیست. پس تغییرات نور ماه تصادفی نیست و در اثر عاملی غیر از خورشید نمی باشد.

نکته ۲: بین حدسیات و مجربات چه تفاوتی است؟

در مجربات، شخص تجربه کننده فقط پی می برد که حتما این پدیده دارای علتی است اما حقیقت و ماهیت علت را نمی داند. (مثلا می فهمد که در آتش، خصوصیتی هست که سبب حرارت می شود ولی آن خصوصیت چیست نمی داند) اما در حدسیات، شخص حدس زننده، خود علت واقعی پدیده را حدس می زند (هرچند که نمی تواند با دلیل علمی و عقلی حرف خود را اثبات نماید). از اینرو قیاسی که در مجربات بکار می رود همواره به یک شکل است اما قیاسی که در حدسیات بکار می رود در موارد مختلف، گوناگون است.

نکته ۳: مجربات، متواترات و حدسیات را نمی توان از راه بحث و مذاکره برای دیگران اثبات کرد بلکه باید همان راهی را که شخص پژوهشگر پیموده، دیگران نیز طی کنند تا به یقین دست یابند. از اینرو گفته اند: علم حاصل از تجربه، حدس و تواتر فقط برای خود پژوهشگر، حجت است و برای دیگران، حجت نیست.

۱-۶- یقینیات فطریات

تعریف فطریات: قضایا و تصدیقاتی که قیاسات آنها همراه خودشان است و از آنها جدا نمی شود. به این معنی که عقل فطری، به مجرد تصور طرفین و ملاحظه نسبت، قطع به حکم پیدا نمی کند بلکه علاوه بر این تصورات، نیازمند به حدوسطی است که همواره در ذهن حاضر و آماده است و نیازی به کسب و نظر ندارد. (ابن سینا می گوید: قضایایی که گویی قیاس آنها در فطرت، مرکوز و نهفته است. (حدوسط آن از امور فطری است)).

مثال: اکثر قضایای ریاضی، فطری هستند زیرا به لحاظ منطقی درک قضایای ریاضی، همچون « الف نصف ب است » نیازمند حدوسط است ← « دو نصف چهار است ». حدوسط بی درنگ درک می شود. « ۳۹ نصف ۷۸ است ». درک حدوسط نیازمند تأمل است.

این دو قضیه هر دو فطری هستند زیرا حدوسط هر دو در ذهن حاضر است اما سرعت انتقال ذهن به آن حدوسط متفاوت است.

نکته: واژه فطری و فطرت در منطق، فلسفه، کلام و عرفان کاربردهای مختلفی دارد که همه آنها تا حدودی در یک مفهوم اساسی مشترکند و آن عبارت است از « معرفت یا گرایشی که مقتضای نوع آفرینش انسان است و از طریق تجربه و تعلیم به دست نمی آید ».

۱. مراد از اصطلاح **ادراکات فطری**، در فلسفه و کلام همان **اولیات منطقی** است که نه از حس گرفته شده و نه قابل استدلال است. مثل: کل بزرگتر از جزء است.
۲. مراد از اصطلاح **فطریات** در منطق، با ادراکات فطری در فلسفه و کلام، متفاوت است.

***تمرین: اقسام یقینیات را در مثالهای زیر مشخص کنید.**

- ۱- هر معلولی دارای علت است. ۲- تقدم معلول بر علت خود محال است.
- ۳- تقدم وجودی شیء بر خودش محال است. ۴- اجتماع متضادان محال است.
- ۵- ظرف، وسیع تر از مظروف خود است. ۶- نماز از واجبات اسلام است.
- ۷- آسمان، بالای سر ما و زمین زیر پای ماست. ۸- عدد سه به دو عدد صحیح مساوی تقسیم نمی شود.
- ۹- نبودن ملزوم (علت)، مستلزم نبودن لازم (معلول) نیست زیرا ممکن است لازم اعم باشد.
- ۱۰- وقتی لازم (معلول)، موجود نباشد ملزوم (علت) هم موجود نیست.
- ۱۱- نقیض دو مفهوم مساوی، باهم مساوی اند.

۲- المظنونات

اصطلاح «مظنونات» جمع «مظنونه» و از ریشه «ظنّ» می باشد. «ظنّ» همانند یقین در دو معنا کاربرد دارد:

۱. **ظنّ به معنای اعم:** عبارت است از اعتقاد به یک امر غائب بر اساس حدس یا تخمین، بدون آنکه آن امر را دیده باشد یا دلیل برهانی بر آن اقامه شده باشد.
مانند: اعتقاد مشرکین به مونت بودن فرشتگان

اقسام ظن به معنای اعم

- ۱- **تقلید:** اعتقاد جازم مطابق با واقع است ولی مستند به علت نیست بلکه بواسطه پیروی از دیگران این اعتقاد ایجاد شده است.
مانند: برخی از مسلمانان با تقلید از پدرانشان، به حقایق اسلام اعتقاد دارند ولی چون این اعتقاد مبرهن به دلایل عقلی نیست، با تشکیک مشککین زایل می شود.

- ۲- **جهل مرکب:** اعتقاد جازم غیرمطابق با واقع است.
مانند: اعتقادات باطل و فاسدی که مشرکین و بت پرستان دارند.

- ۳- **ظن به معنای اخص:** اعتقاد غیر جازم است. که مراد از مظنونات در منطق، همین می باشد.

۲. **مظنونات (ظن به معنای اخص):** قضایایی هستند که نفس انسان آنها را تصدیق کرده و بر آنها حکم می نماید اما نه با تصدیق جازم بلکه همواره احتمال درست بودن نقیض آن را می دهد ولی آن را بر نقیضش ترجیح می دهد.

مثال ۱: هر که با دشمن نجوا کند دشمن است.

مثال ۲: هر که نیمه شب در خیابان رفت و آمد کند دزد است.

مثال ۳: هر که با ما نیست بر ماست.

۳- المشهورات (ذایعات)

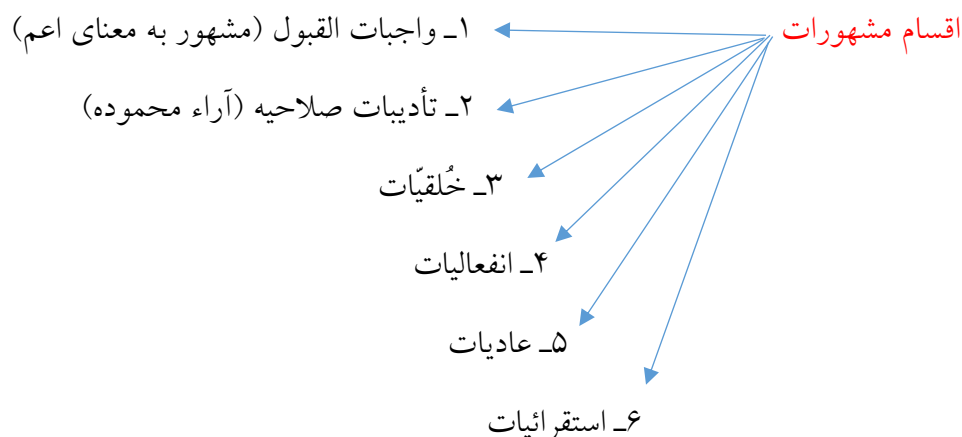
مشهورات، قضایایی هستند که علت تصدیق و اعتقاد به آنها شیوع و شهرتشان بین همه مردم یا گروه خاصی از آنهاست. مشهورات در دو معنا کاربرد دارد:

۱. **مشهورات به معنای اعم:** قضایایی هستند که مورد تصدیق و اعتقاد همه عقلا می باشند:
(الف) یا منشأ این اعتقاد، یقینی بودن آنهاست که حاکی از واقعیتی در عالم واقع هستند. مانند تمام یقینیات شش گانه که قبلاً گفته شد.
مثال ۱: کل بزرگتر از جزء است. **مثال ۲:** دو نصف چهار است.
(ب) یا منشأ این اعتقاد، صرف شیوع و شهرت آن اعتقاد است. این همان مشهور به معنای اخص است که در منطق مدنظر می باشد و **مشهورات حقیقی** یا **صرفه** نامیده می شوند.
۲. **مشهورات حقیقی (صرفه یا مشهور به معنای اخص):** قضایایی هستند که تنها دلیل اعتقاد به آنها شهرت آنها بین همه یا گروه خاصی از عقلاست و هیچ واقعیتی جز تطابق آراء عقلا ندارند به گونه ای که اگر عقلای عالم نباشند که این ها را ادراک و اعتبار کنند چنین ارائی وجود نخواهد داشت.
مانند: غالباً قوانین وضعی و قراردادی اجتماعی، مشهورات صرفه هستند.

نکته: بین یقینیات و مشهورات صرفه چه تفاوتی وجود دارد؟

در عین حال که هر دو افاده تصدیق می کنند اما در یقینیات، مطابقت با واقع و نفس الامر معتبر است که از آن تعبیر به حق و یقین می شود. اما در مشهورات، تطابق با آراء عقلا معتبر است چون مشهورات، واقعیتی جز توافق آراء ندارند.

اگر قضایای یقینی مطابق با واقع نباشند به آنها کاذب گفته می شود ولی به قضایای مشهور اگر مطابق با تطابق آراء عقلا نباشد کاذب گفته نمی شود بلکه « شنیع » (زشت) اطلاق می گردد. یعنی قضیه ای که همه یا بیشتر مردم آن را انکار می کنند.



۱-۳- واجبات القبول (مشهورات به معنای اعم)

قضایایی که به دلیل وضوح و روشنی شان، مورد تصدیق عقلا قرار می گیرند و مُدرک این قضایا، **عقل نظری** است. مانند: اولیات و فطریات

۲-۳- تأدیبات صلاحیه (آراء محموده)

قضایایی که همه عقلای عالم به آن حکم می کنند و سبب شهرت آنها مصلحت یا مفسده عامه است. و مُدرک این قضایا، عقل عملی می باشد. این دسته از قضایا، از مشهورات صرفه اند یعنی از اموری هستند که وراء تطابق آراء عقلا، واقعیتی ندارند بلکه تمام حقیقت آنها به همین تطابق آراء عقلاست.

مثال ۱: عدل حسن است. **مثال ۲:** ظلم قبیح است.

نکته: مراد از عقل نظری و عقل عملی چیست؟

انسان دارای قوه عاقله است که به لحاظ نوع مُدرکاتش، مختلف می شود:

۱. **عقل نظری:** اگر مُدرک عقل، «مِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ» باشد یعنی آن چیزهایی را که شایسته دانستن است

و فقط مربوط به حوزه علم و دانش می باشد و با عمل و رفتار رابطه ای ندارد درک می کند.

مانند: الهیات، ریاضیات، طبیعیات

۲. **عقل عملی:** اگر مُدرک عقل، «مِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُفْعَلَ» باشد یعنی آن چیزهایی را که شایسته عمل کردن

است و مربوط به حوزه رفتار آدمی است درک می کند.

مانند: اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مُدُن

۳-۳- خُلُقِيَّات

قضایایی که سبب شهرت شان خُلُق و خوی انسانی است یعنی انسان ها به خاطر حُکم خُلُق و خوی شان بر یکسری احکام و اصول توافق دارند و به آن عمل می کنند.

مثال ۱: شجاعت خوب است. **مثال ۲:** دفاع از وطن واجب است.

مثال ۳: بخل بد است.

نکته: خُلُق چیست؟

۱- بنا بر تعریف **منطقیون مانند بوعلی سینا:** خُلُق، ملکه نفسانیه ای است که در سایه تکرار یک عمل، برای نفس انسان حاصل می شود و به دنبال آن، انجام آن عمل برای انسان آسان می گردد و نیازی به تکلّف و سختی نیست. مانند: کسی که صفت بخشندگی و انفاق برای او ملکه شده باشد به سهولت این فعل از او صادر می شود.

۲- بنا بر نظر مرحوم مظفر ره: خُلق همان ضمیر و وجدان انسانی است یعنی حسّ باطنی ای که خداوند در درون انسان ها آفریده است و به برکت آن، انسان ها حُسن و قُبْح افعال را درک می کنند.

نقد مرحوم مظفر ره بر تعریف خلق از نظر منطقیون:

اگر خُلق به معنای ملکه نفسانیه باشد در این صورت لازمه اش این است که فقط انسان شجاع، شجاعت را تحسین کند و انسان ترسو ترس را تحسین کند و حال آنکه تمام مردم در حُسن شجاعت و قُبْح ترس اتفاق نظر دارند و حتی انسان ترسو هم شجاعت را تحسین می کند و ترس را قبیح می شمارد. و انسان دروغگو نیز از اینکه کسی به او دروغ بگوید بدش می آید.

۳-۴- انفعالیات

قضایایی هستند که سبب شهرتشان حالات نفسانی نفس مانند: ترحم و دلسوزی، شرم و حیا، حمیت و غیرت، خشم و پرافروختگی و ... می باشد. این حالات به طور طبیعی در همه انسان ها وجود دارد و به همین خاطر انسان ها از یکسری امور، منفعل و متأثر شده و تحت این حالات روانی، احکام و قضایایی را صادر می کنند.

مثلا اکثر مردم به خاطر ترحم و دلسوزی، حکم می کنند به این که:

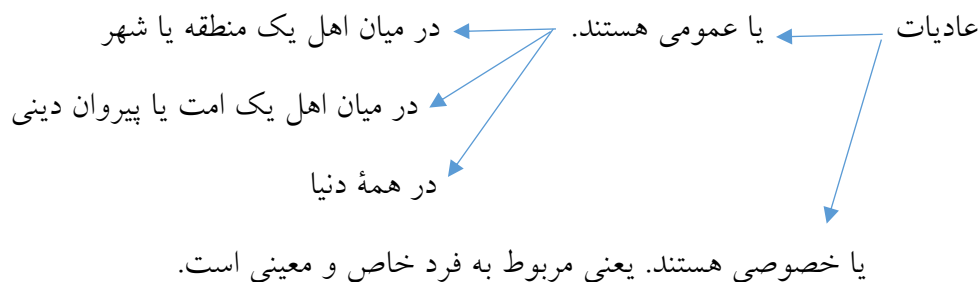
۱- آزار رساندن به حیوانات زشت است.

۲- دستگیری و کمک رساندن به ایتام و مستمندان، پسندیده است.

نکته: تشخیص این که قضایا تحت کدام یک از مشهورات قرار دارند برعهده منطقی نیست بلکه یک قضیه ممکن است به سبب های مختلف، مختلف گردد. مانند قضیه « انفاق خوب است ». اگر به سبب گرم و بخشندگی باشد، از خُلقیات است و اگر به سبب ترحم و دلسوزی باشد از انفعالیات است.

۳-۵- عادیات

قضایایی هستند که توده مردم به خاطر عادت که در میان شان قرار دارد آنها را می پذیرند و اگر کسی خلاف عادت و عُرْف اجتماع عمل کند او را تقییح و نکوهش می نمایند.



نکته ۱: ممکن است عادت های مناطق مختلف، ضد هم نیز باشد مثلاً عادت‌ی در یک منطقه، حَسَن و در منطقه دیگر قبیح باشد.

مانند: با عجله و اشتها غذا خوردن در مهمانی ← در میان ایرانیان: قبیح
در میان چینی ها: حسن

نکته ۲: مردم، کسی را که عادت ها را رعایت می کند مدح و کسی را که عادت ها را رعایت نمی کند مذمت می نمایند خواه آن عادت ها بد باشد یا خوب.

مثال ۱: در ایران، مردم عادت دارند به احترام تازه وارد می ایستند.

مثال ۲: مردم عادت کرده اند کسی را که لباس خلاف عُرف می پوشد مذمت کنند.

۳-۶- استقرائیات

قضایایی که مردم به آن اعتقاد پیدا می کنند فقط به خاطر این که چندین بار با یک اتفاقی قرین بوده است یا به صورت استقراء تام یا ناقص مورد تجربه قرار گرفته است.

مثال ۱: تقارن عدد ۱۳ با یک حادثه ناگوار در اروپا موجب شده که آنها معتقد شوند که « عدد ۱۳ نحس است ».

مثال ۲: عرب ها معتقدند که: « صدای جغد یا کلاغ، شوم است ».

۴- الوهمیات

مقدمه: قوای ادراکی نفس عبارتند از ← **۱- قوای پنج گانه حسی:** محسوساتی مانند رنگها، صداها،

بوها، مزه ها و لمس کردنی ها را تا زمانی که اندام حسی

در ارتباط با شیء محسوس خارجی است ادراک می کند.

۲- قوه خیال: بعد از قطع رابطه اندام حسی با شیء محسوس خارجی،

صورتی از آن در حافظه ذخیره می شود که قوه خیال، آن صورت

محسوس را درک کرده و مورد دخل و تصرف قرار می دهد. (درک

صور جزئی بر عهده قوه خیال است)

۳- قوه واهمه: معانی جزئی را ادراک می کند. مانند: محبت مادرم

۴- قوه عاقله: صور و معانی کلی را درک می کند. مانند: انسان، درخت، محبت، عشق.

نکته ۱: بنابه گفته بزرگان فلاسفه مانند ملاصدرا ره، انسان در دوران کودکی ادراکات عقلیه ندارد بلکه مُدام با ادراکات حسی و در مرحله بالاتر خیالی و وهمی سر و کار دارد لذا با مُدرکات این سه قوه اُنس می گیرد و وقتی به سن بلوغ عقلی می رسد و امور عقلیه را درک می کند، غالباً «وهم» با «عقل» سرِ ناسازگاری گذاشته و ادراکات عقلی را نمی پذیرد لذا همواره بین «وهم» و «عقل» جنگ برقرار است و اکثر موارد «وهم» بر «عقل» غلبه می کند. (جهاد با نفس که به عنوان جهاد اکبر محسوب می شود جهاد عقل با وهم و خیال است)

نکته ۲: چرا «وهم» زیر بار عقل نمی رود و به همه چیز لباس محسوس می پوشاند؟

زیرا «وهم» صد در صد تابع بی چون و چرای حس است از این رو آن چه را که حس نمی پذیرد و نمی تواند ادراک کند وهم نیز قبول نکرده و زیر بار نمی رود مگر این که به آن امر غیر حسی، جامه محسوسات ببوشاند هرچند که وهم قابلیت ادراک امور مجرده را دارد همانطور که قابلیت ادراک امور محسوسه را دارد منتهی از آنجایی که اسیر در زندان حس است چنین اشتباهاتی می کند.

نکته ۳: قضایایی که توسط قوه واهمه صادر می شوند بر دو قسم هستند:

۱. **وهمیات صرفه:** قضایای کاذبی هستند که قوه وهم در امور غیر محسوس، صادر می کند و آنها را صادق پنداشته و اعتقاد دارد هرچند که براهین عقلی بر خلاف آنها اقامه شده است.

مثال ۱: مرده ترس آور است.

مثال ۲: هر موجودی مکانمند است.

مثال ۳: تاریکی وحشتناک است.

۲. **وهمیات غیر صرفه:** قضایای صادقی هستند که قوه وهم در امور محسوس، صادر می کند و عقل نیز

حکم وهم را تصدیق و تأیید کرده و با یکدیگر توافق دارند.

مانند: حس انسان، این جسم معین را ادراک می کند، وهم حکم می کند: این جسم معین، نمی تواند

در آن واحد هم موجود باشد هم معدوم.

عقل نیز حکم وهم را تأیید کرده و می گوید: بلکه هر جسمی در عالم، در آن واحد نمی تواند هم

موجود باشد هم معدوم.

۵ - الْمُسَلَّمَات

مسلمات، قضایایی هستند که طرفین مباحثه با یکدیگر توافق و تسالم نموده اند که در برابر آنها تسلیم شده و آنها را به عنوان یک امر مسلم و یک قضیه صادق و حقه پذیرند و مباحثات خود را بر آن مبتنی سازند.

نکته ۱: باید توجه داشت که مسلمات، لزوماً قضایای صادقی نیستند بلکه می توانند کاذب و یا مشکوک باشند، اما مهم همین تسلیم و پذیرش طرفین به قبول آنها است. بنابراین مسلمات می توانند:

۱. از یقینیات باشند. در این صورت، صادق هستند. مانند: کل بزرگتر از جزء است.
۲. از مشهورات باشند که با آراء عقلا تطابق دارند. مانند: ظلم قبیح است.
۳. یا از وهمیات باشند در این صورت کاذب هستند. مانند: هر موجودی مادی و محسوس است.
۴. و ...

نکته ۲: هدف از کاربرد مسلمات چیست؟

اهداف آن با توجه به فرد مقابل،
متفاوت می باشد

۱- اگر در برابر افراد لجوج و متعصب بکار برده می شود، هدف از آن، **إفحام** (ناتوان و عاجز کردن) و به خاک مالیدن دفاع خصم و شرمندگی کردن اوست.

۲- اگر در برابر فرد جاهل و بی خبری که لجاجت ندارد بکار برده شود، هدف از آن، **ارشاد و إقناع** اوست. (البته بهترین راه اقناع، برهان است اما همه افراد نمی توانند برهان عقلی را درک کنند از اینرو بکار بردن مسلمات (جدل) بهترین و آسان ترین راه است).

نکته ۳: اقسام مسلمات

۱- **مسلمات عامه:** قضایایی که مورد پذیرش عمومی است. مانند: یقینیات یا پذیرش همه مردم یا پذیرش گروه خاصی از انسان ها

مانند: آیات و روایات که مسلم نزد همه مسلمانان است.

۲- **مسلمات خاصه:** قضایایی که خصم و طرف بحث انسان، به تنهایی قبول دارد و ما از او اعتراف گرفته سپس از آنها علیه او احتجاج می کنیم. مانند: مباحثه امام رضا (علیه السلام) با عالم مسیحی.

نکته ۴: در هر علمی یکسری قضایای مسلمه وجود دارد که این قضایای مسلمه خود بر دو قسم هستند:

۱. **اصول موضوعه:** قضایایی هستند که متعلم از معلم آنها را شنیده و از باب مسامحه و حسن ظن به معلم، آنها را می پذیرد.

اصول موضوعه به عنوان مبادی و مقدمات تصدیقی یک علم هستند که گاهی از مسائل علم دیگری بوده و در آنجا مورد بحث واقع می شوند. مثلاً برخی از مطالبی که در منطق به عنوان مبنا پذیرفته شده اند در علم فلسفه مورد بحث قرار گرفته و اثبات شده اند لذا در منطق فقط به عنوان اصل موضوعه مطرح شده و مورد استفاده قرار گرفته اند. مانند مباحث کلیات خمس (باب ایساغوجی)

۲. **مصادرات:** قضایایی هستند که متعلم از معلم می شنود ولی آنها را با انکار و تشکیک و همچنین مطالبه دلیل می پذیرد. این قضایا بیشتر در مجادلات بکار می رود.

۶- المقبولات

مقبولات، قضایا و تصدیقاتی هستند که انسان ها از روی تقلید و تبعیت بی چون و چرا به آنها معتقد شده و تصدیق پیدا کرده اند زیرا آنها را از کسانی اخذ و اقتباس نموده که مورد وثوق و اطمینان وی می باشند.

منشأ این اطمینان ← یا یک امر آسمانی است.

مانند شرایع و سنت هایی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) یا امامان

معصوم (علیهم السلام) گرفته می شود.

روایت: « صدقه هفتاد نوع بدی و بلا را دفع می کند».

یا **فزونی عقل و تخصص علمی شخص** است:

الف) احکام مأخوذ از حکیمان و عالمان پیشین.

مانند: لقمان حکیم به فرزندش گفت: « متکبرانه راه مرو».

ب) احکام مأخوذ از دانشمندان متخصص در زمینه پزشکی، جامعه شناسی، اخلاق و ...

ج) ابیاتی که از یک شاعر معروف به عنوان شاهد ذکر می شود.

د) مثل های رایجی که نزد مردم پذیرفته شده است.

و) قضایای فقهی که با تقلید از یک مجتهد اخذ می شود.

۷- المشبهات

مشبهات، قضایایی هستند که در واقع، کذب محض بوده ولی در اثر مشابهت آنها با یقینیات و یا مشهورات، مورد اعتقاد و تصدیق واقع می شوند. این قضایا به وجهی حق و به وجهی باطل هستند به همین منظور، امر مشتبّه بین حق و باطل می گردد و مخاطب دچار اشتباه می شود.

مشابهت قضایای کاذبه با صادق از دو ناحیه می تواند باشد:

۱- **مشابهت لفظی:** مانند آنجا که لفظ مشترک یا مجاز را بدون قرینه بکار برند چون دارای چند معنای مختلف است لذا مخاطب از آن لفظ، معنایی را اراده می کند که متکلم اراده نکرده است. مانند: هر مجردی عاقل است.

۲- **مشابهت معنوی:** مانند آنجا که علت ناقصه را به جای علت تامه می گیرد یا مابالعرض را به جای مابالذات می گیرد یا آنچه را که علت نیست علت می پندارد. مانند: برادرت را یاری رسان چه ظالم باشد چه مظلوم.

۸- المخیلات

قضایایی هستند که موجب تصدیق و اذعان نفس نیستند بلکه فقط قوه خیال مخاطب را تحریک کرده و موجب انفعالات نفسانی در او می شوند ← یا موجب انبساط در نفس می شوند. (شادمانی و خنده)

مانند: طنزها

یا موجب انقباض در نفس می شوند. (اندوه و غم)

مانند: روضه ها

یا موجب بزرگ شمردن یک امر ناچیز و بی اهمیت و بالعکس کوچک شمردن

یک امر خطیر و با اهمیت می شوند.

یا موجب شجاعت و جسارت در انجام کار یا ترس و کناره گیری از اقدام به کار می شوند.

نکته: اگر قضایای خیالی، همراه با وزن و قافیه باشند تأثیر بیشتری بر نفس مخاطب می گذارند. همه استعارات، تشبیهات و صناعات ادبی این گونه اند.

یکصد و ده مرتبه هو می کشم

باز عکس خال و ابرو می کشم

عاقلان گویند کافر گشته ام

بس که از عشق **علی** سرگشته ام

یا **علی** گو دست بر زانو بگیر

مادرم می گفت ذکر هو بگیر

در دو دنیا سر بلندت می کند

یا **علی** از جا بلندت می کند

اقسام الاقيسه بحسب المادة (صناعات خمس)

اصطلاح «صناعات» جمع «صناعت و صنعت» به معنای «فن و حرفه» می باشد.

تعریف صنعت: ملکه نفسانیه ای است که در اثر تمرین و مداومت بر یک کار برای انسان حاصل می شود و آدمی برای اهدافی که دارد آن را از روی بصیرت و آگاهی کامل بکار می بندد.

نکته ۱: اگر کسی از روی اتفاق، صنعتی را بکار برد نمی گویند که او دارای آن صنعت است چون در ایجاد صنعت، سه شرط اساسی وجود دارد

- در اثر تمرین و مداومت ملکه شده باشد.
- هدفمند باشد.
- از روی بصیرت و آگاهی کامل انجام شود.

همانطوری که اگر کسی اتفاقی دارویی را به مریض دهد و مریض بهبود یابد هرگز او را دارای صنعت طبابت نمی دانند.

نکته ۲: صنعت

- یا عملی است مثل طبابت، آهنگری، نجاری، خیاطی و...
- یا علمی است مثل اجتهاد در احکام شرعیه، برهان و ...

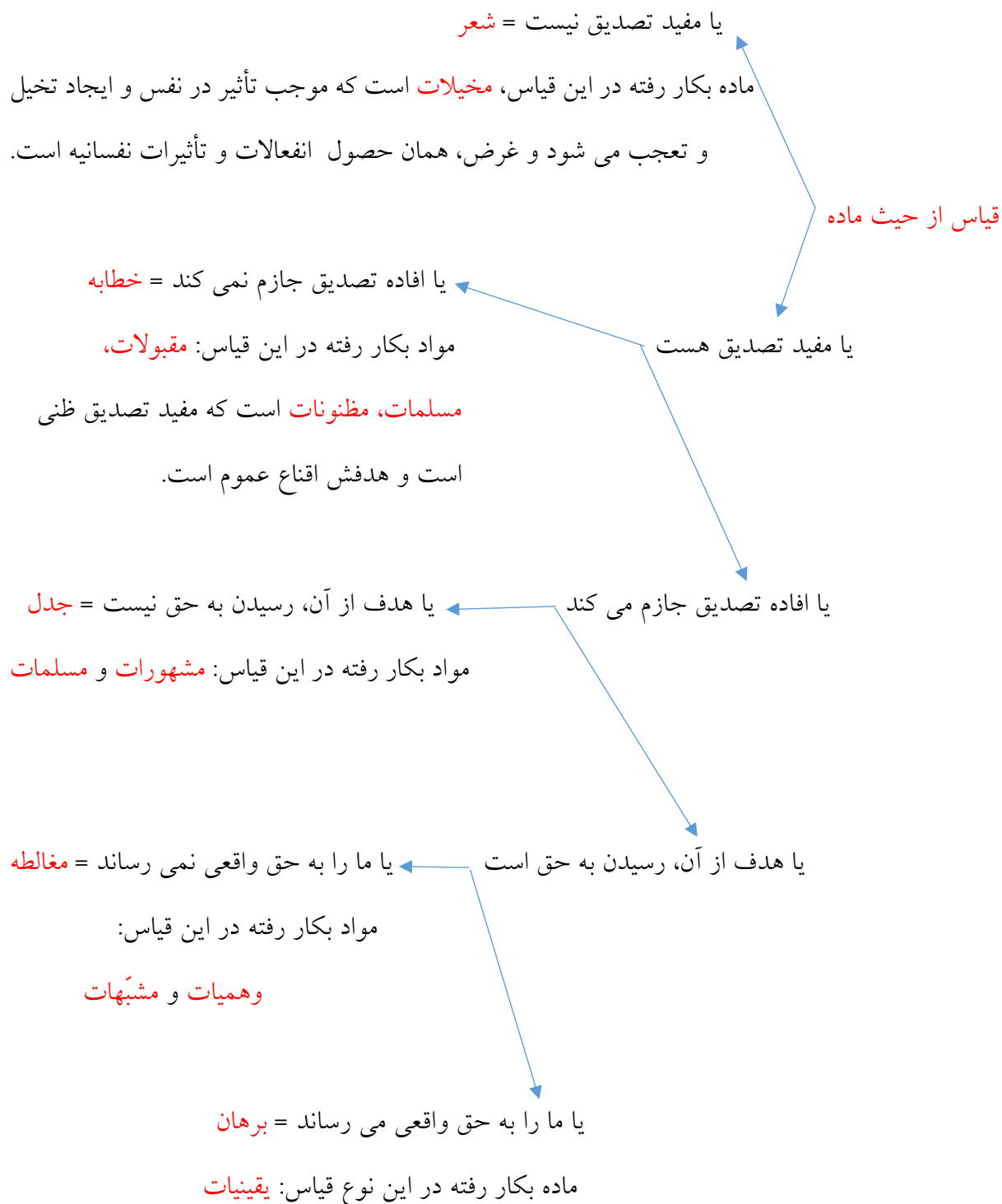
منظور از صنعت در منطق، صنعت علمی است که به حصر عقلی بر پنج قسم است: برهان، جدل، خطابه، شعر، مغالطه.

از میان این پنج صنعت، سه تا مهمتر است که در قرآن کریم (النحل، آیه ۱۲۵) به آنها تأکید شده است:

قاله تعالی: «و ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

برهان خطابه جدل

بیان اجمالی صناعات خمس



الفصل الاول: صناعة البرهان

۱- حقیقت البرهان

مقدمه

علوم ← یا اعتباری هستند مانند قوانین اجتماعی که برای اداره جامعه وضع می شوند.
یا حقیقی هستند یعنی علمی که هدف آن، رسیدن به حقایق و واقعیات هستی به قدر طاقت بشری است مثل: فلسفه

طریقه و روش برهان، تنها راه منحصر به فردی است که شخص را به حق و واقع می رساند. پس در علوم نظری و استدلالی، حرف اول را برهان می زند.

برهان در دو مورد کاربرد دارد ←
۱- اقامه برهان برای خویشتن تا نسبت به یک مسأله از شک و تردید خارج شود و به واقعیت برسد.
۲- اقامه برهان برای شخص دیگری که نسبت به یک مسأله، جاهل است اما می خواهد به واقعیت برسد.

تعریف برهان: علامه حلی ره در جوهرالنضید ص ۱۹۹، تعریف ذیل را برای برهان می آورد که مرحوم مظفر ره آن را نیکو می شمارد و در اینجا نقل می کند:

« قیاس مؤلف من یقینیات، یتج یقیناً بالذات اضطراراً. »

« برهان، قیاسی است که از مقدمات یقینی تشکیل شده است و بالذات و اضطراراً نتیجه ای یقینی می دهد. »

۴

۳

۲

۱

۲- نکات تعریف:

۱- تنها راه برهان، قیاس است ← هم قیاس اقترانی و هم قیاس استثنایی می توانند در برهان بکار روند. البته قیاس استثنایی در علوم کاربرد بیشتری دارد.

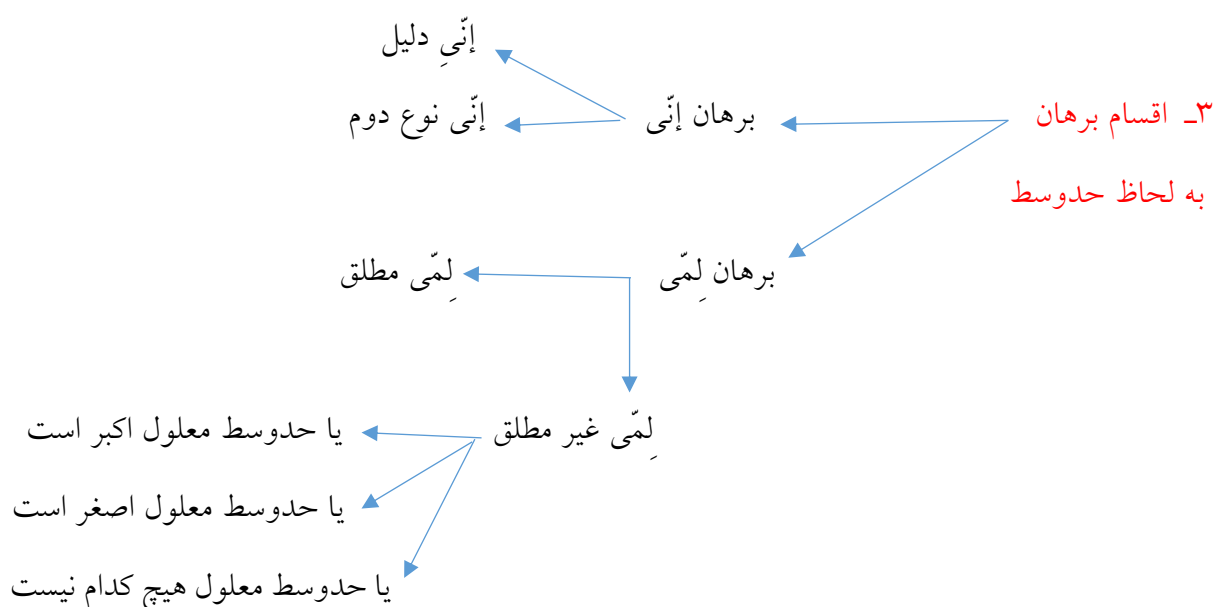
استقراء و تمثیل در برهان بکار نمی روند مگر استقراء تام، استقراء ناقص و تمثیلی

که مبتنی بر علت باشند چون آنها به قیاس بر می گردند.

۲- از مبادی اقیسه، موادی که در برهان بکار می رود، « یقینیات شش گانه » است.

۳- مراد از قید « بالذات » در تعریف برهان، این است که منتج بودن مقدمات برهان، نیاز به صدق مقدمه خارجی ندارد (بر خلاف قیاس مساوات)، بلکه از ذات آن دو مقدمه یقینی، نتیجه حاصل می شود.

۴- مراد از اینکه « اضطراراً نتیجه ای یقینی می دهد » این است که هرگاه مقدمات قیاس، یقینی باشد و صورت قیاس هم یقینی باشد ضرورتاً نتیجه قیاس هم یقینی خواهد بود زیرا تخلف معلول از علت تامه اش محال است. (منظور از ضروری بودن نتیجه برهان، غیر از ضرورتی است که در موجهات گفته شد).



نکته ۱: اقسام برهان به اِنّی و لَمّی فقط مربوط به قیاس اقتراعی است اما قیاس استثنایی، برهان یقینی ای است که این اقسام در آن، مطرح نمی شود.

نکته ۲: تعیین نوع برهان به اِنّی و لَمّی، نیاز به اطلاعات خارج از منطق دارد و با حیثیت منطقی نمی توان آن را تشخیص داد. بنابراین در ادامه از لحاظ صوری و مادی با این اقسام آشنا می شویم و برای فهم بیشتر از مثال هایی که بسیار واضح و روشن هستند کمک می گیریم.

نکته ۳: وجه تسمیه اِنّی؛ از اِنّ (از حروف مشبّهة بالفعل است و به معنای قطعی و حتمی می باشد) + یت مصدر صناعی = اِنّیت (دلالت بر مطلق ثبوت و وجود می کند).

نکته ۴: وجه تسمیه لَمّی؛ از لَمّاذا به معنای چرایی گرفته شده است و دلالت بر علت وجود شی در عالم اثبات و ثبوت هر دو دارد.

* توضیح برهان اِنّی و لَمّی

مقدمه:

از آنجایی که هر برهانی، قیاس است پس ← ۱- قطعا از حداصغر، حداکبر و حدوسط تشکیل شده است.

۲- حدوسط، نقش اساسی را در قیاس ایفاء می کند زیرا موجب پیوند حداصغر با حداکبر در نتیجه می باشد. بنابراین حدوسط، علت یقین به

نتیجه است. یعنی آنچه که باعث می شود در نتیجه، اکبر را برای اصغر اثبات (حمل) کنیم و نتیجه را بپذیریم، حدوسط می باشد. (واسطه در اثبات)

به برهان های زیر توجه کنید:

مثال ۱: (صغری) این غذا شور است.

(کبری) هر شوری نمکش زیاد است.

پس این غذا نمکش زیاد است.

چرا این غذا نمکش زیاد است؟ چون شور است. (حدوسط، علت نتیجه است)

آیا شوری (حدوسط)، علت واقعی زیاد بودن نمک غذا است؟ یا فقط در عالم ذهن و اثبات، علت حکم می باشد و در عالم ثبوت و واقع، علت واقعی زیاد بودن نمک برای غذا چیز دیگری است؟ مسلما شوری، علت واقعی برای زیاد بودن نمک غذا نیست بلکه معلول آن است. اما علت اینکه متکلم این حکم را داده (یعنی گفته است این غذا نمکش زیاد است)، علم به شوری بوده است. از علم به شوری (معلول) پی به زیادی نمک (علت) برده است.

در چنین براهینی می گویند، حدوسط فقط واسطه در اثبات است [یعنی حدوسط، علت حکم است (علت تصدیق به وجود اکبر برای اصغر در عالم ذهن است)] ولی واسطه در ثبوت نیست [یعنی حدوسط، علت واقعی نیست (علت وجود اکبر برای اصغر در عالم خارج نیست)].

مثال ۲: (صغری) این غذا نمکش زیاد است.

(کبری) هر غذایی که نمکش زیاد باشد شور است.

پس: این غذا شور است.

چرا این غذا شور است؟ چون نمکش زیاد است. (حدوسط، علت نتیجه است)

آیا حدوسط (نمک زیادی)، علت واقعی شوری است؟ یا فقط در عالم ذهن و اثبات، علت حکم می باشد و در عالم ثبوت و واقع، علت واقعی شوری برای غذا چیز دیگری است؟ مسلماً، نمک زیادی، علت واقعی شوری برای غذاست. و متکلم با علم به علت واقعی شیء، پی به معلول آن برده است.

در چنین براهینی می گویند؛ حدوسط هم واسطه در اثبات است (علت حکم یعنی علت تصدیق به وجود اکبر برای اصغر در عالم ذهن است) و هم واسطه در ثبوت است (یعنی علت وجود واقعی حداکبر برای اصغر در عالم خارج است).

با توجه به دو مثال فوق، می توان برهان را به لحاظ حدوسط آن، به دو دسته تقسیم کرد:

۱. **برهان اینی**: برهانی است که در آن، حدوسط فقط علت ثبوت اکبر برای اصغر در عالم ذهن و اثبات می باشد و به عبارت دیگر حدوسط فقط واسطه در اثبات است و واسطه در ثبوت نیست.

مانند مثال ۱ که در بالا گفته شد.

در یک تعریف ساده می توان گفت: برهان اینی، برهانی است که در آن از معلول به علت می رسیم و یا از معلولی به معلول دیگر پی می بریم.

در مثال ۱ که گفته شد از معلول پی به علت بردیم. اما به مثال زیر توجه کنید:

(صغری): هرگاه خورشید طلوع کند **روز موجود است**.

(کبری): هرگاه **روز موجود باشد** هوا روشن است.

(نتیجه): پس هرگاه خورشید طلوع کند هوا روشن است.

در این مثال، حدوسط (وجود روز)، علت واقعی اکبر برای اصغر نیست بلکه حدوسط و حداکبر هر دو معلول برای علت واحدی (خورشید) می باشند. پس، از علم به وجود یک معلول (وجود روز) پی به وجود معلول دیگر (روشنی هوا) هم برده ایم.

مانند آتش (علت واحده) که دارای دو معلول (حرارت و نور) است. ما با دیدن نور می گوییم حتماً آنجا حرارت هم هست.

۲. **برهان لمی**: برهانی است که در آن، حدوسط علاوه بر واسطه در اثبات (علت حکم)، واسطه در

ثبوت (علت وجود واقعی) هم هست. مانند مثال ۲ در صفحه قبل که ذکر شد.

در یک تعریف ساده می توان گفت: در برهان لمی از وجود علت پی به وجود معلول می بریم.

نکته: برای تشخیص برهان انی و لمی، ابتدا سوال زیر را مطرح می کنیم سپس پاسخ آن را در دو عالم ذهن و خارج بررسی می کنیم:

آیا حدوسط، علتِ ثبوتِ اکبر برای اصغر است؟ ← در عالم ذهن: بله
← در عالم خارج:؟؟

مسئله پاسخ به عالم ذهن، هم در برهان انی و هم لمی، بله است.

اما پاسخ به عالم خارج، در برهان انی، خیر و در برهان لمی، بله است.

به مثال های زیر توجه کنید:

مثال ۱: (صغری) این شخص، **سرفه می کند**.

(کبری) **هرکس سرفه کند** سرماخورده است.

(نتیجه): پس این شخص، سرما خورده است.

آیا سرفه کردن (حدوسط)، علتِ سرماخوردگیِ این شخص است؟ ← در ذهن: بله
← در خارج: خیر، بلکه ویروس علت
بنابراین برهان فوق، برهان انی است.
واقعی سرماخوردگی است.

مثال ۲: (صغری) این چوب **در تماس با آتش** است.

(کبری) **هر آنچه در تماس با آتش باشد**، می سوزد.

نتیجه: پس این چوب می سوزد.

آیا در تماس با آتش بودن (حدوسط)، علت سوختن این چوب است؟ ← در ذهن: بله
← در خارج: بله
بنابراین برهان فوق، برهان لمی است.

***تمرین: در مثال های زیر برهان انی و لمی را مشخص کنید.**

۱- این لامپ روشن است. هر لامپ روشنی حرارت تولید می کند. پس این لامپ حرارت تولید می کند.

۲- بعضی مردم متکبرند. هر متکبری کمبود شخصیت دارد. پس بعضی مردم کمبود شخصیت دارند.

۳- این فلز حرارت دیده است. هر آنچه حرارت دیده، منبسط می شود. پس این فلز منبسط می شود.

۴- این مریض، تب و گلودرد دارد. هرکس تب و گلودرد دارد سرماخورده است. پس این مریض، سرماخورده است.

۴- اقسام برهان اینی

همانطور که گفته شد، در برهان اینی، حدوسط علت واقعی ثبوت اکبر برای اصغر نیست بلکه فقط علت ذهنی است. (واسطه در اثبات است نه واسطه در ثبوت)

برای تشخیص اقسام برهان اینی، به رابطه حدوسط با حداکبر به تنهایی نگاه می کنیم:

۱. یا حدوسط معلول حد اکبر است. = **برهان اینی دلیل**

در برهان اینی دلیل، آنچه در ابتدا برای ما معلوم است، معلول است و از وجود معلول پی به وجود علت می بریم. یعنی حدوسط علت برای تصدیق (حکم) است ولی علت برای حداکبر نیست بلکه معلول آن است.

مثال: (صغری) علی اهل مسجد است.

(کبری) هر اهل مسجدی اهل نماز است.

نتیجه: پس علی اهل نماز است.

آیا اهل مسجد بودن، علت اهل نماز بودن علی است؟ در ذهن: بله؛ در خارج: **خیر** ← برهان اینی

آیا **حدوسط** (اهل مسجد بودن)، **علت حداکبر** (اهل نماز) است؟ یا معلول آن است؟ **معلول** ← اینی دلیل

۲. یا حدوسط و حداکبر متلازمان (معلولین لعلّه واحده) هستند. = **برهان اینی نوع دوم**

در برهان اینی نوع دوم، حدوسط و حداکبر، هر دو معلول برای علت واحدی هستند و به خاطر تلازمی که با هم دارند از یکدیگر جدا نمی شوند منتهی ما از علم به وجود یکی از معلول ها (حدوسط) پی به وجود معلول دیگر (حداکبر) برده ایم.

مثال: (صغری) خدا عالم و قادر است.

(کبری) هر عالم و قادری حکیم است.

نتیجه: خدا حکیم است.

آیا عالم و قادر بودن، علت حکیم بودن خداوند است؟ در ذهن: بله؛ در خارج: **خیر**. ← برهان اینی

آیا عالم و قادر بودن (حدوسط)، علت حکیم بودن (حداکبر) است یا معلول آن؟ **هیچ کدام**. بلکه هر دو معلول

علت واحد (ذات خداوند متعال) هستند. ← برهان اینی نوع دوم

نکته: برهان *إنی* نوع دوم را برخی از منطقیون، قسم سومی از برهان گرفته اند چون از جهتی مثل استدلال *إنی* است و از جهتی مثل استدلال *لمی* است. یعنی در آن دو نوع استدلال بکار رفته است:

۱. استدلال اول، استدلال از أحد المعلولین بر وجود علت. (برهان *أنی*)

۲. استدلال دوم، استدلال از وجود علت بر وجود معلول دیگر. (برهان *لمی*)

از نظر مرحوم مظفر ره، از آنجایی که برهان اول آن، **إنی** است ما آن را نوعی از *إنی* محسوب می کنیم. (اسم دیگری برایش نمی گذاریم).

مثال: (صغری) این آب به جوش آمده است.

(کبری) هر آبی که به جوش آید بخار می شود.

نتیجه: این آب بخار می شود.

برهان فوق، برهان *انی* نوع دوم است. به دو تا برهان قابل تجزیه است:

۱. این آب به جوش آمده است.

هر آبی که به جوش آید به حرارت صد درجه رسیده است. → برهان *إنی* دلیل

معلول (۱) علت

نتیجه: پس این آب به حرارت صد درجه رسیده است.

۲. این آب به حرارت صد درجه رسیده است.

هر آبی که به حرارت صد درجه برسد بخار می شود. → برهان *لمی*

علت معلول (۲)

نتیجه: پس این آب بخار می شود.

***تمرین:** اقسام برهان *إنی* را در مثال های زیر مشخص کنید. برهان *إنی* نوع دوم را به دو برهان تجزیه کنید.

۱- خدا عالم را خلق کرده است. هرکس عالم را خلق کند قادر است. پس خدا قادر است.

۲- خمر مسکر است. هر آنچه مسکر باشد دارای اتیلن است. پس خمر دارای اتیلن است.

۳- آنجا دود است. هر جا دود باشد حرارت است. پس آنجا حرارت است.

۴- زید به مکه می رود. هرکس به مکه رود هزینه سفر را دارد. پس زید هزینه سفر را دارد.

۵- الطريق الاساس الفكري لتحصيل البرهان

روش فکری اساسی برای بدست آوردن برهان:

نزد عقلا، دو قضیه اساسی و پایه وجود دارد که بدیهیه اولیه هستند و هیچ اختراع و استنباط و برهانی بدون آن دو تام و کامل نیست. اگر کسی این دو قضیه را نپذیرد و یا در آن دو شک کند، این شخص یا در مقام ستیز با حق است یا عقلش بیمار است.

بنابراین هر برهانی بر دو **قضیه بدیهیه اولیه** زیر استوار است:

۱- **قانون علیت:** تحقق معلول بدون علت، محال است. (استحاله وجود الممكن بلا علّه)

۲- **قانون وجوب علی - معلولی:** تخلف معلول از علت تامه اش محال است. (استحاله تخلف المعلول عن العله)

بنابراین قانون علیت، **حصول یقین، نیازمند علتی** است. و بنابر قانون وجوب علی - معلولی، **از مقدمات یقینی، بالضروره نتیجه ای یقینی** خواهیم داشت. حال سوال این است که: علت یقین به مطلوب (مدعا) چیست؟

۱. یا علت درونی است: یعنی خود تصور اجزای قضیه، علت حکم و علم به نسبت بین موضوع و محمول آن می شود. و این فقط در قضایای بدیهیه اولیه است.

مثال ۱: کل بزرگتر از جزء است.

مثال ۲: اجتماع نقیضین محال است.

۲. یا علت بیرونی است، در این صورت:

الف) یا یکی از حواس ظاهری و یا باطنی علت یقین است. در مشاهدات و متواترات

مانند: این گل خوشبو است. (حسیات) / مانند: کعبه در مکه است. (متواترات)

نکته: مشاهدات و متواترات، قضایای جزئی هستند پس آیا عقل می تواند آنها را درک کند بنابراین که حکیمان گفته اند: «عقل نمی تواند جزئیات را درک کند بلکه کلی نگر است»؟

جواب: حواس در واقع، سپاهیان عقل اند و عقل در ادراک جزئیات از آنها یاری می گیرد.

بنابراین مراد حکیمان از اینکه عقل نمی تواند جزئیات را درک کند، این است که عقل به تنهایی و بدون بکارگیری یک ابزار ادراکی، نمی تواند درک جزئیات کند و گرنه هم کلیات و هم جزئیات با قوه عاقله ادراک می شود.

ب) یا تشکیل قیاس، علت یقین به مطلوب است.

۱- **یا قیاس خفی است:** که فی نفسه نزد عقل حاضر است و نیازی به کسب و اندیشه ندارد. وقتی

علت، نزد عقل حاضر باشد، بنابر وجوب علی - معلولی، معلول آن یعنی یقین به مطلوب هم نزد

عقل حاضر است. مانند قیاسی که در مجربات، حدسیات و فطریات نهفته می باشد. به این قضایا از این جهت، بدیهی یا ضروری می گویند که در اثر حضور علتشان نزد عقل، بدون هیچ کسب و نظری، به طور ضروری یقین به آنها حاصل می شود.

۲- یا قیاس آشکار است: یعنی این قیاس فی نفسه نزد عقل، حاضر نیست و لذا برای دستیابی به یقین باید تلاش کرد تا آن قیاس را با فکر و اندیشه بدست آورد و این کار با رجوع به بدیهیات امکان پذیر است. در اینجاست که به برهان نیاز داریم. هرگاه این قیاس حاضر گشت، برهان به روش لمی یا ینی تنظیم می شود.

از نظر مرحوم مظفر ره، تلاش ذهن برای حاضر کردن علت یقین که نزد عقل حضور ندارد، همان کسب و اندیشه (تفکر) است و آنچه ذهن انسان را به تلاش فرا می خواند تا تفکر کند، این قضیه بدیهیه اولیه است که: «تحقق معلول (ممکن) نیازمند علت است».

مراد از معلول در اینجا، **یقین به قضیه (مطلوب یا مدعا)** می باشد. بنابراین برای اینکه

یقین به مطلوب برای ما حاصل شود نیاز به علت داریم.

علت یقین هم در اینجا، برهان ینی یا لمی است که هرگاه فراهم شود، بنابر وجوب علی - معلولی بالضروره، یقین به مطلوب حاصل می گردد. (در این جااست که می گوئیم: ثبت المطلوب)

بنابراین پایه و اساس هر برهانی بر این دو بدیهیه اولیه (قانون علیت و وجوب علی - معلولی) استوار است که ستون و اساس فکری هر برهانی به شمار می آیند. 😊

۶- اقسام البرهان اللمی

همانطور که گفته شد در برهان لمی، حدوسط هم واسطه در اثبات و هم واسطه در ثبوت است یعنی هم علت تصدیق (حکم) و هم علت وجود واقعیِ حداکبر برای حداصغر در عالم واقع و خارج است.

برای تشخیص اقسام برهان لمی، باید به رابطهٔ حدوسط با حداکبر توجه کنیم:

۱. یا حدوسط، علت حداکبر است. = **برهان لمی مطلق**

مثال: (صغری) این آهن حرارتش بالا رفته است.
(کبری) هر آنچه **حرارتش بالا رفته است** حجمش زیاد می شود.

حدوسط: علت حداکبر: معلول

نتیجه: این آهن حجمش زیاد می شود.

۲. یا حدوسط، علت حداکبر نیست = **برهان لمی غیر مطلق**

برهان لمی غیر مطلق دارای اقسام زیر است:

الف) یا حدوسط معلولِ حداکبر است.

مثال: (صغری) این چوب در مسیرِ زبانه کشیدن آتش است.
(کبری) هر آنچه **در مسیر زبانه کشیدن آتش باشد**، می سوزد.

حدوسط: معلول حداکبر: علت

نتیجه: پس این چوب می سوزد.

ب) یا حدوسط، معلول حداصغر است.

مثال: (صغری) مجموع زوایای مثلث، **مساوی دو قائمه** است.
(کبری) هر آنچه **مساوی دو قائمه** است نصف مجموع زوایای مربع است.

حداصغر: علت حدوسط: معلول

نتیجه: مجموع زوایای مثلث، نصف مجموع زوایای مربع است.

ج) یا حدوسط نه معلول حداکبر است و نه معلول حداصغر.

مثال: این حیوان **کلاغ** است؛ هر **کلاغی** سیاه است. پس این حیوان سیاه است.

۷- معنی العلة فی البرهان اللمی

در مباحث برهان گذشت که حدوسط، علت ثبوت حداکبر برای حداصغر است. علت چیست؟

علت، چیزی است که از نبودن آن، نبودن شیء دیگر (معلول) لازم می آید.

اقسام علت ← یا **علت تامه**: هستی بخش و وجود دهنده به معلول است. (شرط لازم و کافی)
یا **علت ناقصه**: وجود معلول به نحوی به آن وابسته است به گونه ای که شرط لازم برای تحقق معلول می باشد ولی به تنهایی کافی نیست.

علت تامه ← یا **بسیطه** است: ذات علت به تنهایی برای وجود معلول کافی است.

مانند خداوند متعال

یا **مرکبه** است: علت تامه ای که از مجموعه ای از علل ناقصه تشکیل شده است و مجموعه آنها موجب وجود معلول می شود.

مثال: اکسیژن + دو تا هیدروژن = آب
علت ناقصه ۱ + علت ناقصه ۲ = معلول
علت تامه

نکته: برای تحقق یک معلول مادی مانند صندلی، چهار علت باید در عرض هم عمل کنند که به آنها

«**علل اربعه**» گویند. ← ۱- **علت فاعلی** (ما منه الوجود): علت هستی بخش و موجد به معلول است.

مثل: نجار (کسی که صندلی را می سازد)

← ۲- **علت مادی** (ما فیه الوجود): قوه و استعداد شیء برای تبدیل شدن به چیز دیگر

مثل: چوب (ماده ای که صندلی را با آن می سازند)

← ۳- **علت صوری** (ما به الوجود): فعلیت و صورتی که شیء می پذیرد.

مثل: صورت صندلی بودن (شکل و هیأت صندلی که به چوب داده می شود)

← ۴- **علت غایی** (ما له الوجود): هدف فاعل از تحقق این معلول

مثل: هدف و انگیزه نجار از ساختن صندلی (وسیله ای برای نشستن)

۸- تعقیب و توضیح فی أخذ العلیل حدوداً و سَطی

در این مبحث، مرحوم مظفر ره، شبهه ای را مطرح کرده و به آن پاسخ می دهد.

شبهه: ممکن است گفته شود: در برهان، علم به وجود علت (حدوسط)، مستلزم علم به وجود معلول (نتیجه) است و این تنها در صورتی صادق است که علت، علت تامه باشد. به عبارت دیگر فقط علت تامه می تواند به عنوان حدوسط قرار گیرد تا انسان، یقین به نتیجه پیدا کند. لذا هر یک از علل فاعلی، مادی، صوری و غایی که ناقصه اند نمی توانند به تنهایی برهان تشکیل دهند.

جواب: با وجود هر یک از علل اربعه به عنوان حدوسط در برهان لمی، می توان وجود سایر علل اربعه را در کنار آن، مفروض و مفروغ عنه گرفت. در این صورت، ضرورت وجود معلول در این موارد به خاطر آن است که وجود آن علت از وجود سایر علت ها جدا نیست و در نتیجه یکی از آنها بالقوه شامل دیگر علتهاست. به براهین زیر توجه کنید:

مثال ۱- (علت فاعلی به عنوان حدوسط قرار گرفته است)

(صغری) ماه در یک راستا با زمین و خورشید قرار دارد.

(کبری) هرگاه ماه در یک راستا با زمین و خورشید قرار گیرد، خسوف می شود.

نتیجه: ماه خسوف شده است.

مثال ۲: (علت صوری به عنوان حدوسط قرار گرفته است)

(صغری) این زاویه دو ضلع عمود بر هم دارد.

(کبری) هر آنچه دو ضلع عمود بر هم دارد قائمه است.

نتیجه: این زاویه قائمه است.

مثال ۳: (علت مادی به عنوان حدوسط قرار گرفته است)

(صغری) این بذر گیاه از خاک مناسب، آب و نور کافی برخوردار است.

(کبری) هر بذری که از خاک مناسب، آب و نور کافی برخوردار باشد رشد می کند.

نتیجه: این بذر گیاه رشد می کند.

مثال ۴: (علت غایی به عنوان حدوسط قرار گرفته است)

مریم به جلب توجه نیاز دارد؛ هرکس به جلب توجه نیاز داشته باشد خودنمایی می کند پس مریم خودنمایی می کند.

۹- شروط مقدمات البرهان

صرف داشتن مقدمات یقینی برای یک قیاس، مستلزم برهانی یقین آور و صحیح نمی باشد بلکه مقدمات آن باید شرایطی داشته باشند که منطقیون هفت شرط را ذکر کرده اند:

شرط اول: یقینی بودن تمام مقدمات

صغری و کبری باید از یقینیات بالمعنی الاخص باشند ← یا یقینی بدیهی است. (یقینیات شش گانه)
یا اگر یقینی نظری است باید به یقینی بدیهی ختم شود.

شرط دوم: اقدم و اسبقی بالطبع بودن مقدمات

این شرط، مخصوص برهان لمی است. در برهان لمی، مقدمات باید تقدم ذاتی و طبعی نسبت به نتیجه داشته باشند زیرا مقدمات، علت نتیجه هستند از اینرو علیت آنها باید در خارج، مشخص و واضح باشد و همیشه علتها تقدم ذاتی بر نتیجه دارند.

شرط سوم: اقدم و اسبقی عقلی بودن مقدمات

در هر برهانی، علم به مقدمات، تقدم زمانی بر علم به نتیجه دارد زیرا این مقدمات در عالم ذهن و اثبات، باید روشن و واضح باشند تا بتوان از آنها نسبت به نتیجه علم یافت. لذا یقین به مقدمات، تقدم زمانی و ذهنی بر نتیجه دارد.

شرط چهارم: اعراف و اجلی بودن مقدمات نسبت به نتیجه

مقدمات باید روشن تر از نتیجه باشد تا یقین به نتیجه را در ذهن ایجاد کند و اگر نتیجه، وضوح بیشتری داشته باشد برهان، اشتباه است.

شرط پنجم: تناسب داشتن مقدمات برهان با نتیجه آن

منظور از تناسب این است که در مقدمات برهان، باید محمولات نسبت به موضوعات، ذاتی و اولی باشند. (محمول، ذاتی و اولی باشد) در مباحث بعدی خواهد آمد.

شرط ششم: ضروری بودن مقدمات

مقدمات برهان باید ضرورت ذاتیه و وصفیه داشته باشند به این صورت که محمول برای وصف عنوانی موضوع ضرورت داشته باشد و آن وصف عنوانی نیز برای ذات موضوع ضرورت داشته باشد.

مثال: برف منعکس کننده نور است بالضروره.

در این مثال، منعکس کننده نور بودن برای ذات برف ضروری نیست بلکه برای وصف عنوانی برف یعنی سفیدبودن، ضروری است و این وصف (سفید بودن) نیز برای ذات برف ضروری است. به همین دلیل گفته می شود که ضروری باب برهان، مشروطه عامه است.

اما ضروری باب موجّهات (قیاس)، مشروطه عامه نیست یعنی ضرورت وصفی ندارد بلکه محمول برای ذات موضوع ضروری است. مانند: انسان ناطق است بالضروره. (ناطق بودن برای ذات انسان ضرورت دارد).

شرط هفتم: کلیه بودن مقدمات

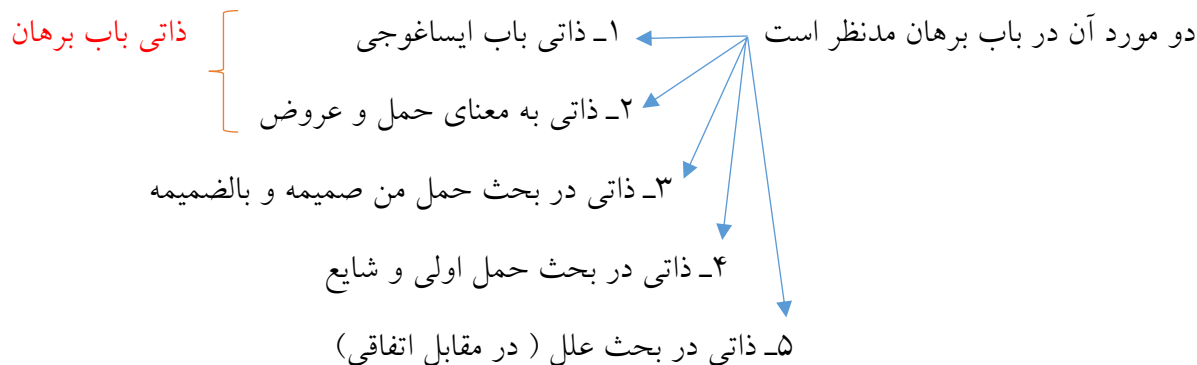
مراد از کلیه بودن مقدمات، در مبحث قیاس و در باب برهان با هم فرق دارد. در مبحث قیاس، مقدمه کلیه، در برابر محصوره جزئیه، مهمله و شخصیه قرار دارد. اما در باب برهان وقتی می گوئیم مقدمه، کلیه باشد یعنی محدود به افراد و زمان خاصی نباشد لذا فقط در مقابل شخصیه قرار دارد و محصوره کلیه، جزئیه و مهمله را شامل می شود.

نکته: شروط ششم و هفتم در همه براهین عمومیت ندارد بلکه فقط در مواردی که نیاز به نتیجه ای ضروری و کلی داشته باشیم این شروط را هم لازم داریم.

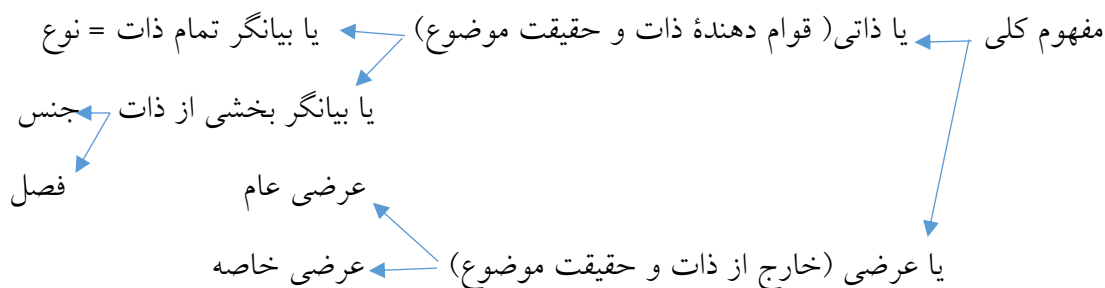
۱۰- معنی الذاتی فی کتاب البرهان

منظور از اینکه محمول باید ذاتی موضوع باشد در باب برهان چیست؟

کلمه ذاتی به اشتراک لفظی در موارد مختلف کاربرد دارد مرحوم مظفر ره، به پنج مورد اشاره می کند که فقط



۱- ذاتی باب ایساغوجی (کلیات خمس)



تعریف ذاتی در باب ایساغوجی: محمولی است که در تعریف موضوع أخذ می شود.

مثال: انسان ناطق است. ← تعریف انسان: حیوان ناطق

۲- ذاتی در باب حَمَل و عَرُوض

تعریف ذاتی در باب حَمَل و عَرُوض: محمولی است که موضوع یا یکی از مقومات موضوع در تعریف آن محمول، أخذ می شود.

۱. یا خود موضوع در تعریف محمول آمده است: مثل: الانفُ أفتس.
ببینی ← بیننی پهن و استخوان کوتاه

۲. یا نوع موضوع در تعریف محمول آمده است.

مثل: الفاعلُ مرفوعٌ.
نوع فاعل: کلمه ← مرفوع: کلمه ای است که حرکت آخر آن دارای علامت رفع باشد.

۳. یا جنس موضوع در تعریف محمول آمده است.

مثل: الفعلُ الماضي مبنیٌ.
جنس فعل ماضی: کلمه ← مبنی: کلمه ای است که حرکت حرف آخر آن ثابت است.

۴. یا جنسِ جنسِ موضوع در تعریف محمول آمده است.

مثل: المفعولُ المطلقُ منصوبٌ.
جنسِ جنسِ مفعول مطلق: کلمه ← منصوب: کلمه ای است که حرکت آخر آن دارای علامت نصب است.

خلاصه: ذاتی در باب برهان، اعم از ذاتی در باب ایساغوجی و ذاتی در باب حمل و عروض است. در این صورت می توان در تعریف ذاتی باب برهان گفت:

« یا محمولی است که در تعریف موضوع أخذ شود و یا محمولی است که موضوع یا یکی از مقومات موضوع در تعریف آن أخذ شود.»

۳- ذاتی در در بحث حمل من صَمِيمه و بالضمیمه

هرگاه محمول از ذات موضوع انتزاع شده و به تنهایی برای حمل بر موضوع کافی باشد = حمل من صمیمه مانند: انسان ناطق است.

هرگاه حملِ محمول بر موضوع، نیاز به ضمیمه شدنِ واسطه ای داشته باشد = **حمل بالضمیمه**
مانند: جسم سفید است. (باید سفیدی بر جسم عارض شود تا بتوان سفید را بر جسم حمل کرد).

۴- ذاتی در بحث حمل اولی ذاتی و شایع صناعی

مقدمه ۱: حمل یعنی برقراری این همانی و اتحاد بین دو چیز. زیرا در هر حملی، حکم می شود به این که محمول همان موضوع است.

مقدمه ۲: در هر حملی چون موضوع و محمول دو چیز مغایر هم هستند پس باید از جهتی، این غیر آنی و افتراق هم بین موضوع و محمول باشد.

نتیجه: پس در هر حملی باید بین موضوع و محمول از جهتی اتحاد باشد و از جهت دیگر افتراق.

حال اتحاد و افتراق آنها چگونه است؟ دو حالت وجود دارد:

۱. یا اتحاد مصداقی و افتراق مفهومی دارند = **حمل شایع صناعی**

مانند: انسان ضاحک است. ← اتحاد انسان و ضاحک در مصداقی مثل زید است.

انسان = حیوان ناطق

افتراق آنها در مفهوم است زیرا

ضاحک = ذات ثبت له الضحک

۲. یا اتحاد مفهومی و مصداقی دارند و افتراق آنها اعتباری و قراردادی است = **حمل اولی ذاتی**

مانند: انسان حیوان ناطق است. ← انسان و حیوان ناطق در مصداقی مثل زید اتحاد دارند.

در مفهوم هم اتحاد دارند زیرا انسان = حیوان ناطق

پس تغایر و افتراق آنها واقعی نیست بلکه اعتباری است:

۱- یا به اجمال و تفصیل با هم تغایر دارند: مثلاً چون حد تام به تفصیل نوع می پردازد و آن را روشن می کنند می گویند: حد تام مفصل و نوع مجمل است و تغایر این دو به اجمال و تفصیل است.

۲- یا به توهم با هم تغایر دارند: در مثال هایی که یک ذات را بر خودش حمل می کنند مانند:

« انسان انسان است » حقیقتاً افتراقی بین موضوع و محمول نیست بلکه افتراق آن دو توهمی است.

خلاصه: با توجه به اتحاد و افتراق بین موضوع و محمول، حمل بر دو قسم است ← حمل شایع صناعی
← حمل اولی ذاتی

۵- ذاتی در بحث علل (در مقابل اتفاقی)

رابطه بین علت و معلول، رابطه ذاتی و حقیقی است یعنی هرگاه علت محقق شود حتما معلول هم محقق می شود و اگر معلول محقق نباشد حتما علتش وجود نداشته است.

مانند: هرگاه آتش روشن کنید چوب می سوزد.

هرگاه تقارن دو چیز با یکدیگر به خاطر رابطه علی و معلولی نباشد بلکه برحسب اتفاق، وجود یکی مقارن با وجود دیگری بوده است رابطه آن دو را اتفاقی گویند.

مانند: در گشوده شد پس آسمان برقی زد.

۱۱- اولی بودن مقدمات برهان

مراد از این که مقدمات برهان باید اولی باشد یعنی این که:

۱. یا محمول، بدون هیچ واسطه ای بر موضوع حمل شود.

مانند حمل جنس قریب و فصل قریب بر نوع

انسان حیوان است. / انسان ناطق است.

۲. یا اگر محمول، با واسطه بر موضوع حمل می شود واسطه با موضوع از نظر مصداقی مساوی باشد.

مانند عرضی ذاتی حقیقی (عرضی که به خاطر ذات موضوع به موضوع ملحق شود نه به خاطر غیر ذات) بر موضوع: انسان متعجب است. / انسان ضاحک است.

(انسان چون ناطق است متعجب هم هست و چون متعجب است ضاحک هم هست پس متعجب و

ضاحک بواسطه ناطق که از نظر مصداقی با انسان مساوی است بر انسان حمل می شوند).

نکته: اگر محمول، با واسطه بر موضوع حمل می شود و واسطه از نظر مصداقی اعم از موضوع باشد، نسبت

به آن، اولی محسوب نمی شود. مانند اجناس بعید و فصول بعید که بر نوع حمل می شوند به واسطه چیزی

اعم از نوع، می باشد. مانند: انسان **جسم** است. (جسم به واسطه جسم نامی و حیوان که اعم از انسان هستند

بر انسان حمل می شود)

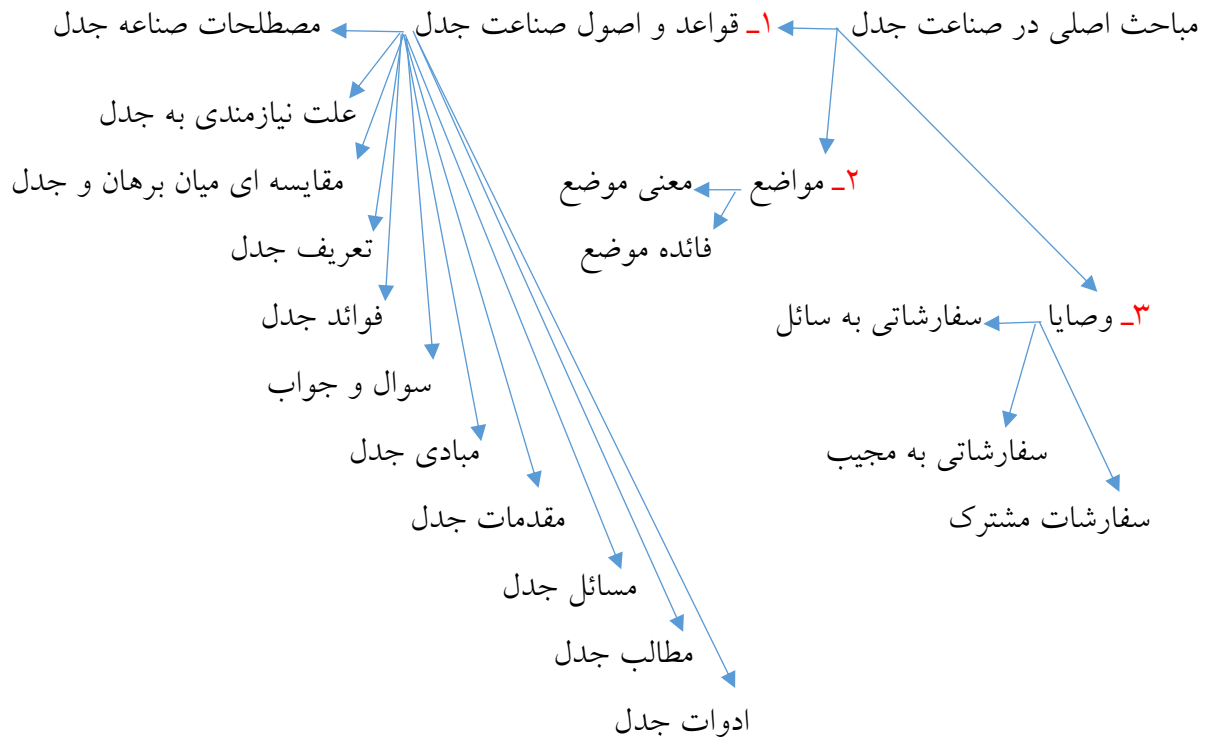
والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ

پایان صناعت برهان

یوسفی سوتہ / ۱۸ / ۸ / ۱۳۹۷

الفصل الثانی: صناعة الجدل أو آداب المناظرة

یکی از صنعت های بسیار مهمی که در استدلال و حجت سهم به سزایی دارد **جدل** است.



المبحث الاول: القواعد و الاصول

۱- مصطلحات این صنعت

۱. واژه جدل

الف) جدل در لغت به معنای ستیزه جویی و لجاجت ورزیدن در خصومت های گفتاری که غالباً با حيله گری و فریب دادن خصم همراه است و گاهی این حيله بازی از عدل و انصاف خارج شده و از هر راهی چه حق و چه باطل می کوشد مطلوب خود را به کرسی بنشانند. به همین خاطر است که شرع مقدس اسلام برخی از مجادلات را منع نمود و از آن نهی کرده است چون باعث خروج از عدل و انصاف، حق کشی و بگو مگو های بی خودی است. (مرآء) مانند: سوره بقره آیه ۱۹۷: «لاجدال فی الحجج».

اما اگر جدال منصفانه و عادلانه باشد و شخص مجادل جهات اخلاقی، انسانی، عقلی و شرعی را مراعات کند در اسلام نه تنها منع نشده بلکه به آن دستور داده شده است.

از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: نزد امام صادق علیه السلام جدال در دین مطرح شد، برخی گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام، از آن نهی کرده اند، امام صادق علیه السلام فرمود: به طور مطلق از آن نهی نشده، بلکه از جدال غیر احسن نهی گردیده است. چنانکه در سوره عنکبوت آیه ۴۶ آمده: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»...

از آن حضرت درباره جدال احسن و غیر احسن سوال شد، فرمود: جدال غیر احسن آن است که با فردی که اهل باطل است به جدال برخیزی و نتوانی سخن باطل او را با دلیل مردود سازی بلکه به انکار سخن او اکتفاء ورزی، و یا آنکه او سخن حقی را مطرح نموده و هدف او این است که از آن به گونه ای بر اثبات سخن باطل خود بهره گیرد و تو از بیم آنکه او به چنین هدفی دست نیابد آن مطلب حق را انکار نمایی، چنین جدالی بر پیروان ما روا نیست زیرا مایه تقویت مخالفان و تضعیف شیعیان می گردد.

اما جدال احسن، همان است که خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعلیم نمود، آنجا که به او فرمود تا با فردی که در صدد انکار معاد برآمده و گفته: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (یس ۷۸)» به جدال برخاسته و بگوید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (۷۹)» و نیز به او بگوید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً ... (۸۰)» و نیز به او بگوید: «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ... (۸۱)». این جدال احسن است زیرا پرده از شبهات کافران بر گرفته و عذر آنان را قطع می نماید.^۱

ب) جدل در اصطلاح: استدلالی است که در آن از مشهورات یا مسلمات به منظور اقناع و الزام طرف مقابل استفاده می شود تا بدین وسیله مطلب مورد نظر خودش را اثبات یا رد کند. به کسی که این صناعت را بکار می برد **مجادل** یا **جدلی** گویند.

۲. واژه وضع

الف) در لغت یعنی قرار دادن و نهادن

ب) در اصطلاح: «وضع» معنای ویژه ای دارد که عبارت است از: «مطلق رأی و نظریه»

۱. یا رأی معتقد به = یعنی نظریه ای که شخص قلباً به آن معتقد بوده و به همین جهت از عقیده خود دفاع می کند و اعتراضات را پاسخ می گوید.

۱. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ترجمه از جعفری، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ: اول، ۱۳۸۱ ش، ج ۱ صص ۱۸ تا ۲۲.

۲. یا رأی ملتزم به فقط = یعنی نظریه ای که شخص به آن معتقد نیست ولی بنابر مصالحی، خود را ناچار به دفاع از آن می بیند.

بنابراین مقصود از وضع، «مطلق رأیی است که شخص به آن ملتزم شده است خواه بدان عقیده داشته باشد یا عقیده نداشته باشد».

نکته: گاهی به نتیجه قیاس در جدل نیز «وضع» گفته می شود. یعنی همان چیزی که در برهان، «مطلوب» خوانده می شود. در اینصورت «وضع» تقریباً به معنای ادعایی است که شخص در صدد اثبات یا ابطال آن است.

۲- چرا به جدل نیاز داریم؟

انسانها موجوداتی اجتماعی هستند و به صورت دسته جمعی زندگی می کنند و هر انسانی در مسایل اجتماعی، فردی و مسائل دینی، عقیدتی، اقتصادی و... دارای رأی و عقیده ای خاص می باشد (که در اصطلاح جدل «وضع» گویند)، بنابراین چه بسا در محافل و مجالس، این مسائل مطرح می شود و مورد بحث و گفتگو قرار می گیرد. در نتیجه در برابر هر وضعی (عقیده و رأی) دو گروه صف می کشند:

۱. گروهی که آن عقیده را قبول دارند و در صدد اثبات آن هستند.

۲. گروهی که آن عقیده را قبول ندارند و در صدد نقض و ابطال آن هستند.

بهترین و متقن ترین راه برای هر کدام از این گروهها اقامه برهان است ولی عواملی مانع اقامه برهان می شود. بنابراین مهمترین روش استدلالی بعد از برهان که عام المنفعه است «روش جدل» است.

عواملی که مانع از اقامه برهان می شود و علت روی آوردن به جدل است عبارتند از:

۱. برای هر مسأله ای که مورد نزاع دو گروه است یک برهان بیشتر وجود ندارد و لذا هر دو گروه نمی توانند آن را بکار برند زیرا حقیقت، در هر حال یکی بیش نیست پس در آنجا که حق با یک طرف است طرف دیگر بحث برای تأیید مطلوب خود، ناچار است به جدل تمسک جوید.

۲. دشوار بودن فهم برهان برای توده مردم:

ذهن توده مردم از ادراک مقدمات برهانی در آنجایی که این مقدمات از قضایای مشهور و رایج میان آنها نیست، بسیار دور است در حالی که غرض مجادل غالباً اسکات خصم در برابر توده مردم است.

۳. عجز و ناتوانی مستدل برای اقامه برهان و یا درک صحیح آن.

۴. تناسب نداشتن فهم برهان با نوآموزان یک رشته علمی.

۳- مقایسه بین جدل و برهان

۱. مقدماتی که در برهان بکار می رود فقط «یقینیات بالمعنی الاخص» است که قطعاً نتیجه ای یقینی از آن حاصل می شود ولی در جدل از «مسلمات» و «مشهورات» استفاده می شود.

۲. جدل بین ۲ نفر متخاصم اقامه می شود در حالی که برهان نیاز به دو طرف ندارد و گاهی انسان فقط برای خودش اقامه برهان می کند تا به حقیقت برسد.

۳. در هر مسأله، برهان یکی بیش نیست و امکان ندارد هر دو طرف بحث برای اثبات مدعای خود برهان بیاورند. اما جدل چنین نیست و هر دو طرف بحث می توانند آن را بکار برند.

۴. برهان تنها به صورت «قیاس» تالیف می شود اما مجادل علاوه بر قیاس می تواند استقراء و تمثیل را هم بکار برد. بنابراین جدل از جهت صورت، اعم از برهان است البته غالباً جدل به شکل قیاس و استقراء تنظیم می شود.

مثال ۱: (جدل به سبک استقرایی)

مانند اینکه طرف بحث می گوید: نظر مبارک امام (ع) راجع به فلان مسأله چنین است و سپس شروع می کند به بیان موارد که در فلان سخنرانی چنین فرموده، در فلان اعلامیه چنین فرموده و در فلان کتاب و در فلان دیدار خصوصی و عمومی و...

مثال ۲: (جدل به سبک تمثیل)

منافقین به مبارزه و آیات جهاد معتقد بودند ولی به عبادت و بندگی خدا و آیات صوم و صلاه معتقد نبودند و قرآن از زبان آنها حکایت می کند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» سپس می فرماید: «اولئک هم الکافرون حقاً».

در حالی که مسلمانان باید به تمام آیات معتقد و عامل باشند.

۴- تعریف جدل

« إِنَّهُ صِنَاعَةٌ عِلْمِيَّةٌ يُقْتَدَرُ مَعَهَا - حَسَبَ الْإِمْكَانِ - عَلَى إِقَامَةِ الْحُجَّةِ مِنَ الْمَقْدَمَاتِ الْمُسَلَّمَةِ عَلَى أَيِّ مَطْلُوبٍ يُرَادُ وَعَلَى مُحَافَظَةِ أَيِّ وَضْعٍ يَتَّفَقُ، عَلَى وَجْهِ لَا تَتَوَجَّهُ عَلَيْهِ مَنَاقِضَةٌ ».

جدل صناعتی است علمی که انسان با آن می تواند بر حسب امکان با استفاده از مقدمات مسلم (و مورد قبول خصم)، برای اثبات هر مطلوبی که می خواهد و دفاع از هر ادعایی که در نظر دارد، دلیل اقامه کند به گونه ای که نقضی بر وی وارد نشود.

نکات تعریف:

۱. **قید « حسب الامکان »**: ممکن است شخصی مجادل باشد و در رشته های مختلف آمادگی جدل داشته باشد یا در یک رشته مثلا مسائل دینی، در نود درصد، قادر به جدال هست ولی در یک یا چند مورد هم از مجادله عاجز است ولی این عجز به قدرت او و مجادل بودن او لطمه نمی زند. مثل پزشک ماهری که در بسیاری از بیماری ها تخصص دارد ولی احیانا از مداوای برخی امراض ناتوان است ولی این ناتوانی باعث نمی شود که ما او را طیب به حساب نیاوریم.

۲. **قید « علی ای مطلوب یراد »**: اشاره دارد به وسعت دامنه جدل که بر مطالب فلسفی، اجتماعی، دینی، علمی، سیاسی، ادبی و در جمیع فنون و معارف می توان از این طُرُق استدلالی بهره مند شد.

۳. **قید « علی محافظه ای و وضع یتفق »**: اشاره دارد به اینکه رأی، اعم است از رأی معتقد به و یا ملتزم به، تا در هر موردی بتواند مدافع آن وضع باشد.

۴. **قید « علی وجه لانتوجه علیه مناقضه »**: بیان می کند که باید شخص مجادل، کاملا هو شیار باشد و دچار تناقض گویی نشود و گرنه طرف بحث، مچ او را گرفته و مشت او را باز می کند و او را ر سوای خاص و عام می سازد.

۵- فواید جدل

فایده اصلی صنعت جدل این است که: شخص مجادل قادر می شود عقاید و نظرات مفید را تقویت و تایید کند و باطل گرایان و افسون گران و صاحبان آرای فاسد را به گونه ای برجای خود نشانند که توده ی مردم نیز متوجه پیروزی او شوند. (اسکات و افحام خصم)

فواید دیگری که صنایع جدل دارد عبارتند از:

۱. تمرین و تقویت ذهن برای تحصیل مقدمات، زیرا صاحب این صنعت (مجادل) می تواند در هر مساله ای مقدمات فراوان و سودمندی ارائه دهد و بر مطالب علمی و غیر علمی، دلیل اقامه کند.

۲. بدست آوردن حقیقت و کسب یقین در مساله ای که مورد بحث است. (هرچند هدف اصلی شخص مجادل فقط الزام خصم است نه رسیدن به یقین)

۳. آسان کردن فهم مصادرات یک علم برای نوآموزی که در آن رشته تحصیل می کند بواسطه ی مقدمات جدلی زیرا نوآموز در مراحل ابتدایی گاهی مصادرات آن علم را انکار کرده و پذیرش آنها برایش سخت است چون هنوز نتوانسته است به براهین آنها دست یابد. در این هنگام مقدمات جدلی زمینه تصدیق به آنها را فراهم کرده و اعتقاد به آنها را برای وی آسان می گرداند. و در نتیجه نوآموز پیش از ورود در علم و شناخت براهین مطالب آن، نسبت به صحت آنها اطمینان می یابد.

۴. این صنعت همچنین برای کسی که خواهان غلبه بر خصم است (چه حق با او باشد و چه نباشد) سودمند است زیرا او را در گفتگو، مباحثه و بازی با زبان و دو پهلوگویی قوی و ماهر می کند اگرچه حق با خصم باشد و بدین نحو بر خصم خود که در مقام جدال و مناظره با او ضعیف است، چیره می شود.

۵. همچنین این صنعت برای وکلا که شغلشان، دفاع از حقوق مردم است، مفید می باشد. هرچند که این صنعت، جزئی از کار و شغل شان آنهاست.

۶. همچنین این صنعت برای رهبر مردم سودمند است تا در برابر بدعت گزاران بایستد و از عقاید پیروان خود دفاع کند.

مثال: جدال آقای قرائتی (حفظه الله) با عده ای از اهل سنت، برای اثبات حقانیت شیعه:

ایشان بیان داشت: «با سه آیه ای که همه شما حفظ هستید در یک دقیقه ثابت می کنم که شیعه برحق است:

ما فقه خودمان را از اهل بیت (علیهم السلام) گرفته ایم که آنها، بنابر ۳ آیه قرآن، سه ویژگی دارند:

۱. «یطهرکم تطهیرا» معصوم هستند.

۲. «والسابقون السابقون» به عصر پیامبر (ص) نزدیکترند نسبت به امامان اهل سنت.

۳. «قتلوا فی سبیل الله» همه آنها شهید شدند.

در حالی که ۴ امام فقه سنی ها (حنبل، مالکی، شافعی، حنفی) معصوم نبودند. یک قرن بعد بودند و شهید هم نشدند».

۶- سؤال و جواب

چون جدل بین دو نفر مجادل، رخ می دهد لذا غالباً به صورت سؤال و جواب است:

۱. **سائل:** به مهاجم و کسی که سعی می کند با سؤال های خودش رأی طرف مقابل را به هم بریزد، سائل گویند. (کسی است که می خواهد وضعی را نقض کند)

۲. **مجیب:** به کسی که حملات مهاجم را دفع و از نظر خودش دفاع می کند. (مجیب کسی است که از یک وضع، دفاع می کند و به آن ملتزم است و نهایت تلاش خود را بکار می برد تا طرف دیگر، او را ملزم نکرده و شکست ندهد) و تکیه ی او در تقریر و تبیین و وضع خود بر **مشهورات** است یا **مشهورات مطلق** و یا **مشهوراتی که محدود** است و تنها نزد گروه های خاصی پذیرفته شده است.

ولی اعتماد سائل در نقض وضع مجیب، بر مقدماتی است که مجیب آنها را پذیرفته است (مسلمات) اگرچه مشهور نباشد.

نکته: به هر سائل و مجیبی، جدلی نمی گویند بلکه جدلی کسی است که سوالاتش روی حساب و براساس قواعد این فن بوده و جواب ها نیز روی ضابطه و معیار باشد. (برای آشنایی بیشتر با نمونه هایی از جدل، می توانید به کتاب شبهای پیشاور در دفاع از حریم شیعه، تألیف: محمد موسوی سلطان الواعظین شیرازی که شامل ۱۰ جلسه مناظره است رجوع نمایید)

مراحل سؤال و جواب (روش فنی جدل)

سؤال و جواب در این فن دارای چهار مرحله است که سه مرحله ی آن مربوط به سائل و مرحله ی چهارم مربوط به مجیب است:

مرحله اول: سائل، سوالاتی را به صورت استفهام، در برابر خصم خود که می خواهد از آن وضع، دفاع کند قرار می دهد. و به تدریج با سؤال از آنچه دور از مقصود است به گونه ای که می خواهد به مقصود خود نزدیک می شود؛ زیرا گاهی انسان می خواهد خصم را بی آنکه او را متوجه حمله و هجوم خود سازد، تسلیم خود کند و گاهی او را متوجه تهاجم خود می کند اما نمی گذارد بفهمد از کدام جهت می خواهد بر او بتازد تا مبادا در پاسخ به حيله و چاره جویی دست زند.

مرحله دوم: هدف سائل از این سؤالات پی در پی این است که از خصم اعتراف بگیرد و دانسته یا ندانسته، وی تسلیم شود و به مقدمات اعتراف کند که به ضرر خود او تمام خواهد شد.

مرحله سوم: پس از آنکه سائل از خصم اعترافات فراوانی گرفت و زمینه مهیا شد و انظار عموم به سمت او جلب شد سائل از همان قضایای مورد اعتراف خصم یک قیاس جدلی تشکیل می دهد و نتیجه ی دلخواهش را که نقض وضع مجیب (ابطال رأی مجیب) است می گیرد.

مرحله چهارم: از اینجا عملیات مجیب شروع می شود و وی باید تلاش کند که خود را از این تهاجم خلاص کند و اگر می تواند قیاسی از مشهورات تشکیل دهد و کاری کند که هم سائل و هم مردم در برابر او تسلیم شوند.

نکته: اصل فن جدل به همین چهار مرحله است، اما می توان دایره جدل را از این گسترده تر کرد و آن را محدود به چهار مرحله بالا و به صورت سؤال و جواب مستقیم نکرد بلکه با استفاده از قیاس جدلی و استفاده از مشهورات و مسلمات، مطالبی را بیان کند و اعتراضات مخالفین را یکی یکی جواب بدهد. حتی مجادله لازم نیست شفاهی باشد بلکه به صورت مکاتبه بین دو نفر هم می تواند باشد.

مثال هایی برای مراحل جدل:

مثال ۱- در اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، باب اول، حدیث سوم، مناظره هشام ابن حکم (یکی از شاگردان امام صادق ع و امام کاظم ع) با عمرو بن عبید (دومین رهبر معتزله که در مسجد بصره، مجلس موعظه و درس داشت) آمده است:

هشام بن حکم به مجلس درس عمرو بن عبید در بصره رفت و پس از اجازه، سؤالات خود را به شرح ذیل مطرح کرد:

هشام: آیا تو چشم داری؟ با آن چه می کنی؟ ← عمرو: بله مبصرات را می بینم.

هشام: آیا گوش داری؟ با آن چه می کنی؟ ← عمرو: بله صداها را می شنوم.

هشام: اعضا و جوارح داری؟ با آن چه می کنی؟ ← عمرو: چه پرسشهای نسنجیده و نابخردانه ای داری؟

هشام: پرسش های من اینگونه است. شما پاسخ ← عمرو: بله چشم و گوش و اعضا و جوارح دارم.

دهید و بگذارید من پرسش هایم را مطرح کنم.

هشام: آیا غیر از اینها، قلب و عقل هم داری؟ ← عمرو: بله

هشام: چه نیازی به قلب و عقل داری؟ ← عمرو: به آنها نیاز دارم تا به رهبری آنها، هدایت و

کنترل شان، گوش و چشم و سایر اعضا و جوارحم

را از خطا نگه دارم.

هشام: بنابراین خداوند متعال برای جوارح تو امام و راهنما قرار داده، تا درست را از نادرست تشخیص داده و شک و تردید را برطرف سازد. در اینصورت چگونه خَلق خویش را در شک و تردید و اختلاف رها کرده و امام و راهنمایی که در شک و اختلاف به او رجوع کنند، برای آنان تعیین نکرده است؟

مثال ۲- در اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب ۱، حدیث اول آمده است:

شخصی به نام عبدالملک زندیق(ملحد) که ساکن مصر بود برای مناظره با امام صادق(علیه السلام) به مدینه آمد. در آن هنگام، امام(علیه السلام) برای مراسم حج به مکه رفته بود. عبدالملک به مکه آمد و امام(علیه السلام) را در حال طواف دید و نزدیک شد و با زدن شانه خود به شانه امام، نظر امام(علیه السلام) را متوجه ساخت. امام(علیه السلام) که از مقصود او مطلع بود از وی پرسید:

- نامت چیست؟ ← گفت: عبدالملک

- کنیه ات چیست؟ ← گفت: ابو عبدالله

امام(علیه السلام) فرمود: آن فرمانروایی که تو بنده ی او هستی فرمانروای کجاست؟ آیا فرمانروای زمین است یا فرمانروای آسمان؟ و آن خدایی که فرزند تو بنده اوست خدای زمین است یا خدای آسمان؟ هرکدام را انتخاب کنی مغلوب خواهی شد.

امام(علیه السلام) به او فرمود: پس از پایان طواف نزد ما بیا.

زندیق نزد حضرت رفت و پس از یک مذاکره کلامی نسبتاً طولانی به آفریدگار یکتا ایمان آورد و شاگرد هشام شد و به عنوان معلم شام و مصر انتخاب گردید.

مثال ۳: در اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، باب ۱، حدیث چهارم آمده است:

عبدالله دیصانی، شخصی بود که ابتدا مومن و از شاگردان حسن بصری بود ولی شبهاتی برای او پیش آمد که حسن بصری نتوانست پاسخ دهد. در نتیجه عبدالله دیصانی ملحد شد اما بعد از مناظره با امام صادق (علیه السلام) به توحید، نبوت و امامت ایمان آورد.

وی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از حضرت خواست تا او را به وجود خدا راهنمایی کند. امام (علیه السلام) نام او را پرسید، وی از گفتن نام خود امتناع ورزیده نزد دوستانش بازگشت. به او گفتند چرا نام خود را به حضرت نگفتی؟ گفت اگر می گفتم، از من می پرسید خدایی که تو بنده او هستی کیست؟ گفتند بار دیگر برو و بخواه که بدون آنکه نامت را بپر سد درباره خدا با تو سخن بگوید. وی نزد امام (علیه السلام) رفت. حضرت فرمود بنشین. آنگاه تخم مرغی را در دست گرفت و فرمود: « ای دیصانی، این پناهگاهی سرپوشیده است که پوستی محکم پیرامون آن را گرفته و زیر آن، پوستی رقیق است و زیر پوست رقیق، طلایی مایع و نقره ای مذاب قرار دارد که به یکدیگر آمیخته نشوند و کسی از داخل آن اطلاع ندارد و به صلاح و فساد آن، آگاه نیست. معلوم نیست جوجه نر با شد یا ماده، ناگهان شکافته شود و مرغانی مانند طاووس ها خارج شوند و آیا برای آن، مدبری نمی اندیشی؟

مثال ۴: در کتاب احتجاج شیخ طبرسی، مناظره امام موسی کاظم علیه السلام با هارون الرشید عباسی آمده است:

هارون: چگونه شما می گوید ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عقبی نداشت و به درستی که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و برای آن حضرت عقبی (اولاد ذکور) نبود.

حضرت (علیه السلام) در جواب او آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام را تلاوت فرمودند: « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ».

سپس حضرت فرمود: ای هارون، پدر عیسی (علیه السلام) کیست؟

هارون: عیسی پدری نداشت.

حضرت فرمود: خدای تعالی، عیسی (علیه السلام) را به ذریه انبیاء از طریق مریم، ملحق نموده و همچنین ما را هم به ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از طرف مادرمان فاطمه (علیها السلام) ملحق نموده است.

مثال ۵: مناظره شیخ شیعه با شیخ وهابی (به نقل از علامه طباطبایی ره)

روزی شیخ وهابی ای که کور بود با یک شیخ شیعه مناظره می کند و در مناظره اش از هر طریقی که می تواند به رد شیعه و توییح و توهین و ... می پردازد. از جمله می گوید: شما شیعیان، قرآن را از معنای ظاهر تأویل می کنید در حالی که باید به معنای ظاهر قرآن، اکتفاء نمود. مثلاً قرآن صریحاً می فرماید: «وجاء ربُّک» شیعه آن را تأویل می برد و می گوید: مراد، جاء امرُ ربُّک است. در حالی که ای معنی، غلط است.

شیخ شیعه، ساکت و آرام فقط به حرف های او گوش می داد. او می توانست در ردّ شیخ وهابی بگوید که این معنای شما از آیه، مستلزم جسمانیت خداست و محال. در حالی که چیزی نگفت.

وقتی شیخ وهابی از اطالۀ سخن، خسته شد دهانش کف کرد، شیخ شیعه رو به او کرد و گفت: «لابد این همه شما خود را عصبانی می کنید و زحمت می کشید و از ساحت قرآن و پیغمبر اسلام (صلی الله و علیه و آله) دفاع می کنید برای این است که در روز قیامت به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مشرف گردید! و او را زیارت کنید! و اعمال شما مقبول و مشکور واقع شود!

شیخ وهابی گفت: آری، آری.

شیخ شیعه گفت: ولی من متأسفم که شما در روز قیامت، رسول اکرم (صلی الله و علیه و آله) را نخواهید دید
ابداً!

شیخ وهابی عصبانی شد و گفت: به چه جهت؟ به چه علت؟

شیخ شیعه گفت: چون شما کور هستید و طبق تفسیر و معنایی که خودتان گفتید، ظاهر آیه ۷۲ سوره اسراء می فرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا». کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور است. بنابراین شما که در دنیا کورید در آخرت هم کورید و گمراه و نور ندارید!

شیخ وهابی چنان مضطرب و مشوش شد و چیزی نگفت 😊 > 😊 > 😊

مثال ۶: دیدار سعد حریری با رهبر انقلاب (نقل از مهاجرانی، وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی)

طارق متری، (وزیر فرهنگ لبنان در سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸) می گوید:

همراه سعد حریری (نخست وزیر لبنان) به تهران سفر کردیم. قرار ملاقات با آیه الله خامنه ای بود. (این دیدار در آذرماه ۱۳۸۹ انجام شده است)

قبل از دیدار قرار شد، جلسه ای با سعد حریری به عنوان نخست وزیر داشته باشیم. شش وزیر هم همراه بودیم. جلسه در محل اقامت حریری در کاخ سعد آباد برگزار شد. سعد حریری گفت: باید مساله (خلع) سلاح حزب الله را به عنوان مساله اصلی لبنان مطرح کنیم. من سخنی نگفتم، اما همه تایید کردند.

وقتی وارد دفتر آیه الله خامنه ای شدیم، ایشان بسیار گرم و صمیمانه سعد حریری را در آغوش گرفت. جوانی و هوشمندی اش را تحسین کرد. از مرحوم رفیق حریری ذکر خیری به میان آورد. از لبنان بسیار تعریف کردند.

ناگاه از سعد حریری پرسید، آقای نخست وزیر شما **رمان گوژ پشت نتردام** را خوانده اید؟! خب پیدا است که نخوانده بود!

سری تکان داد که معلوم نبود خوانده یا نه.

آیه الله خامنه ای فرمود: در این رمان یک زن بسیار زیبایی تصویر شده است. او زیباترین زن پاریس است. طبیعی است که قدرتمندان در صدد دستیابی به این زن هستند. لات های پاریس، قداره کشان، با نفوذها.

اما همه می دانند که **آن زن زیبا، اسمش چی بود!**

(طارق گفت، من گفتم از میریلدا! آیه الله خامنه ای با تمام چشمانش خندید و گفت احسنت! شما وزیر فرهنگ بودید!)

(آیه الله خامنه ای در ادامه فرمود) همه می دانستند که از میریلدا یک دشنه ظریف دسته صدف سپید بسیار تیز و کارا به همراه دارد. هر کس به او سوء نظری داشته باشد، از میریلدا از استفاده از آن دشنه تردید نمی کند. آقای نخست وزیر! لبنان مثل همان زن زیباست. لبنان عروس خاورمیانه است. خیلی ها به کشور شما نظر دارند. اسرائیل خطری است که شما را تهدید می کند. مگر تا خیایان های بیروت نیامدند؟ مگر مردم را نکشتند؟ ویران نکردند؟ سلاح مقاومت مثل همان دشنه از میریلداست. دشمن را نومید می کند و امکان عمل را از او می گیرد.

گفتگوها ادامه پیدا کرد. اما سعد حریری کلمه ای در باره سلاح حزب الله سخنی نگفت. بعد از جلسه پرسیدم: نگفتی؟ گفت: دیدی جلسه را چگونه اداره کرد و بحث را پیش برد. می شد مطرح کرد؟

مثال ۷: مناظره فیدل کاسترو با پاپ ژان پل دوم

ژان پل دوم، پاپ اسبق کاتولیک های جهان در سال ۱۹۹۸ به کوبا سفر کرده بود.

در این ملاقات پاپ ژان پل دوم از باب ارشاد و نصیحت به فیدل کاسترو گفت: « آیا شما به کلیسا ایمان دارید؟ »

فیدل با زیرکی جواب داد: « آیا شما خود به خداوند ایمان دارید؟! »

پاپ که از این پاسخ جا خورده بود چند لحظه سکوت کرد و گفت: « مردم عادی به خداوند ایمان دارند، چطور ممکن است من در مقام جانشین عیسی مسیح به خدا ایمان نداشته باشم؟ »

سپس کاسترو گفت: « خیالم راحت شد زیرا به خاطر سکوت شما در برابر تجاوزات نظامی امریکا در گوشه و کنار جهان و کشتار انسان ها و نشان ندادن واکنش در برابر این جنایات و عدم حمایت از مظلومین جهان تصور می کردم شما بی خدا هستید! »

پاپ که از سخنان کاسترو برآشفته شده بود و این عبارات را توهین به خود و پیروان کلیسای کاتولیک تلقی می کرد خواست جلسه ملاقات با کاسترو را ناتمام ترک کند اما کاسترو او را به تحمل و نشستن دعوت کرد و خطاب به او گفت: « اگر شما خود را نماینده عیسی مسیح در زمین می دانید و معتقد هستید میلیونها نفر در جهان پیرو دارید و بسیاری از رهبران جهان و از جمله رئیس جمهور آمریکا و مقامات این کشور به شما ایمان دارند و جایگاه ما را تقدیس می کنند، از آنها بخواهید هزینه های جنگی را کنار گذاشته و در مبارزه با فقر و نجات انسان ها به کار بگیرند! »

پاپ جواب داد: « کلیسا در سیاست دخالت نمی کند! »

و در اینجا کاسترو تیر خلاص را شلیک کرد و خطاب به پاپ گفت:

« اگر کلیسای کاتولیک با میلیونها نفر پیرو در سیاست دخالت نمی کند و کاری به سرنوشت مردم و بلایی که امپریالیسم غرب و سرمایه سالاران بر سر فقرا و کشورهای جهان سوم می آورند ندارد، پس چنین کلیسایی یک نقش فانتزی و تشریفاتی دارد و چیزی شبیه تشریفات جشن سال نو و یا هالووین و روز شکرگزاری و امثال آن است و چنین کلیسایی چکار به ایمان من دارد؟! البته که من به چنین کلیسایی ایمان ندارم! زیرا اهل تشریفات و مراسم فانتزی نیستم! »

پس از این ملاقات پاپ ژان پل دوم (پاپ اسبق) در بازگشت به رم خطاب به خبرنگاران گفت:

« اگر چه کاسترو به کلیسا ایمان ندارد، اما به تصور من از انسان های مورد توجه خداوند است! »

۷- مبایه جدل

مشهورات

مسلمات

تعریف مبایه: قضایایی که به عنوان مبدأ برای مقدمات جدل می باشند و عبارتند از

نکته ۱: «مشهورات» بین سائل و مجیب مشترک است و هر دو می توانند در قیاس خود از آن استفاده کنند. اما «مسلمات»، اختصاص به سائل دارد.

نکته ۲: باید توجه داشت هر چه مشهور نامیده می شود نمی تواند مبدأ جدل قرار گیرد زیرا سبب شهرت متفاوت است و از این جهت قضایای مشهور، بر سه دسته اند که فقط دسته اول صلاحیت دارد در مقدمات قیاس جدلی بکار رود.

۱. **مشهورات حقیقی:** قضایایی هستند که حقیقتاً شهرت دارند و بعد از تأمل و تعمق در حدود و اطراف آنها، شهرت شان باقی است و زایل نمی شود مانند مشهورات شش گانه ای که قبلاً گفته شد: واجبات القبول، تادیبات صلاحیه، خلیات، انفعالیات، عادیات و استقرائیات.

۲. **مشهورات ظاهری:** قضایایی هستند که در ظاهر امر و نگاه اولیه مشهور به نظر می رسند ولی با دقت و موشکافی در اطراف آنها به این نتیجه می رسیم که در حقیقت خود اینگونه قضایا مشهوره نیستند بلکه مقابلات آنها مشهورند. مانند قضیه: «أنصُرَ اِخاکَ ظالماً او مظلوماً» که در مقابل یک قضیه مشهور قرار دارد: «لاتنصر الظالم و ان کان اِخاک».

۳. **قضایای شبیه به مشهورات:**

قضایایی هستند که سبب شهرتشان یک امر ذاتی نیست بلکه به سبب یک امر عارضی مفارق (که خارج از ذات قضیه و زوال پذیر است) مشهور شده اند از این رو اگر آن سبب، زایل شود شهرت این قضایا هم زایل می شود.

مثلاً قضیه «بلند کردن سبیل حسن است». این شبیه مشهورات است و از مشهورات حقیقی نیست. در گذشته اکثر مردان به خاطر تقلید از ملوک و سلاطین، بلند کردن سبیل را خوب می دانستند اما امروزه با از بین رفتن سبب (تقلید از ملوک)، دیگر مردم، چنین کاری را نمی پسندند (استعمال این در جدل اصلاً درست نیست)

- بنابراین**
- ← مشهورات حقیقی در صنایع جدل بکار می روند.
 - ← مشهورات ظاهری در صنایع خطابه بکار می روند. در جدل درست نیست.
 - ← شبیه مشهورات در صنایع مغالطه بکار می روند در جدل درست نیست.

۸- مقدمات جدل

تعریف مقدمات جدل: به صغری و کبری استدلال جدلی، مقدمات جدل گویند (که مستقیماً یا غیر مستقیم باید از مشهورات باشند)

مقدمات جدل ← یا خودشان از مشهورات و مسلمات بوده و از مبادی اولیه جدل محسوب می شوند.

یا خودشان از مشهورات و مسلمات نیستند لکن به مشهورات و مسلمات منتهی و از آن بدست می آیند و از اینرو مقدماتی اکتسابی هستند همانند مقدمات برهان که برخی مستقیماً از یقینات بدیهی اند و برخی نیز نظری بوده ولی به بدیهیات، ختم می شوند. (بنابراین قضیه غیر مشهوری که مبتنی بر قضیه مشهور است مشهور اکتسابی است و می تواند در جدل بکار رود)

نکته: چگونه قضیه غیر مشهور به مشهورات منتهی می شود؟

بازگشت قضیه غیر مشهور ← یا از طریق مقایسه و مقارنه دو چیز است (مشهور به قرائن) که:

به مشهور

۱- **با هم شباهت دارند:** به این صورت که قضیه غیر مشهور، شهرت خود را به خاطر شباهتی که با قضیه مشهور دارد بدست می آورد.

مانند قضیه مشهور: « اطعام مهمان حسن است » با قضیه

غیر مشهور: « رفع نیازها و حوائج مهمان، حسن است » شباهت دارد زیرا میان « اطعام » و « رفع نیازها » شباهت است. ذهن از نیکو بودن اطعام مهمان به نیکو بودن رفع نیاز های مهمان منتقل می شود.

۲- یا با هم تقابل دارند: به این صورت که قضیه غیر مشهور، شهرت

خود را به خاطر تقابلی که با قضیه ی مشهور دارد بدست می آورد.

مانند قضیه مشهور « نیکی به دوستان خوب است » با قضیه غیر مشهور

« بدی به دشمنان خوب است » تقابل دارد زیرا میان « نیکی و بدی » و

همچنین « دوستان و دشمنان » تقابل است و ذهن از طریق مقایسه

و مقارنه میان این دو، از قضیه مشهور به قضیه غیر مشهور منتقل می شود.

یا از طریق قیاس جدلی است:

یعنی این قضیه ی غیر مشهور نتیجه ی قیاسی است که از مقدمات مشهور تشکیل شده است.

مثال: همه ب م هستند. (مشهور حقیقی)

همه م ج هستند. (مشهور حقیقی)

پس همه ب ج هستند. (قضیه غیر مشهوری که مبتنی بر مشهورات حقیقی است)

۹- مسائل جدل

هر قضیه ای که سائل در حال سؤال، عین آن یا مقابل آن را می آورد، مسأله جدلی خوانده می شود.

مثال: آیا نیکی به دوستان، خوب است یا نه؟ در مقابل ← آیا بدی به دشمنان خوب است یا نه؟

سائل می تواند از پاسخی که مجیب به این مسائل می دهد به عنوان مسلمات و برعلیه خود مجیب استفاده کند تا بتواند او را مغلوب سازد.

نکته: سائل از چه مسائلی می تواند سؤال کند و از چه مسائلی باید اجتناب کند؟

هر قضیه ای که به نحوی از انحاء چه مستقیم و یا غیر مستقیم به هدف سائل، مرتبط باشد و بتواند به او برای نقض و وضع موجود کمک کند، صلاحیت دارد که مورد سؤال واقع شود و سائل می تواند از خود آن قضیه یا متقابلاتش سؤال کند.

اما از برخی قضایا اصلاً نباید سؤال کند مانند:

۱- عدم پرسش از مشهورات عامه

مشهوراتی مانند اینکه «اجتماع نقیضین محال است»، «عدل حسن است»، «ظلم بد است» و ... را نباید مورد سؤال قرار دهد و بگوید: «آیا اجتماع نقیضین محال است؟»، «آیا عدل حسن است؟».

زیرا در این صورت موجب شک و شبهه در مشهورات می شود و موجب می تواند با انکار و مخالفت با آن قضیه مشهور، بر سائل جرأت پیدا کند و پیروز شود.

۲- عدم پرسش از ماهیت اشیاء (با ما هو) و همچنین عدم پرسش از علیت اشیاء (با لم ثبوتی یا اثباتی)

مثلاً نپرسد: «انسان چیست؟» زیرا چنین سؤالاتی مربوط به مقام یادگیری و استفاده است نه مقام جدل و غلبه بر خصم.

۱۰- مطالب جدل

استدلالات جدلی دارای باب واسعی است و در کلیه علوم و فنون، نافع و سودمند است:

۱- جدل، در کلیه مسائل فلسفی راه دارد و دو فیلسوف برای اثبات وضع خود و ابطال رأی دیگری حق دارند از جدل استفاده کنند.

۲- جدل، در مسایل اجتماعی نیز نافع است و مهمترین راه استدلال است.

۳- جدل در مسایل دینی، علمی، سیاسی، ادبی، در کلیه علوم و فنون، معارف الهی و بشری نافع است و هر قضیه ای از قضایای این علوم، صلاحیت آن را دارند که مطلوب به جدل باشند و با استدلالات جدلی به آنها برسیم.

البته برخی از قضایا هستند که مطلوب جدلی واقع نمی شوند و با استدلال جدلی نمی توان آنها را بدست آورد که برخی از آنها عبارتند از

۱- مشهورات حقیقی و مطلقه (مبادی جدل)

زیرا اینگونه قضایا دارای شهرت جهانی بوده و همگان در همه زمانها و مکان ها به آنها اعتراف دارند. از این رو قابل انکار و تشکیک نبوده و مافوق استدلال هستند و خود، مبدأ استدلال واقع می شوند. با این حساب جا ندارد که شخص جدلی در صدد اثبات آنها بر آید. (این قضایا از این حیث که استدلال بردار نیستند همانند بدیهیات شش گانه یقینی هستند).

۲- قضایای ریاضی و تجربی

قضایای ریاضی (حساب و هندسه..) و قضایای تجربی مثل علم خاصیت اجسام و علم مکانیک مثل علم ماشین آلات صنعتی و... از جمله قضایایی هستند که با حجت جدلی بدست نمی آیند چون اینها مبتنی بر حس و تجربه هستند.

نکته ۱: کسی که مشهورات حقیقی و مطلقه را انکار می کند، از راه استدلال جدلی نمی توان او را ساکت کرد چون منکر مبادی جدل است. تنها راه اسکات چنین افرادی، **تنبیه کردن، استهزا و یا احساس کردن آن امر منکر می باشد.**

مثال ۱: کسی می گوید ← به نظر من عبادت پروردگار، نیکو نیست. ← سزاوار تنبیه و شکنجه و یا آزار رساندن به پدر و مادر، قبیح نیست. ← است.

مثال ۲: کسی می گوید ← نور ماه از خورشید نیست. ← باید او را در میان جمع قرار داد تا دیگران به او بخندند و مسخره اش کنند.

مثال ۳: کسی می گوید ← آتش نمی سوزاند ← باید دستش را روی آتش نهاد تا حرارت را حس کند.

نکته ۲: برای کسی که مشهورات محدود و یا مورد اختلافی را انکار می کند می توان از حجت جدلی استفاده کرد و آن مشهورات محدود یا اختلافی را از طریق استدلال جدلی بدست آورد.

۱۱- ابزار و ادوات صناعت جدل

برای بدست آوردن ملکه صناعت جدل باید در چهار زمینه، تمرین و ممارست کرد. و این امور که در واقع ادوات و ابزار این ملکه هستند عبارتند از:

۱- تسلط بر مشهورات، حفظ و دسته بندی آنها و آشنایی با نحوه استنباط مشهورات از راه قرائن.

این ادوات باعث می شود که مجادل همیشه حاضر جواب باشد و هنگام بحث، تأنی و سکوت نکند.

۲- توانایی و قدرت بر تشخیص و تمییز میان معانی الفاظ مشترک، منقول، مشکک، متواطی، متباین، مترادف و دیگر احوال لفظ و قدرت بر تفصیل و تفکیک این امور به گونه ای که بتواند ابهام ها و دشواری هایی را که ممکن است در این باره بوجود آید برطرف سازد. منشأ بسیاری از نزاع ها روشن نبودن معانی الفاظ محل نزاع و خلط احکام آنهاست که با این ادوات می توان از آن اجتناب کرد.

(مثل بداء، که لفظ مورد اختلاف شیعه و سنی است و اگر نزاع لفظی بر طرف شود مشکل حل می شود)

۳- توانایی و قدرت بر تشخیص متشابهات و تمییز آنها، خواه این تمییز بواسطه فصل باشد یا بواسطه چیز دیگری.

فایده این ادوات در بدست آوردن فصل ها و عرضی خاصه های اشیاء روشن می شود و با کمک آن می توان حد و رسم اشیاء را بدست آورد. و نیز مجادل با این ادوات می تواند اثبات کند قیاس خصم، مع الفارق است.

۴- قدرت بر بیان تشابه میان اشیاء گوناگون - برعکس ادوات شماره ۳، خواه تشابه در امور ذاتی باشد و خواه در امور عرضی.

شخص مجادل باید بتواند میان اشیاء مختلف، وجوه شبه و جهات مشابَهت را بدست آورد.

فایده این ادات آن است که

- ۱- در بدست آوردن حدود و رسوم کمک می کند.
- ۲- این ادات در بدست آوردن جنس و شبه جنس بکار می رود.
- ۳- همچنین در جایی که خصم مدعی تفاوت میان دو شی است مجادل با کمک این ادات می تواند در برابر او بایستد.

مبحث دوم: مواضع جدل

مبحث اول از مباحث جدل، پیرامون اصول و قواعد بود که بیان شد. اینک مبحث دوم در رابطه با مواضع است که پنج مطلب در آن آمده است:

۱- معنای موضع

کلمه مواضع جمع موضع از ریشه وضع (قراردادن)، در لغت در وزن اسم مکان به معنای جایگاه و محل استقرار هر چیزی می باشد.

در اصطلاح صناعت جدل، موضع معنای خاصی دارد که مرحوم مظفر بیان کرده است:

« موضع عبارتست از حکم و تصدیق کلی ای که چند حکم و تصدیق کلی مشهوره از آن متفرع می شود و این قضایای مشهوره ای که از آن منشعب شده اند نسبت به آن قضیه کلی، جزئی هستند. (جزئی اضافی)

خود این قضایای حد نفسها، کلی هستند و به واسطه شهرتی که دارند می توانند مقدمه قیاس جدلی قرار گیرند.

نکته: خود موضع لازم نیست مشهور باشد بلکه گاهی مشهور است و گاهی مشهور نیست. اگر مشهور باشد می تواند در مقدمه قیاس جدلی بکار برود.

مثال ۱: قضیه موضع « هرگاه یکی از ضدین در موضوعی موجود باشد ضد دیگر، در ضد آن موضوع موجود است.»

خود این قضیه با همین تعابیر بین مردم مشهور نیست ولی قضایای مشهوری می تواند از آن متفرع شود

مانند:

۱- اگر احسان کردن به دوستان پسندیده باشد پس بدی کردن به دشمنان هم پسندیده است.

۲- اگر معاشرت با جاهلان ناپسند است پس قطع رابطه با عالمان هم ناپسند است

۳- هرگاه حق بیاید باطل می رود.

۴- هرگاه ثروتمندان فراوان شوند مستمندان اندک گردند.

۵- اگر گرما موجب انبساط است پس سرما موجب انقباض است.

مثال ۲: قضیه موضع: «هرگاه چیزی در یک زمانی یا مکانی یا حالتی یا موضوعی محقق شود پس آن چیز در همه موارد، همیشه موجود خواهد بود».

خود این قضیه با همین تعابیر بین مردم مشهور نیست ولی قضایای مشهوری می تواند از آن متفرع شود
مانند:

۱- اگر فردی یک بار در یک زمانی دروغ گفت پس او دروغگوست

۲- هرگاه انسان در حالت سختی ها و مصائب صبور باشد پس در همه حالات صبور است.

۳- اگر یک فرد سیاستمدار در خانه اش اسرار سیاسی را فاش کند پس او همیشه افشا کننده اسرار است.

مثال ۳: قضیه موضع: «هر چیزی که بالعرض، ممکن، نافع، جمیل و یا نیکو بود پس آن چیز مطلقاً ممکن، نافع یا جمیل و نیکو است».

خود این قضیه با همین تعابیر بین مردم مشهور نیست ولی قضایای مشهوری می تواند از آن متفرع شود
مانند:

۱- هرگاه طلبه بتواند در یک مساله فقهی اجتهاد کند پس اجتهاد برای او در همه مسایل مطلقاً ممکن خواهد بود.

۲- هرگاه صدق در حال عادی نافع است پس مطلقاً نافع است.

۳_ هرگاه خوش رفتاری با دشمن به هنگام ملاقات با وی خوب است پس خوش رفتاری با دشمن مطلقاً خوب است.

نکته: چرا بیشتر موضع ها شهرتی ندارند و شهرت فقط از آن جزییات آنها است؟

زیرا ← ۱- مواضع دارای موضوعات و محمولات خیلی وسیع و کلی هستند که تصور این مفاهیم عام و کلی برای عوام مردم خیلی مشکل تر از تصور مفاهیم جزئی و محسوس است. و تا تصور صحیحی از مفاهیم، حاصل نشود تصدیق هم به دنبال نخواهد داشت. در نتیجه تصور و تصدیق مواضع، دشوار است و همین دشواری مانع شهرت این قضایا می گردد ولی ادراک جزییات و مفاهیم خاص تر آسان تر است و از اینرو شهرت آنها بیشتر است.

۲_ مواضع چون حکم عام هستند به راحتی مورد نقض و ابطال قرار می گیرند از اینرو شهرت خود را از دست می دهند و غیرقابل قبول می شوند. به خاطر اینکه نقض خاص موجب نقض عام می شود.

مثلاً در موضع آمده: «هرگاه یکی از ضدین در موضوعی موجود باشد ضد دیگر در موضوع دیگر موجود می شود» این حکم کلی است و غیر مشهور ولی می توان حکم جزئی ای را مثال زد که موضع فوق را ابطال کند مثلاً:

«هرگاه سفیدی در پارچه موجود شود قطعاً سیاهی در غیر پارچه موجود می شود». کاذب

هرچند سفیدی و سیاهی ضد هم هستند ولی هر دو می توانند متعاقباً و در دو زمان متفاوت در پارچه موجود شوند. نه اینکه اگر سفیدی در پارچه موجود شود حتماً سیاهی در غیر پارچه موجود خواهد شد. (این یک مثال نقض کافی است که آن قاعده عمومی (موضع) را از اعتبار و شهرت ساقط کند).

۲- فایده موضع:

مجادل می تواند آنها را فراگیرد و به صورت قواعد و اصول به ذهن بسپارد تا قضایای مشهوری را که در مقام جدل مورد نیاز است، از آنها استنباط کند زیرا تعیین و شمارش مواضع آسان تر است و آنها را راحت تر از جزییات می توان به ذهن سپرد.

اما باید توجه کرد که مجادل نباید خود مواضع را در مقام جدل بیان کند زیرا خصم می تواند با پیدا کردن یک مثال نقض، آن موضع را نقض و ابطال کند بنابراین باید مواضع را پیش خودش حفظ کند تا از مصادیق و جزییاتش استفاده نماید.

۳- وجه تسمیه موضع:

این قواعد کلی را از آن رو به این نام خوانده اند که محل و جایگاه حفظ و بهره برداری و اعتبارند، یا شایسته است موضع بحث و نظر قرار گیرند.

مبحث سوم: الوصایا

مبحث سوم از مباحث صنعت جدل، پیرامون وصایا و سفارشات است که به شخص مجادل آموزش داده می شود.

۱- آموزش هایی برای سائل

الف) سائل برای رسیدن به هدف خود که همان اعتراف گرفتن از مجیب است باید سه اصل اساسی زیر را رعایت کند:

۱. حفظ و حاضر سازی موضع یا مواضع در ذهن خود قبل از بیان سؤال

سائل باید پیش از بیان سؤال، موضع یا مواضعی را که از آنها مقدمه مشهور مورد نیاز بدست می آید نزد خود حاضر سازد تا اگر مجیب سؤال اول را جواب داد وی بتواند از همین موضع، مقدمات مشهوره دیگری را استخراج کند و مورد سؤال قرار دهد و گرنه چه بسا با اولین سؤال، درمانده شده و مغلوب گردد.

۲. پیدا کردن راه و چاره ای برای مغلوب سازی مجیب قبل از بیان سوال

قبل از هر سوالی، این نکته را در نظر بگیرد که چگونه از شخص مجیب اعتراف بگیرد و او را وادار به قبول کند و یا اگر انکار کرد چگونه او را محکوم کند.

۳. اظهار نکردن قضیه ی مورد نظری که ناقض وضع خصم است مگر پس از گرفتن اعتراف های لازم از خصم

سائل به هیچ وجه، نباید به قاعده کلیه (موضع) خود تصریح کند و اگر احیانا نیاز به تصریح شد، آن را در مراحل پایانی و بعد از اقرار و اعتراف گرفتن از خصم بیان کند تا مجالی برای نقض موضع از جانب مجیب نباشد.

ب) سفارش هایی به سائل برای اعتراف گرفتن از خصم

سائل برای اعتراف گرفتن از خصم باید سفارشهای زیر را در نظر داشته باشد:

۱. باید توجه داشته باشد که از همان ابتدا مستقیما به سراغ مطلوب نرود و سوالی از مطلوب خویش نکند و گرنه چه بسا مجیب از ابتدا ناراحت شده و تعصب به خرج دهد و حاضر به بحث نشود. از اینرو ابتدا از سؤالات غیر مربوط بپرسد تا کم کم که میدان مباحثه گرم شد وارد مبحث اصلی شود و از مطلوب خویش بپرسد.

۲. زمانی که می خواهد از مطلوب خود بپرسد نباید مستقیما از مطلوب خویش بپرسد بلکه باید از چیزی که اعم یا اخص یا مساوی آن است سؤال کند و آنگاه از راه قیاس یا استقرا یا تمثیل، مقدمه مطلوب را نتیجه بگیرد.

مثال ۱: اگر خصم قبول نداشته باشد که «انسان حساس است» و سائل می خواهد از راه قیاس، او را ملزم کند و رأیش را عوض کند:

– سائل: آیا هر حیوانی حساس است یا خیر؟ ← مجیب (خصم): بله

– سائل: آیا انسان حیوان است یا خیر؟ ← مجیب: بله

– سائل: خودت قبول داری که انسان حیوان است و هر حیوانی حساس است پس باید ناچارا بپذیری که «هر انسانی حساس است». ← از راه قیاس

مثال ۲: اگر خصم قبول نداشته باشد که « انسان دارای ویژگی کتابت باشد» و سائل بخواهد از راه استقراء او را ملزم کرده و رأیش را عوض کند:

سائل: آیا زید کاتب است یا نه؟ ← مجیب: بله

سائل: آیا بکر کاتب است یا نه؟ ← مجیب: بله

سائل: آیا عمرو کاتب است یا نه؟ ← مجیب: بله

در اینصورت نتیجه می گیرد که « کلُّ انسانِ کاتبٌ ». و مجیب ناچار به قبول است.

مثال ۳: اگر خصم قبول نداشته باشد که « نیبذ حرام است» و سائل بخواهد از طریق تمثیل او را ملزم به قبول کند.

سائل: آیا قبول داری که خمر حرام است یا خیر؟ ← مجیب: بله

سائل: آیا علت حرمت خمر مست کنندگی است یا نه؟ ← مجیب: بله

سائل: آیا نیبذ هم مست کننده است یا نه؟ ← مجیب: بله

سائل: پس باید بپذیری که « نیبذ هم حرام است».

۳. سائل به هنگام سؤال و بیان مقدمات، آنها را با یکدیگر در آمیخته و نظم منطقی آن را بر هم زند و با زیرکی به گونه ای به مطلوب برسد که خصم از آن آگاه نشود و الا ممکن است خصم، ملتفت شده و از زیر بار اعتراف به مطلوب وی شانه خالی کند.

۴. در مقام پرسش حتی الامکان خود را به گونه ای وانمود کند که واقعا مطلب را نمی داند و بپرسد تا بداند. به عبارت دیگر خود را طالب حقیقت و منصف نشان دهد.

۵. مقدمات را بیشتر در قالب ضرب المثل یا خبر بیان کند و مدعی شهرت و وضوح آن شود. و هدفش از این کار آن باشد که خصم را بترساند.

۶. در لابلای کلام خود، سخنانی قرار دهد که ارتباطی با مقصود ندارد تا خصم نتواند مقدمه مورد نظر او را تشخیص دهد.

۷. در مناظره با کسانی که به علم و هو شیاری خود مغرورند، سؤالهای فراوانی که ربطی با مقصود او ندارد مطرح کند، تا خصم خسته و ملول شود و نتواند مقصود سائل را تشخیص دهد.

۸. زمان فرا رسیدن بیان مطلوب، آن را محکم و استوار بیان کند تا جای شک و تردید باقی نگذارد.
۹. روحیات جمعیت تماشاگر را بشناسد و خود را حامی و مدافع آنها نشان دهد و بدین وسیله رضایت آنان را جلب کند و آنان را با خود موافق سازد.
۱۰. هنگام شکست خصم، او را سرزنش و مذمت نکند مثلاً نگوید که: « دیدی چگونه رسوا شدی؟ از همان اول می دانستم حریف من نیستی...».

۲- آموزش هایی برای مجیب

مجیب باید یکی از راههای زیر را به ترتیب طی کند:

۱. تلاش کند به جای آنکه به سؤالی سائل پاسخ دهد، خود او سؤالی را مطرح کرده و در برابر سائل نهد.
۲. تلاش کند سائل را متوقف سازد و او را به اموری سرگرم کند که راه را دور می کند و بدین وسیله زمان بیشتری برای پاسخ یابی کسب کند.
۳. تا می تواند از اعتراف به قضایایی که مستلزم نقض وضع اوست اجتناب کند و با ایستادگی و مقاومت از وضع خود دفاع کند.
۴. اگر در برابر مشهوره مطلقه قرار گرفت نباید آن را انکار کند تا خشم عمومی شنوندگان را برانگیزاند بلکه:

(الف) یا آشکارا به آن اعتراف کند و بگوید ما طرف دار حق هستیم و حرف حق را از هر که بشنویم قبول می کنیم. روی این اصل من اعتراف می کنم که حق با خصم است.

(ب) یا آرام آرام بحث را به پایان ببرد مثلاً بگوید من چگونه اعتراف کنم و سخن شما را بپذیرم در حالی که هنوز مراد خودم را به روشنی بیان نکرده و نقاط ضعف و ابهامی در کار هست و چون الان وقت گذشته در جلسه بعدی مناظره خواهیم کرد.

(ج) یا مبهم و دو پهلو سخن بگوید.

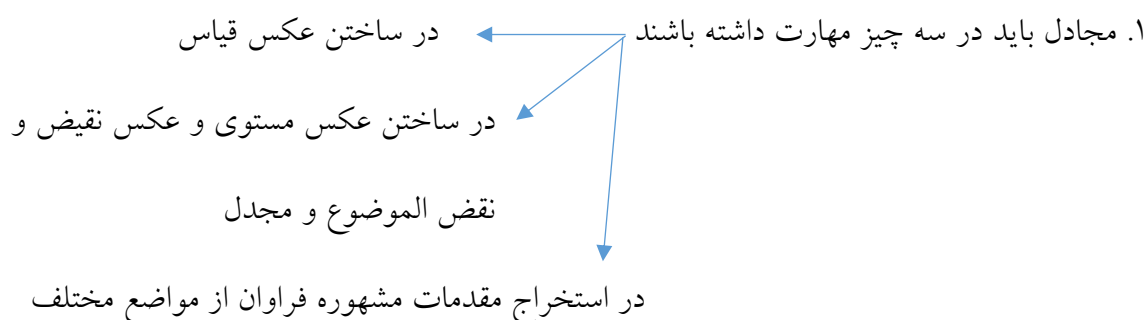
(د) یا مسئولیت انکار آن را به گردن پیشوایان آن بیندازد مثلاً بگوید: « من چکار کنم رئیس این مذهب این مطلب را قبول ندارد و...».

ه) یا در کلام خویش توریه نماید (که بسیار دشوار است و کار هرکسی نیست).

۵. در صورتی که چاره ای از اعتراف به مشهورات نداشته باشد می تواند در ملازمه میان آن مشهور و نقض وضع خود، مناقشه کند.

۳- آموزش های مشترک میان سائل و مجیب (آداب مناظره)

مجادل (طرفین جدل) باید آدابی را رعایت کنند:



۲. مجادل باید سخنوری توانا و خطیبی زبردست باشند.

۳. مجادل باید واژه های فخیم و ادیبانه بکار برند و از تعابیر سبک و عامیانه بپرهیزد.

(می گویند: رضا خان در مجلس وقتی شروع به سخنرانی کرد از آنجایی که فردی بی سواد و بی فرهنگ بود گفت: اولادش... و مایه ریشخند خاص و عام شد.)

۴. به خصم اجازه ندهد که میدان دار سخن و یکه تاز کلام باشد و وی ساکت و تماشاچی باشد.

۵. باید بتواند برای تأیید مدعای خود از اشعار و نصوص دینی، فلسفی، علمی، کلمات بزرگان و رویداد های جزیی مناسب، مثل و شاهد بیاورد.

۶. از دشنام و ریشخند حریف و اموری مانند آن بپرهیزد. مثلاً نگوید ای نادان. ای ملعون و...

۷. صدای خود را از حد معمول، فراتر نبرد. بلکه آرام و استوار سخن بگوید.

۸. در گفتگو با حریف، متواضع و فروتن باشد و به طرف مقابل احترام بگذارد.

مثلاً وقتی از طرف مقابل، مطلبی را نقل می کند بگوید: شما چنین و چنان بیان فرمودید و در مقام بیان کلام خودش بگوید: بنده عرض می کنم... و از کلماتی که نشانگر خود بزرگ بینی، کبر و غرور است بپرهیزد.

۹. کلام خصم را قطع نکند و با تمام وجود، تظاهر به گوش دادن نماید و نشان دهد که به حرف خصم اعتناء کامل دارد و گوش می کند.

(می گویند: وقتی کسی مطلبی را برای امام خمینی (ره) بازگو می کرد با اینکه خود امام یقین به آن داشت ولی با تمام وجود گوش می داد تا به شخصیت طرف لطمه نخورد و...)

۱۰. تا آنجا که امکان دارد از جدل با ریاکاران و کسانی که در پی غلبه و مخالفت و ستیزه گری هستند خود داری کنید. مجادله با چنین افرادی دو ضرر دارد:

الف) شخصی که دارای روحیه مریضی است و مرتب لجاجت می کند چه بسا مرض او به فرد مقابل هم سرایت کند و او را هم مریض سازد. (مراء)

ب) مجادله با چنین فردی نتیجه ای ندارد زیرا او پیوسته در لجاجت است و هرگز تسلیم نمی شود. نکته: اگر احیانا مجبور شد با چنین فردی مباحثه کند از هر حربه ای می تواند استفاده کند حتی مغالطه گری، به مسخره گرفتن طرف، خجالت دادن او و...

۱۱. هدفی جز رسیدن به حق نداشته باشد. هنگام بحث، منصف باشد و برخطای خود پافشاری نکند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پایان بحث جدل

یوسفی سوته / ۱۹ / ۸ / ۱۳۹۷

الفصل الخامس: صناعة المغالطة

در این صنعت، مباحث زیر مطرح می شود:

مبحث اول: حقیقت مغالطه

تعریف لغوی: مغالطه در لغت از ریشه «غ ل ط» و بر وزن مفاعله به معنای «به خطا افتادن» است خواه کسی خود دچار خطا شود و خواه دیگری را به خطا اندازد.

نکته: مغالطه یا عمدی است یعنی شخص مغالط عمداً به خاطر اهدافی که دارد می خواهد دیگری را به خطا بیندازد و یا غیر عمدی است یعنی شخص بدون اینکه متوجه باشد در استدلالش دچار اشتباه می شود.

تعریف اصطلاحی :

الف) مغالطه به معنای اعم: هر گونه لغزش و خطای در تفکر را «مغالطه» گویند. اعم از اینکه خود فرد به هنگام تفکر به بیراهه رود و یا کسی وی را دچار خطا سازد و اعم از اینکه در مقام تعریف باشد یا در استدلال و اعم از اینکه در استدلال برهانی دچار لغزش گردد یا استدلال جدلی.

ب) مغالطه به معنای اخص: فقط شامل خطا و لغزشی است که در قیاس از جهت ماده یا صورت یا هر دو مورد اتفاق می افتد و موجب نتیجه ای ناصحیح می گردد. بنابراین مغالطه، قیاس به ظاهر معتبری است که به منظور حق نشان دادن یک مدعای باطل یا باطل نشان دادن عقیده ای حق تشکیل می شود.

نکته ۱: مراد منطقیون قدیم نیز این معنای دوم از مغالطه می باشد.

نکته ۲: برای روشن شدن حقیقت مغالطه، توجه به قاعده زیر لازم است:

در مبحث صناعات خمس، قاعده کلی ای به نام «تبکیت» مطرح می شود که عبارت است از: هر قیاسی که نتیجه ی آن نقض وضعی از اوضاع (یعنی رأی و عقیده ای که مردم به آن ملتزم شده اند) باشد «تبکیت» نامیده می شود.

تبکیت در لغت به معنای غلبه کردن است یا با شمشیر یا با دلیل و حجت. در منطق نیز به هر قیاسی که بوسیله آن بتوان بر رأی و نظر دیگری غلبه کرد تبکیت گویند. البته با توجه به ماده ای که در قیاس بکار می رود سه نوع تبکیت وجود دارد:

۱. **تبکیت برهانی،** قیاسی که در آن **یقینیات** بکار رفته است. مانند:

نصب امام لطف است (صغری)؛

لطف بر خدا واجب است (کبری).

پس نصب امام بر خدا واجب است (نتیجه).

۲. **تبکیت جدلی:** قیاسی که مواد آن از **مشهورات** یا **مسلمات** باشد. مانند مناظره مؤمن طاق (یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام) با ضحاک (رئیس خوارج):

مومن طاق به ضحاک گفت: تو در دین حکمیت را پذیرفته ای؛ (صغری)

بنابر نظر خوارج، هرکس حکمیت در دین را بپذیرد خونش حلال است. (کبری)

پس تو خونت حلال است. (نتیجه)

۳. **تبکیت مغالطی:** قیاسی که در آن از **مشبهات** استفاده شود در این صورت یا شبیه برهان است که «سفسطه» نامند و یا شبیه جدل است که «مشاغبه» گویند.

الف) سفسطه بر دو نوع است:

۱. یا از حیث صورت شبیه برهان است (یعنی شرایط انتاج را دارد) ولی ماده آن از مشبهات شبیه به یقینیات است مانند:

هر عاقلی مجرد است؛ (صغری از مشبهات است)

هیچ مجردی متأهل نیست. (کبری)

پس هیچ عاقلی متأهل نیست. (نتیجه)

۲. یا از حیث ماده شبیه برهان است (یعنی یقینیات در آن بکار رفته است) ولی در شکل و هیأت آن اشکال وارد است (شرایط انتاج را ندارد). مانند:

حافظ انسان است؛ (صغری)

حافظ شاعر است. (کبری)

پس انسان شاعر است. (نتیجه)

این قیاس اقتরانی شکل ۳ است ولی کلیه بودن یکی از مقدمات رعایت نشده است.

ب) در مشاغبه نیز از **مشبهات شبیه به مشهورات** استفاده می شود مانند: برادرت را دریاب چه ظالم باشد چه مظلوم. این قضیه شبیه آن قضیه مشهوری است که می گویند: «مظلوم را دریاب چه برادرت باشد چه نباشد».

نکته ۱: از آنجا که مغالطه در مقابل برهان و جدل قرار دارد، موضوع آن نیز در مقابل موضوعات برهانی و جدلی است. و به عبارتی مغالطه، موضوع بسیار گسترده ای دارد و در همه ی مسائل از جمله مسائل عقلی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی، عرفی و ... وارد می شود.

نکته ۲: با توجه به تعریف تبکیت مغالطی، روشن شد که ماده ی بکار رفته در مغالطه، قضایای مشبهات (کاذب صادق نما) می باشد اما باید دانست که بکار بردن قضایای کاذب و وهمی که وهمیات نامیده می شوند نیز باعث مغالطه می گردد. بنابراین مواد مغالطه دو تاست: مشبهات و وهمیات.

مبحث دوم: اغراض مغالطه

۱- مغالطه یا دارای غرض صحیح و عقلایی و برای رسیدن به یک مصلحت و مطلوبیت است: مانند «قیاس امتحانی» که معلم برای سنجش میزان سرمایه علمی شاگردان، آنها را به خطا می اندازد. و مانند «مغالطه عناد» که به منظور مقابله با اشخاص لجوج و عنودی که بر باطل خود اصرار می ورزند انجام می شود.

۲- یا با غرض فاسد و غیر عقلایی انجام می شود: مانند شخصی که با ریاکاری و تظاهر به علم و معرفت، سعی می کند اذهان عمومی را به نفع خود فریب داده و بدین وسیله بر دیگران برتری یابد.

مبحث سوم: فواید مغالطه

شخصی که صناعت مغالطه را به نحو صحیح بیاموزد: اولاً: در مقام بحث و استدلال که هدفش رسیدن به حقیقت است خود را از دام مغالطه نجات می دهد. (خودش دچار مغالطه نمی شود).

ثانیاً: به مغالطه دیگران نیز پی می برد و توطئه های آنها را خنثی می کند. ثالثاً: در مواقع ضروری، از مغالطه به عنوان حربه ای در مقابل مغالطه گران استفاده می کند تا با آنها مثل خودشان رفتار کرده و مغلوب و منکوبشان سازد.

مبحث چهارم: انواع مغالطه (طبق دسته بندی قدیم)^۱

منطقیون قدیم بر اساس اسباب و عواملی که موجب فساد در قیاس می شود مغالطه را در یک تقسیم ابتدایی به دو دسته ی ذاتی و عَرَضی تقسیم می کنند .

نکته: در بسیاری از مغالطات، مغالطه ذاتی و عَرَضی با هم آمیخته است بنابراین جدا کردن آنها صرفاً جهت فراگیری می باشد و همچنین قضایایی یافت می شوند که ممکن است به اعتبارات مختلف دارای چندین مغالطه باشند.

الف) مغالطه ذاتی (درونی): هر گاه خطا از ناحیه صورت قیاس یا ماده آن یا هر دو باشد مغالطه ذاتی گویند که در این صورت، سبب این خطا یا در لفظ است یا در معنا. بنابراین مغالطه ذاتی به دو دسته **لفظی** و **معنوی** تقسیم می شود.

۱. انواع مغالطات ذاتی لفظی

در مغالطه ذاتی ای که به سبب لفظ پدید می آید گاهی **لفظ مفرد** سبب ایجاد خطاست و گاهی **لفظ مرکب**.

الف) اگر لفظ مفرد سبب مغالطه باشد:

۱- یا مغالطه به سبب **گوهر لفظ** (اشتراک لفظی) است. مانند: بهجت از دل رفت چون بهجت از دنیا برفت.

۲- یا مغالطه به سبب **هیأت ذاتی لفظ** است یعنی وزن صرفی لفظ، بین چند مورد از اسماء مشتق، مشترک می باشد. مانند: خداوند **مختار** است؛ هر **مختاری** معلول است. پس خداوند معلول است.

۳- یا مغالطه به سبب **هیأت عارضی لفظ است** یعنی در اعراب گذاری یا نحوه نوشتن یا در نحوه خواندن آن مغالطه می شود. مانند اعراب گذاری «رسوله» در آیه ۳ سوره توبه: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» اگر حرف آخر رسول، با حرکت کسره خوانده شود در این صورت رسول، عطف به مشرکین شده و مغالطه رخ داده است.

ب) اگر لفظ مرکب، سبب مغالطه باشد :

۱- یا مغالطه **ممارات** است یعنی ترکیب الفاظ به گونه ای است که ابهام و چندپهلوی بودن در معنای جمله پدید می آید. مانند: از شخصی پرسیدند بهترین یار پیامبر(صلی الله علیه و اله) کیست؟ گفت: من بنته فی

۱. در کتاب «مغالطات» تألیف علی اصغر خندان، دسته بندی جدیدی از مغالطه ارائه شده است.

بیته. در این جمله ارجاع ضمیر «ه» در «بتته» معلوم نیست. (دختر پیامبر (ص) در خانه اوست یا دختر او در خانه پیامبر(ص) است!)

۲- یا مغالطه **ترکیب مفصل** است: گاهی دو جمله به صورت مجزا و یا غیرتألیفی صادق هستند، اما اگر آن دو جمله به صورت ترکیبی و تألیفی در یک جمله بیان شوند، جمله حاصله کاذب خواهد بود **مانند:** «فارابی طیب و موسیقی دان ماهری است». فارابی فقط موسیقی دان ماهری است نه طیب ماهر بنابراین باید این دو جمله را مجزا بیان نمود تا صادق باشد.

۳- یا مغالطه **تفصیل مرکب** است: هرگاه در جمله ای به موضوع یا مبتدای جمله، یک صفت یا محمول مرکب اسناد داده شده باشد و حکم این جمله در این حالت ترکیبی، صادق باشد، اما اگر بخواهیم جمله را از حالت ترکیبی خارج کنیم و موضوع را به طور جداگانه با هر یک از اجزای محمول در دو جمله ی مستقل بیان کنیم، به نتیجه ی نادرستی می رسیم **مانند:** «طبق گفته ی سردبیر، مقاله ی آقای جبارزاده جزء بهترین مقاله های این نشریه است. باید آقای جبارزاده نویسنده ی کارکشته ای باشد که بهترین مقاله ها را ارائه می دهد». او بهترین مقاله های این نشریه را می نویسد نه بهترین مقاله ها به صورت کلی.

۲. انواع مغالطات ذاتی معنوی

مغالطه ای که به سبب معنا و مفهوم کلام، ایجاد می شود یا در یک قضیه است یا در دو قضیه.

الف) اگر مغالطه معنوی در **یک قضیه** باشد :

۱- یا مغالطه «**أخذ ما بالعرض مکان ما بالذات**» (جابجایی ذات و عرض) است یعنی یک صفت یا خاصیت آن به جای موصوف و معروض واقعی قرار گیرد. (این مغالطه غالباً در موضوع اتفاق می افتد بدین نحو که موضوع اصلی بیان نمی شود بلکه جزئی از موضوع، حذف می شود) مانند: این پارچه سفید است؛ سفید ضد سیاه است پس این پارچه ضد سیاه است. (در حالی رنگ این پارچه ضد سیاه است نه خود این پارچه).

۲- یا مغالطه «**سوء اعتبار حمل**» است که بواسطه ی حذف قید لازم یا افزودن قید غیر لازم به وجود می آید. (قیدی از محمول حذف شده یا بر آن اضافه شده است بنابراین حمل آن بر این موضوع درست نیست) **مانند:** «آزادی محترم است». در حالی که باید گفته شود: آزادی در محدوده قانون محترم است.

۳- یا مغالطه «**ابهام انعکاس**» است که به خاطر تمیز ندادن بین لازم و ملزوم، مقدم و تالی، موضوع و محمول و عام و خاص حاصل می شود. مانند: هر گردی گردو است چون هر گردویی گرد است.

ب) اگر مغالطه معنوی در **دوقضیه** باشد:

۱- یا مغالطه «**جمع چند قضیه در یک قضیه**» است: مانند این که سائل به نحوی سؤال را مطرح می کند که چندین پاسخ دارد ولی او یک پاسخ را در خواست می کند.

مثلا: فلسفه و کلام در مقام تحقق و بسط تاریخی چه نسبتی با هم دارند؟

و یا یکی از مقدمات قیاس را با ادات حصر مثل «فقط» می آورد.

مثلا: « فقط انسان شاعر است؛ هر شاعری می تواند راه برود. پس فقط انسان می تواند راه برود». در این قیاس، مقدمه صغری در واقع دو معنا دارد: انسان شاعر است و غیر انسان شاعر نیست. جمع کردن این دو معنا در یک قضیه باعث مغالطه است.

۲- یا مغالطه «**سوء تألیف**» است یعنی قیاسی که شرایط انتاج را ندارد ولی از آن نتیجه می گیرند.

مانند: هر آنتی بیوتیکی چرک خشک کن است؛ هر شلغمی چرک خشک کن است. پس هر آنتی بیوتیکی شلغم است. (شرایط انتاج شکل دوم را ندارد)

۳- یا مغالطه «**مصادره به مطلوب**» است که نتیجه قیاس، خودش یکی از مقدمات قیاس هم می باشد و آنچه تغییر کرده ظاهر الفاظ است.

مانند: هر انسانی بشر است؛ هر بشری متعلم است. پس هر انسانی متعلم است.

۴- یا مغالطه «**وضع ما لیس بعله**» است یعنی نتیجه غیر از مقدمات است چون بر علت بودن حدوسط خدشه وارد است.

مانند: عکاس هنگام عکاسی یک چشم خود را می بندد زیرا اگر هر دو را ببندد نمی بیند.

ب) مغالطه عَرَضی (بیرونی):

هرگاه سبب مغالطه، امری خارج از صورت و ماده قیاس باشد و بالعرض باعث اشتباه شخص شود «مغالطه عَرَضی» گویند که می تواند شامل موارد زیر باشد:

۱- ایراد عبارات زشت و تهمت زدن مانند: کسی جز احمق ها چنین نمی گویند.

۲- سوق دادن مخاطب به امور باطل با استفاده از سؤال های دروغ مانند: مادر بی سواد چگونه می تواند

بچه اش را ادب کند؟

۳- بیان آنچه که باعث تحیر و سردرگمی شخص می شود مانند: عبارات ثقیل، تمسخر، بلند کردن صدا

و... و

۴- آوردن بسیاری از مطالب زائد و حشو در کلام که اصل مطلب را پنهان کند و یا سخن را به انحراف کشد. مانند: هر بچه ای این را می فهمد.

۵- ایجاد سروصدا، فریاد، هیاهو و حرکات دست و بدن و ایجاد هیجان کاذب و ساختگی به منظور اینکه میدان را برای حریف تنگ کند و خود را پیروز نشان دهد.

* تمرین: انواع مغالطه را در مثال های زیر مشخص کنید.

۱- او سیر است؛ سیر بو می دهد. پس او بو می دهد.

۲- نویسم من که مادر زن عزیز است.

۳- او غزل سعدی را خوب و بی عیب خواند.

۴- او یک ژاپنی و بلند قد است پس بلند قد است.

۵- او و همسرش پنج سال اختلاف داشتند.

۶- کشیشی در زیان شراب گفت: «در این ظرف، آب و در آن ظرف، شراب است. کرمی را در ظرف آب قرار می دهم و او شنا می کند ولی اگر در ظرف شراب قرار دهم کرم می میرد». یکی از مخاطبین از بیان کشیش چنین نتیجه گرفت که: «پس اگر بخواهیم کرم های بدن بمیرد باید شراب بنوشیم».

۷- مولود کعبه دارای یک فرد است؛ آنچه دارای یک فرد باشد جزئی است. پس مولود کعبه جزئی است.

۸- این مقاله ارزش خواندن ندارد زیرا نویسنده آن، شخص فاسد و هرزه ای است که چندین بار به جرم دزدی و دیگر جرایم دستگیر شده است.

۹- جسم سفید است؛ سفید مفرق البصر است. پس جسم مفرق البصر است.

۱۰- در معاهده صلح میان ناپلئون و امپراتور آلمان، امپراتور آلمان گفت: «ما آلمانها بخاطر شرافت می جنگیم و شما برای آب و نان». ناپلئون گفت: «هرکس برای چیزی که ندارد می جنگد».

۱۱- فقط خدا واجب الوجود است؛ واجب الوجود موجود است. پس فقط خدا موجود است.

۱۲- شریا واجب است یا واجب نیست. اگر واجب است باید آن را به جای آورد و اگر واجب نیست نباید وجود می داشت.

۱۳- همه افراد، جز کسانی که در مسائل جنسی دچار عقده حقارت می باشند با آموزش مختلط دختران و پسران در مدرسه موافق اند.

۱۴- خدا غیر متحرک است؛ هر غیر متحرکی ساکن است پس خدا ساکن است.

۱۵. بخشش لازم نیست اعدامش کنید.

والسلام علیکم ورحمه الله برکاته

پایان مغالطه / یوسفی سوته

پاییز ۱۳۹۷